

خلاصه متن سلسله جلسات

مسئولیت پذیری و استقلال، شاخص اصلی ولایتمداری

علیرضا پناهیان



پناهیان

Panahian.net

توضیح:

این جزوه حاوی خلاصه متن سلسله جلسات «مسئولیت پذیری و استقلال، شاخص اصلی ولایتمداری» می باشد که در ماه محرم سال ۱۴۰۰ و در دانشگاه امام علی (ع) برگزار شده و در ۱۱ جلسه ارائه شده است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فهرست

۳	جلسه اول اهمیت عزت و استقلال برای انسان
۳۱	جلسه دوم رابطه مفهوم استقلال با عزت و عبودیت
۶۱	جلسه سوم نتیجه خوب بودن بدون استقلال و اخلاص
۹۲	جلسه چهارم دو مانع مهم بر سر راه استقلال طلبی ما
۱۲۹	جلسه پنجم مراحل رسیدن انسان به استقلال
۱۶۶	جلسه ششم مسئولیت پذیری؛ مهارتی که ما را به عزت و استقلال می‌رساند
۱۹۵	جلسه هفتم متقاعد شدن به مسئولیت پذیری، با کمک «علوم انسانی» و دین
۲۲۱	جلسه هشتم آثار مسئولیت پذیری و ویژگی‌های انسان مسئولیت پذیر
۲۶۵	جلسه نهم توصیف مسئولیت پذیری و انواع و مراتب آن
۳۰۳	جلسه دهم مسئولیت پذیری؛ راز ولایت مداری
۳۳۴	جلسه یازدهم پذیرفتن «مدیریت ولایی» چه سختی ای دارد؟

با لمس کردن هر یک از عناوین، می‌توانید به صفحه مربوط به آن رجوع کنید.



اجلسه اول |

اهمیت عزت و استقلال برای انسان

اصلی ترین علت شهادت امام حسین (ع) «حفظ عزت» بود
مهم ترین عامل عزت یک انسان، استقلال اوست
تمام دین، رمز و راز رساندن انسان به این استقلال است

اصلی ترین علت شهادت امام حسین (ع) «حفظ عزت» بود

ماه محرم در اصل، ماه عزت است، اگر ماه محرم را به عزای
أبا عبد الله الحسین، به قیام أبا عبد الله الحسین، به شهادت
أبا عبد الله الحسین می شناسیم، باید بگوییم که اصلی ترین
و آخرین علت شهادت أبا عبد الله الحسین (ع) «حفظ عزت»
بود، و این جمله محوری حضرت در کربلا بود که فرمود:
«هَيْهَاتَ مِنَّا الدِّلَّةُ» اگر لشکریان کوفه می خواستند صرفاً

امام حسین (ع) را وادار به صلح کنند یا وادار به نجنگیدن کنند، شاید این نبرد رخ نمی‌داد، شاید راه‌های دیگری را که امام حسین (ع) نشان داد، آنها می‌پذیرفتند. اما گفتند که دستت را به ما بده و ما هم تو را مانند عبد ذلیلی به نزد یزید می‌بریم! لذا حضرت فرمود: «هَيْهَاتَ مِنَّا الدَّلَّةُ» حاضرم کشته بشوم اما تن به ذلت نمی‌دهم. (أَلَا وَإِنَّ الدَّعِيَّ ابْنَ الدَّعِيِّ قَدْ رَكَزَ بَيْنَ اثْنَتَيْنِ بَيْنَ السَّلَّةِ وَ الدِّلَّةِ وَ هَيْهَاتَ مِنَّا الدِّلَّةُ ؛ اللهوف / ص ۹۷)

اصل ماجرای کربلا «عزت» است؛ شرایط به گونه‌ای بود که امام حسین (ع) باید پای عزت خود می‌ایستادند و ذلت در مقابل ظالمان را نمی‌پذیرفتند، البته در کنارش، عزت برای اسلام و عزت برای مؤمنین هم آفریدند.

امر به معروف و نهی از منکر در شکل‌گیری این قیام، عنصر کلیدی بود اما محورش «عزت» بود

گاهی از اوقات گفته می‌شود که اصل عاشورا «امر به معروف و نهی از منکر» است و این در وصیت‌نامه ابوعبدالله‌الحسین (ع) هم آمده که فرمود: «إِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّةٍ جَدِّي ص أُرِيدُ أَنْ أُمَرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ» (بحار الأنوار / ج ۴۴ / ص ۳۲۹) و (المناقب

ابن شهر آشوب/ ج ۴ / ص ۸۹) من برای اصلاح امت جدم قیام می‌کنم، می‌خواهم امر به معروف و نهی از منکر بکنم... بله، این کاملاً درست است و حضرت هم حرکت کردند ولی جلوی حضرت را گرفتند و گفتند: دیگر شما نمی‌توانید امر به معروف و نهی از منکر کنی، یار نداری، با این مردم کوفه نامرد، نمی‌شود برای اصلاح امت و برای امر به معروف و نهی از منکر اقدام کرد... لذا وقتی ماجرا به اینجا رسید، حضرت فرمود: خب من برمی‌گردم، گفتند نمی‌شود برگردی، حالا تکلیف بیعت خودت را روشن کن. فرمود من بیعت نمی‌کنم، گفتند ما تو را دست بسته باید تحویل بدهیم یا سرت را تحویل بدهیم، آن وقت حضرت فرمود: پس من می‌جنگم.

وقتی که امام حسین (ع) را محاصره کردند، درست است که این اتفاق‌ها در مسیر امر به معروف و نهی از منکر رخ داد، ولی مسئله این نبود که بگویند «چون می‌خواهی امر به معروف و نهی از منکر بکنی، تو را می‌کشیم!» و ایشان هم بفرماید: من چون می‌خواهم امر به معروف و نهی از منکر کنم حاضرم بجنگم و کشته بشوم. آنها گفتند: تو به اینجا آمدی دنبال یار، تا برای امر به معروف و نهی از منکر قیام کنی، اما دیگر شما یار نداری... حضرت هم فرمود، بله، قبول

است. بعد گفتند: حالاً بیا ذلیلانه دستت را بده برای بیعت، فرمود: نه؛ این کار را نمی‌کنم. لذا شعار امام حسین (ع) که با امر به معروف و نهی از منکر در جریان قیام شروع شده بود، تبدیل شد به «هیئات منّا الذّله». معنایش این است که اگر شما نمی‌خواهید اصلاح بشوید، و اگر شما برای امر به معروف و نهی از منکر، کمک نمی‌کنید، و اگر شما می‌خواهید خلیفه‌تان همین یزید باشد، خُب باشد. اما من ذلت نمی‌پذیرم!

پس این قیام امام حسین (ع)، محورش «عزت» بود؛ البته شهادت هم در آن رخ داد، جهاد هم در آن رخ داد، هجرت هم در آن رخ داد، امر به معروف و نهی از منکر هم در شکل‌گیری این قیام، عنصر کلیدی بود، مبارزه با ظلم هم در آن هست و خیلی مفاهیم دیگر. اصلاً تمام دین احیاء شد، ولایت و ولایت‌مداری را یاران ابا عبدالله الحسین (ع) به اثبات رساندند، جبههٔ مقابل هم نشان دادند که ولایت طاغوت را پذیرفتند و نتایج شوم پذیرفتن ولایت طاغوت هم در آن طرف مشخص شد. نتایج نورانی پذیرش ولایت ولیّ خدا در این طرف هم نشان داده شد، دربارهٔ کربلا خیلی حرف‌ها می‌شود زد، حماسهٔ عاشورا یک حماسهٔ تک‌بُعدی نیست، ولی اصل ماجرا سر عزت بود.

به هر بُعدی از ابعاد عاشورا که می‌پردازیم باید «عزت» هم لحاظ بشود؛ مثلاً «مظلومیت و عزت امام حسین (ع)»

حالا ما با این عزت باید چه کار کنیم؟ ما دربارهٔ عاشورا و کربلا، هر گفتگویی می‌کنیم، هر نوحه و روضه‌ای که می‌خوانیم و سینه می‌زنیم و شعار می‌دهیم، هر حرکتی که می‌کنیم باید «عزت باشد و در کنارش، موضوعات دیگر»؛ مثلاً عزت و عاطفه به ابا عبدالله الحسین (ع). یعنی وقتی داریم نسبت به ابا عبدالله الحسین (ع) اظهار عاطفه می‌کنیم، باید یادمان باشد که عزت امام حسین (ع) را حفظ کنیم و بدانیم که امام حسین (ع) می‌خواهد ما هم عزیز و عزت‌مند باشیم. اگر می‌خواهیم آدم خوبی بشویم، باید عزت‌مندانه آدم خوبی باشیم، نه اینکه منهای عزت، آدم خوبی باشیم، چون منهای عزت، آدم خوب زیاد داریم، کسانی که از سر ضعف و ترس‌شان آدم‌های خوبی می‌شوند، آنها به درد امام حسین (ع) نمی‌خورند.

به هر بُعدی از ابعاد عاشورا که می‌پردازیم، مثلاً به مظلومیت امام حسین (ع) می‌پردازیم، عزت باید در آن حفظ بشود، به مبارزه با ظلم امام حسین (ع) که می‌پردازیم، عزت هم باید در آن لحاظ بشود. یک سالی بود که هم ابتدای سال و هم انتهای سال، دوتا عاشورا داشتیم، آن سال را مقام

معظم رهبری می‌خواستند به نام امام حسین (ع) نام‌گذاری کنند و انتخاب‌شان برای شعار سال، فوق‌العاده انتخاب حکیمانه‌ای بود؛ فرمودند «سال عزت و افتخار حسینی» ایشان در کنار نام *أبا عبد الله الحسين (ع)* کلمه «عزت» را آوردند یعنی اینکه ما عزادار هستیم، اما افتخار می‌کنیم به این عزت و این حماسه بزرگ، به این شخصیت والا مقام.

همه انسان‌ها عزت را می‌خواهند؛ حتی آدم‌های بد

پس عزت، اصل ماجرای کربلا است، ما چه درسی باید از کربلا بگیریم؟ عزت و خیلی از درس‌های دیگر؛ نه اینکه عزت را حذف کنیم! عزت باید در رأس همه درس‌ها و اصلش باشد. انسان موجودی است عزتمند، انسان موجودی است که عزت را می‌خواهد، ممکن است از راه غلط به دنبال عزت برود، ممکن است سراغ عزت کاذب برود، ولی عزت را می‌خواهد. انسانی که عزیز نیست، انسان منفوری است، در همه اعصار و امصار، عزت‌مند بودن چیز خوبی است، آدم‌های بد هم عزتمند بودن را دوست دارند، چاقوکش‌ها هم عزتمند بودن را دوست دارند، منتها مثلاً او ممکن است بگوید «من دوتا قمه بیشتر زدم» و از این ناحیه بخواهد کسب عزت بکند، ممکن است از روی زخم‌های صورتش بخواهد کسب عزت بکند، یا شخص دیگری ممکن است

از روی مُدل ماشینش کسب عزت بکند، یکی دیگر ممکن است از روی مدرک تحصیلی اش کسب عزت بکند.

نه تنها عزت مؤمنین بلکه عزت دشمن را هم باید تا حد امکان، حفظ کرد

بالاخره ممکن است انسان‌ها درست سراغ عزت نروند، ولی همه عزت را می‌خواهند. در مورد عزت نمی‌خواهیم صحبت کنیم، حرف خیلی مفصل است، ما حتی عزت دشمنان اسلام را هم تا دقیقه نود، باید حفظ کنیم؛ امیرالمؤمنین (ع) عمر بن عبدود را زمین زد ولی زره اش را در نیاورد، می‌توانست به غنیمت ببرد، معمولاً در جنگ‌ها این کار را می‌کردند، آن هم زره گران قیمتی بود. همه فریاد زدند چرا زره اش را بر نمی‌داری؟ امیرالمؤمنین علی (ع) به محضر رسول خدا (ص) آمد، رسول خدا هم این سؤال را پرسیدند، امیرالمؤمنین فرمود: رئیس قبیله بود، خواستم عزتِ رئیس قبیله‌اش را حفظ کنم. او دشمن ما بود و برای جنگ آمده بود، من هم ابتدا دعوتش کردم، اما قبول نکرد و بالاخره کشته شد. اما او رئیس قبیله بود و در قبیله اش آدم محترمی بود.

یکی از داغ‌های سنگین ما در عاشورا این است که می‌خواستند عزت امام حسین (ع) را لکه‌دار کنند. خیلی‌ها در عاشورا جنایت‌هایی کردند، از حرمه تا شمر، اما بعضی‌ها که نزدیک شدند برای بی‌حرمتی کردن نسبت به عزت ابا عبد الله الحسین (ع)، در مواردی ذکر شده است که انا نابود شدند، خدا هم دیگر تحمل نکرد.

عزت، ماجرای عجیبی دارد؛ امیرالمؤمنین علی (ع) هم دستور دادند که عزت قاتل ایشان حفظ بشود، البته به این تعبیر نفرمود، بلکه تعبیر حضرت این بود که «مُثله‌اش نکنید، قطعه قطعه‌اش نکنید، فقط یک ضربه به او بزنید...» آدم یک سگ‌ها را هم می‌کشد مُثله نمی‌کند. عزت آدم‌بدها را باید حفظ کرد، این قدر رسول خدا (ص) عزت خیلی از منافقین را حفظ کرد که پُرو شدند و این داستان‌ها را شما می‌دانید.

عزت خیلی مسئله مهمی است، عزت جامعه اسلامی خیلی مهم است، عزت خود مؤمن خیلی مهم است، البته عزت را نباید با تکبر اشتباه گرفت، گاهی آدم باید جلوی مؤمنین کوتاه بیاید و ببخشد، اما در مقابل دشمنان بیرونی، عزت خیلی مهم است. اگر یک جامعه‌ای به واسطه سیاست‌مدارانش، عزت خودش را جلوی دشمن حفظ

نکند اگر این جامعه نابود شد اصلاً تعجب نکنید، خدا نابود می‌کند؛ می‌گویید چرا عزت خودت را حفظ نکردی؟ دیگر پیش من چه چیزی داری؟

مهم‌ترین عامل عزت یک انسان، استقلال اوست

از طرف دیگر، آدم نباید به خاطر حفظ عزتش، امر خدا را زمین بیندازد که در این صورت ذلیل خواهد شد. این عزت ممکن است از طریق درست به دست بیاید یا از طریق غلط به دست بیاید. اصلی‌ترین پایگاه عزت‌مندی یک انسان کجاست؟ دارایی‌هایش است؟ نه، توانایی‌هایش است؟ نه، اصلی‌ترین پایگاه عزت یک انسان چیست؟ مهارت‌هایی است که انسان کسب کرده است؟ نه، دارایی علمی اوست؟ نه، چه چیزی عزت‌آفرین است؟ دارایی، توانایی، زیبایی و... اینها همه‌اش می‌تواند برای انسان عزت‌آفرینی بکند، حالا به صورت صادق یا کاذب، موقت و گذرا یا دائمی و پایدار، عمیق یا سطحی و... فعلاً به اینها کاری ندارم، ولی مهم‌ترین عامل عزت یک انسان چیست؟ نه دارایی‌هایش است نه توانمندی‌هایش، بلکه استقلالش است. شما فکر کنید خیلی از دارایی‌هایی که ما به آن می‌نازیم حیوان‌ها هم دارند و بعضاً بهتر از ما دارند،

ولی حیوان، بالاخره حیوان است و اسمش را هم به کسی بگویی، انگار فحش داده‌ای.

مثلاً حمار یک توانایی و مهارتی دارد که اگر یک مسیر را یک بار برود، دیگر گم نمی‌کند و می‌تواند برگردد؛ هرچقدر هم که این مسیر پیچیده باشد، مثل این است که بگوییم یک نوع «جی پی اس» یا سیستم مسیریابی پیشرفته در مغز او وجود داشته باشد! حمار این دارایی و توانایی را دارد، اما چون استقلال ندارد، ارزشی هم ندارد، این توانایی‌اش عزت‌آفرین نیست، نه ارزش دارد و نه عزت‌آفرین است، او حیوان است و مال خودش نیست و این مهارت را هم خودش به دست نیاورده است.

بعضی‌ها خیلی چیزها دارند اما چون استقلال ندارند از آن لذت نمی‌برند

خیلی‌ها از آدم‌ها هستند که خیلی چیزها را دارند اما چون استقلال ندارند از آن داشته‌ها لذت نمی‌برند. ممکن است گاهی چند نفر تشویقش کنند، برایش کف بزنند و یک احساس خوبی به او دست بدهد، اما چند دفعه این احساس به او دست می‌دهد دیگر این احساس خوب هم به سراغش نمی‌آید. استقلال خیلی مهم است، انسان

موجود عزت طلبی است، پایگاه اصلی عزتش هم «استقلال» است؛ یعنی اینکه خودش باشد، کسی او را وادارش نکند یا هولش ندهد، وابسته به کسی نباشد، آویزان نباشد، از کسی نترسد. بخشی از این استقلال را اسمش را «آزادی» گذاشته‌اند. دیده‌اید آزادی چقدر برای انسان‌ها مهم است، بردگی، اسارت، چقدر کلمات بدی هستند، چقدر برای یک انسان، حالتِ بدی هستند

استقلال، معنایی جامع‌تر از آزادی دارد / «آزادی» یک بخشی از استقلال انسان را نشان می‌دهد

تازه «آزادی» یک بخشی از استقلال انسان را دارد نشان می‌دهد، استقلال، معنایی جامع‌تر از آزادی دارد. «استقلال در انتخاب» یا «استقلال در اراده (برای اینکه یک عملی را انجام بدهی)» اسمش را می‌گذارند آزادی؛ آن هم در ارتباط با جامعه. استقلال داشتن یک انسان خیلی برای انسان مهم است، البته مفهوم «آزادی» را خیلی حلوا حلوا می‌کنند و تکرارش می‌کنند، منتها این بخشی از استقلال یک انسان است، همه استقلال را معمولاً در این جهان ما زیاد درباره‌اش حرف نمی‌زنند. چون اگر آدم‌ها مستقل بشوند، طبیعتاً برای طواغیت جهان، شاخ می‌شوند.

اگر انسان یک خوبی‌ای را در خانه خدا ببرد، چرا خداوند می‌فرماید «اگر مخلصانه باشد قبول می‌کنم و اگر مخلصانه نباشد قبول نمی‌کنم»؟ خیلی جالب است، چون خوبی بدون استقلال، به درد نمی‌خورد، برای چه کسی این را انجام دادی؟ اخلاص هم دوباره معنایش «استقلال» است، یعنی خدایا فقط برای تو. اینکه تو واقعاً از دیگران «مستقل» باشی، می‌شود اخلاص. مثلاً اگر به طمع چیزی یا برای خوشایند دیگران کاری انجام بدهی، دیگر تو مستقل نیستی، وابسته هستی؛ وابسته به هرچیزی یا به هرکسی!

امیرالمؤمنین (ع) می‌فرماید: «الإِخْلَاصُ غَايَةُ الدِّينِ» (غررالحکم / ص ۴۴) به تعبیر دیگر و به زبان امروز ما یعنی «غایت دین، استقلال از غیر خداست» و به زبان انسانی کلمه، یعنی همان استقلال انسان.

بحث امسال ما در این جلسات، درباره استقلال نیست، بلکه می‌خواهیم یکی از پایگاه‌های استقلال و یکی از جاهایی که استقلال را تمرین می‌کنیم، درباره اش بحث کنیم، البته ممکن است باز هم در جلسات بعد، مجبور بشویم در مورد استقلال حرف بزنیم.

بعضی‌ها وابستگی و ضعف را تئوریزه می‌کنند؛ وضعی که استقلال آدم را می‌گیرد

این «استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی» که شعار مملکت ما شده است، خیلی شعار هوشمندانه و حکیمانه‌ای است، هم هوشمندانه است هم حکیمانه. حکیمانه است چون صدا کتاب در شرح آن می‌شود نوشت. هوشمندانه است چون در صدر قرار گرفته است، حتی قبل از آزادی. ممکن است مراتبی از آزادی را به شما بدهند ولی استقلال را بگیرند. مراقب باش خامت نکنند و فریبت ندهند. اول استقلال مهم است، بعد یک جلوه‌ای از این استقلال می‌شود آزادی. این در دنیای امروز ما رسم شده است که بر آزادی تأکید می‌شود اما نمی‌گویند که این آزادی هم در استقلال هست.

انسان باید موجود مستقلی بشود، پدر و مادرهای محترم باید بچه‌ها را مستقل بار بیاورند، مملکتی که می‌خواهد مستقل باشد باید همه آدم‌هایش مستقل باشند، باید آدم‌هایش وابستگی نداشته باشند. بعضی‌ها وابستگی و ضعف را تئوریزه می‌کنند؛ وضعی که استقلال آدم را می‌گیرد، مثلاً تحت عناوین مختلف، به سمت سازش می‌روند و می‌گویند «یک‌کمی از استقلال مان بزنیم بلکه رفاه داشته

باشیم، بلکه پیشرفت اقتصادی یا حتی علمی داشته باشیم!» اینها نمی‌دانند کسی که استقلال خودش را از دست داد، دیگر خدا نمی‌گذارد به پیشرفت یا آن مقاصد دیگرش برسد؛ مخصوصاً مؤمنین که خدا از آنها انتظار بیشتری در باب استقلال دارد.

آیا در آیات قرآن هم «استقلال» این قدر اهمیت دارد؟

اگر استقلال این قدر مهم است، باید در آیات کریمه قرآن هم اهمیت آن معلوم باشد. همیشه هر حرفی را هرکسی زد و گفت که «این خیلی مهم است» بگویید: این را در قرآن به من نشان بده ببینم؛ اگر یک موضوع مهمی باشد باید قرآن، خیلی مهم به آن پرداخته باشد! در قرآن، خیلی مهم به موضوع استقلال پرداخته شده است؛ حتی استقلال گاهی قبل از ایمان به خدا و بندگی خدا در قرآن آمده و بسیار معنادار هم آمده است. مثلاً می‌فرماید: «وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ» (نحل/۳۶) خدا را بندگی کنید و از طاغوت اجتناب کنید. اجتناب از طاغوت یعنی استقلال خودت را حفظ کنید و عبد کسی غیرخدا نشوید.

اینکه امیرالمؤمنین علی (ع) می‌فرماید «وَلَا تَكُنْ عَبْدَ غَيْرِكَ وَ قَدْ جَعَلَكَ اللَّهُ حُرًّا» (تحف العقول / ۷۷) عبد کسی نشو، خدا تو را آزاد آفریده است. این هم باز یعنی همان استقلال. همان طور که بیان شد، آزادی هم در واقع یک جلوه و یک تعبیری از همان استقلال است.

طاغوت یعنی کسی که طغیان می‌کند، از حد خودش تجاوز می‌کند و می‌خواهد هر چیزی را از تو بگیرد؛ یعنی کسی که به تو زور می‌گوید و به نوعی استقلال تو را می‌خواهد بگیرد.

خدا «اجتناب از طاغوت» را مقدم بر بازگشت ما به سوی خودش بیان فرموده

در اینجا دو نمونه از آیات قرآن را مثال می‌زنم که خداوند متعال، «اجتناب از طاغوت» را حتی قبل از بازگشت به سوی خدا بیان فرموده است. یکی این آیه است که می‌فرماید: «وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ أَنْ يَعْبُدُوهَا وَأَنَابُوا إِلَى اللَّهِ لَهُمُ الْبُشْرَى فَبَشِّرْ عِبَادِ» (زمر / ۱۷) آنهایی که اجتناب می‌کنند از طاغوت که بندگی‌اش بکنند، یعنی بندگی‌اش نمی‌کنند، بعد می‌فرماید: «وَأَنَابُوا إِلَى اللَّهِ» یعنی انابه و بازگشت به سوی خدا را بعد از اجتناب از طاغوت آورده است.

در آیه دیگری که در واقع آیه دوم آیه الکرسی هست، اجتناب از طاغوت را با تعبیر «کفر به طاغوت» باز هم اول آورده است و می‌فرماید: «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ» (بقره/ ۲۵۶) این کفر به طاغوت یعنی همان استقلال «فقد استمسكك بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى» کسی که این چنین باشد، او تمسک کرده است به عروۀ الوثقی.

اینجا خیلی مفسرین سر «کفر به طاغوت» که مقدم بر ایمان به خدا شده است، تأکید می‌ورزند که جایگاه خاصی دارد و بحث آن خیلی مفصل است. وقتی که خدا می‌فرماید «عبد کسی دیگر نباش» این قدر در این باره حساس است که در روایت هست «من أصغى إلى ناطقٍ فقد عبده» کسی که حرف کسی را گوش کند بنده او شده است! پس ما چطوری باهم حرف می‌زنیم و می‌شنویم؟ می‌فرماید: حرف بشنوید، ولی اگر حرف گوش بدهید به معنای اینکه به او یک برتری‌ای بدهی که «من باید حرف او را گوش بدهم» از الان شروع کردی به بنده شدن! حالا من شاید اجرا نکردم! حُب یک وقت دیدی که اجرا کردی! در مرحله گوش کردن ابتدایی‌اش استقلال خودت را از دست دادی، تو اصلاً چرا

او را در مقام سخن گفتن، به خودت برتر دیدی؟ مگر اینکه او حرف خدا را بزند.

طبق آیه قرآن، خدا امتحان می‌گیرد تا ببیند: ۱. آیا جهاد می‌کنیم؟ ۲. آیا تحت نفوذ کسی قرار می‌گیریم؟

در قرآن یک تعبیری داریم به نام ولیجه. می‌فرماید «أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُتْرَكُوا وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَ لَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَا رَسُولِهِ وَلَا الْمُؤْمِنِينَ وَلِجَهَةً» (توبه/۱۶) ولیجه یعنی کسی که بر روی آدم، صاحب نفوذ باشد، چرا او بر روی تو نفوذ دارد؟ چرا هرچه می‌گویی گوش می‌کنی؟ ولیجه به این می‌گویند.

خداوند در آیه فوق می‌فرماید: فکر کردید من امتحان‌تان نمی‌کنم که معلوم بشود تو ولیجه داری یا نداری؟ در این آیه، فلسفه امتحان خدا دو چیز ذکر شده است: یکی اینکه خدا امتحان می‌کند ببیند جهاد می‌کنی یا نه؟ یکی دیگر اینکه امتحان می‌کند ببیند تو تحت نفوذ کسی قرار می‌گیری یا نه؟ تو نباید تحت نفوذ کسی غیر از خدا و رسول و مؤمنین، قرار بگیری. در روایت می‌فرماید: مؤمنین یعنی اهل بیت (ع)

آیا نباید استقلال مان را نسبت به خدا حفظ کنیم؟

سؤالی که مطرح می‌شود این است: ما استقلال مان را نسبت به همه باید حفظ کنیم، آیا نباید استقلال مان را نسبت به خدا حفظ کنیم؟ نکته اینجاست؛ این نکته‌ای را که الان می‌خواهم بگویم تا آخرین جلسه این بحث درباره‌اش صحبت خواهیم کرد. می‌خواهیم ببینیم چرا این را اهل عالم نمی‌فهمند؟ چرا گفتنش سخت است؟ استقلال شما ارزشمند است، عزت شما ارزشمند است، عزت را از هر دارایی و توانایی‌ای بگیری، بدون استقلال، ارزش ندارد، حتی عزت را از کارهای خوب هم بگیری، بدون استقلال ارزش ندارد چون می‌شود عمل خوب بدون اخلاص! باید مستقل باشی و کار خوب انجام بدهی.

آدم باید نسبت به همه مستقل باشد و هیچ‌کسی را بندگی نکند؛ جز خدا. آیا پیش خدا باید وابسته باشیم؟ پیش خدا باید ذلیل باشیم؟ آیا خدا نمی‌خواهد استقلال ما را رعایت بکند؟

اگر عبد خدا باشی خدا استقلال را حفظ می‌کند

دوستان، می‌دانید عبد خدا شدن معنایش چیست؟ عبد هرکسی باشی استقلال را از بین می‌برد، اما اگر عبد خدا

باشی خدا استقلال را حفظ می‌کند، خدا عزت را حفظ می‌کند. اینکه می‌گویند «وابسته باش به خدا» برای اینکه خدا تنها موجودی است که در عین وابستگی تو به او، به تو استقلال می‌دهد، تو را مستقل بار می‌آورد، نبین به تو گفته‌اند «عبد خدا بشو» عبد خدا ذلیل نیست، در جانش عزیز است، تو دائماً به خدا نیاز داری که خدا دائماً استقلال تو را حفظ کند.

تو نیاز داری به وابستگی به خدا، و این خدا بلد است استقلال تو را حفظ کند. او «ربّ» است و می‌تواند استقلال تو را حفظ کند کما اینکه فرموده است: «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ» (اسراء/۷۰)

این طور نیست که ما نسبت به همه باید مستقل باشیم، اما به خدا که رسیدیم «استقلال را کنار بگذاریم و دیگر وابسته بشویم» اینکه «ما عبد خدا هستیم و در مقابلش ذلیل هستیم» می‌دانید این عبد و ذلیل یعنی چه؟ جدای از اینکه نسبت به همه عالم، تو را عزیز و مستقل و باصلابت می‌کند، تو را مستقل و نترس از همه عوامل ترساننده در عالم قرار می‌دهد، تو را نسبت به همه چیز غنی می‌کند، حتی در برابر خودش هم تو را مستقل نگه می‌دارد که روی پای خودت بایستی، به همین دلیل می‌توانی عاشق

خدا بشوی، و به او مقرب بشوی، تا آنجا که می‌فرماید: «فی مقعدِ صدقٍ عندَ ملیکِ مُقتدر» بیا اینجا بنشین کنار من! این چه تعبیری است خدا به کار می‌برد؟ آدم از شدت هیجان، بیهوش می‌شود، اصلاً آدم می‌میرد! خدا می‌فرماید: من ملیک مقتدر هستم، بیا اینجا بنشین کنار من، باهم بنشینیم. تو را همنشین خودش می‌کند! تو مدام می‌گویی «من ذلیل‌ت هستم...» او می‌فرماید: بیا من تو را عزیزت می‌کنم!

معنای «عبدِ خدا شدن» این نیست که استقلال را از دست بدهی

عزت مال خدا است و خدا آن را به مؤمنین می‌دهد. عبد خدا شدن معنایش این نیست که تو عبد کسی دیگر نشوی، استقلال را در مقابل کسی دیگر از دست ندهی اما استقلال را در مقابل خدا از دست بدهی! ظاهر ماجرا این است که شما استقلال را در مقابل خدا از دست می‌دهی، ولی باطن ماجرا این است که خدا تو را مستقل می‌آفریند. حُب آیا ممکن است من مستقل بشوم ولی از خدا بپریم؟ نه، تو فقط در شرایطی از خدا می‌بری و قهر می‌کنی و مثل فرعون «أنا ربکم الأعلى» می‌گویی که وابسته شده باشی

و ذلیل شده باشی و دنبال عزت از راه غلط رفته باشی و اشتباه گرفته باشی.

وقتی از غیرخدا مستقل شدی و فقط وابسته به خدا شدی، آن وقت چه می‌شود؟ خدا مستقلت می‌کند به طوری که روی پای خودت بایستی، آن وقت می‌شوی عاشق خدا، می‌شوی دیوانه خدا، می‌شوی خواستار خدا. اصلاً شما در این رابطه عبد و مولا یک مقدار دقت کنید، چرا رابطه بین ما و خدا در هیچ رابطه بین عبد و مولایی در دنیا دیده نمی‌شود؟ مولاها در دنیا، معمولاً عبدها را خفه می‌کنند، آنها را می‌کشند، نفهم بار می‌آورند. ولی این مولا با عبد خودش چه می‌کند؟ عبد خودش را به مقام «راضیه مرضیه» می‌رساند! راضیه مرضیه یعنی به جایی برسی که ما از همدیگر راضی باشیم، می‌دانید این یعنی چه؟ یعنی من خدا یکی، تو هم یکی. راضیه مرضیه، یعنی ما از همدیگر راضی هستیم. خدایا این جوری من را نبر، این قدر سطح بالا در کنار خودت قرار نده. می‌فرماید من که به تو گفتم آخرسر می‌خواهم تو را کجا ببرم! «فِي مَقْعَدٍ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ» (قمر/۵۵).

ببینید خدا انسان را به چه شکوهی می‌رساند! آفریننده همه عالم، تو را به اندازه خودش باعظمت خواهد کرد. تو

هم وحید خواهی شد، تو هم یگانه عالم خواهی شد، هیچ تعارضی هم با بودن دیگرانی که هرکدام از آنها مستغرق خدا هستند و از خدا این عظمت را دریافت کرده‌اند ندارد. تو می‌گویی «خدایا من عبد تو هستم» بعد خدا برایت چه کار می‌کند، چه عزتی به تو می‌دهد!

اطاعت از خدا یعنی «برنامه خدا را بفهم و اجرا کن» نه اینکه فهمت را کنار بگذار و هرچه گفت فقط اجرا کن

در حدیث قدسی آمده از خداوند متعال نقل شده است که می‌فرماید: «عبدی اطعنی» بنده من، از من اطاعت کن. اینکه «برنامه اطاعت خدا چیست؟» خودش یک راز مهم است. بعضی‌ها از دور، یک کلمه اطاعت را می‌شنوند و فکر می‌کنند که اطاعت بد است چون فکر می‌کنند این طاعت یعنی «هرچه تو بگویی من گوش می‌کنم؛ یعنی من فهم خودم را کنار بگذارم، انتخابم را کنار بگذارم، و هرچه تو گفتی، بگویم چشم!» او نمی‌فهمد که اطاعت از خدا یعنی برنامه خدا را اجرا کن و البته فهم این برنامه خیلی مهم است. متأسف هستم برای همه دانش‌آموزانی که دین برای آنها بد آموزش داده شده است، دین در جامعه ما بد آموزش داده می‌شود، دین در جامعه ما بد تبلیغ می‌شود.

پس وقتی می‌فرماید «عبدی اطعنی» یعنی برنامه من را اجرا کن. بعد می‌فرماید: «أجعلک مثلی» من تو را مثل خودم قرار می‌دهم! «أنا حی لا أموت، اجعلک حیاً لا یموت» من حیی هستم که هرگز نمی‌میرم، تو را حیی قرار می‌دهم که هرگز نمی‌میری، «أنا غنی لا افتقر، أجعلک غنیاً لا تفتقر» من غنی‌ای هستم که فقیر نمی‌شوم، تو را غنی‌ای قرار می‌دهم که دیگر فقیر نشوی. «أنا مهما أشاء یکن» من هر جوری دلم می‌خواهد هستم، «أجعلک مهما تشاء یکن» تو را آن جوری قرار می‌دهم که هر چه خواستی بشوی. این غیر از استقلال، چه معنایی دارد؟ ببینید چقدر باشکوه است! (عَبْدِي أَطْعَنِي أَجْعَلُكَ مِثْلِي، أَنَا حَيٌّ لَا أَمُوتُ، أَجْعَلُكَ حَيًّا لَا تَمُوتُ، أَنَا غَنِيٌّ لَا أَفْتَقِرُ أَجْعَلُكَ غَنِيًّا لَا تَفْتَقِرُ، أَنَا مَهْمَا أَشَاءُ يَكُنُّ، أَجْعَلُكَ مَهْمَا تَشَاءُ يَكُنُّ؛ مشارق أنوار الیقین / ص ۱۰۴) و (يَا ابْنَ آدَمَ أَنَا غَنِيٌّ لَا أَفْتَقِرُ أَطْعَنِي فِيمَا أَمَرْتُكَ أَجْعَلُكَ غَنِيًّا لَا تَفْتَقِرُ يَا ابْنَ آدَمَ أَنَا حَيٌّ لَا أَمُوتُ أَطْعَنِي فِيمَا أَمَرْتُكَ أَجْعَلُكَ حَيًّا لَا تَمُوتُ يَا ابْنَ آدَمَ أَنَا أَقُولُ لِلشَّيْءِ كُنْ فَيَكُونُ - أَطْعَنِي فِيمَا أَمَرْتُكَ أَجْعَلُكَ تَقُولُ لِشَيْءٍ كُنْ فَيَكُونُ ؛ عده‌الداعی / ص ۳۱۰)

از بردگی در بیاییم بیرون، از ذلیل بودن در بیاییم بیرون، تربیت‌های ذلیل‌کننده را دور بریزیم. می‌فرماید: اسیر هوی و هوس خودت نشو، برای اینکه من می‌خواهم تو

را مستقل کنم... از همین جا شروع می‌شود. حالا برای رساندن انسان به این استقلال، خدا چه نقشه‌هایی دارد؟ این‌شاءالله از جلسه بعد شروع می‌کنیم به توضیح این مطلب.

نقشه خدا برای عبودیت نکردنِ غیرخدا و عبودیت خودش، این است که «من مستقل باشم»

پس نقشه خدا برای عبودیت نکردنِ غیرخدا و عبودیت خودش، این است که من مستقل باشم. اما خدا چگونه به ما دستور می‌دهد و در عین حال ما را مستقل بار می‌آورد؟ چگونه ما باید ذلیل خدا بشویم اما در واقع ذلیل نمی‌شویم، بلکه خیلی هم عزیز می‌شویم! چگونه ما باید حرف‌گوش‌کنِ خدا بشویم اما بعد خودمان مثل خدا می‌شویم! این ماجرایش چیست؟

مهم‌ترین عامل عزت‌بخش در تاریخ حیات بشر و مهم‌ترین معلم عزت، امام حسین(ع) است. مهم‌ترین پایگاه عزت هم، استقلال روحی است، تمام دین، رمز و راز رساندن انسان به این استقلال است، در میان دین یک گوهر تابناک هست- که شب‌های آخر به آن بیشتر خواهیم

رسید- آن گوهر تابناک، بیش از همه قسمت‌های دین، ما را به این استقلال می‌رساند.

خدا به ما اراده داده، قدرت داده، فهم داده، ما باید به اوج اوج آزادی برسیم، این می‌شود آن اوج شکوفایی، می‌شود آن اوج استقلال. خداوند، امام حسین(ع) را قربانی یک مفهوم اندک نمی‌کند، خدا کربلا را برای دادن یک درس ساده همه‌فهم و پیش‌پا افتاده، قرار نداده است. حرکت ابا عبدالله الحسین(ع) را به «مبارزه با ظلم» محدود نکنیم، مبارزه با ظلم یک بخش اندکی از ماجرای کربلا است، اصلاً چرا می‌خواهی مبارزه با ظلم بکنی؟ به خاطر اینکه ظالم، عزت تو را می‌گیرد. خُب همین را بگو!

حتی «مبارزه با ظلم» هم بدون حفظ عزت، ارزش ندارد

اگر یک کسی مبارزه با ظلم کرد ولی آدم ذلیلی بود و بعد هم عزت خودش را حفظ نکرد و عزت دیگران را حفظ نکرد، این چه مبارزه با ظلمی است، چه ارزشی دارد؟ مبارزه با ظلم، خوب است اما هر خوبی‌ای که استقلال و عزت و اخلاص و تقرب در آن نباشد، ارزشی ندارد. قرآن می‌خوانی؟ نماز می‌خوانی؟ حج می‌روی؟ اخلاق داری؟ اخلاق آدم ذلیلی که مستقل نیست، مخلص خدا نیست، چه ارزشی

دارد؟! خاک بر سر اخلاقِ خوبِ آدمِ ذلیلِ ضعیفِ زبون! همهٔ خوبی‌ها بدون آن عزت، استقلال و تعبیر دینی‌اش که «اخلاص» است، قبول نمی‌شود.

وقتی تو مبارزه با ظلم می‌کنی باید بگویی چرا مبارزه با ظلم می‌کنی؟ برای اینکه ظالم، عزت انسان‌ها را لکه‌دار می‌کند، برای اینکه تو فرد عزتمندی هستی و می‌خواهی استقلال خودت را حفظ کنی و زیر بار ظلم نروی! بله، این ارزش دارد. آن وقت خودت در مسیر مبارزه با ظلم، نه تنها استقلال و عزت خودت، بلکه استقلال و عزت دیگران را هم رعایت می‌کنی، مثل امیرالمؤمنین که عمر بن عبدود را کشت اما عزتش را حفظ کرد. ایشان صداقت خودش را در مبارزه با ظلم، نشان داد. چرا؟ چون فلسفهٔ مبارزه با ظلم همین استقلال انسان‌ها است که عبد غیر خدا نشوند. آن وقت اثر این استقلال هم، عزت است، پس خود من باید الان عزت عمر بن عبدود را حفظ کنم، اگر فلسفه‌ام برای ظلم‌ستیزی این است، باید فلسفه‌ام الان حفظ کنم.

نگوییم امام حسین (ع) برای نماز کشته شد. بله؛ البته درست است که نماز رکنِ رکین دین است و خیلی مهم است، اما خاک بر سر آدم‌های ذلیلِ غیرمستقلِ عبدِ طاغوتی که نماز هم می‌خوانند، نماز به کمرشان بزند،

این نمازشان چه فایده‌ای دارد؟ عبد کی هستی داری نماز می‌خوانی؟ از دشمن خدا حساب می‌بری و می‌ترسی آن وقت رفته‌ای سر نماز ایستاده‌ای؟ این حرف از آن حرف‌های زگ و صریح است که یک دفعه‌ای بعضی‌ها را به هم می‌ریزد. بعضی‌ها اگر متحجّر به الفاظ باشند، اینجاها گیرپاژ می‌کنند، قاطی می‌کنند.

استقلال انسان تعبیر دینی‌اش می‌شود «اخلاص» عمل غیرمخلصانه قبول نمی‌شود؛ پس ارزش ندارد. چرا بعضی‌ها از این حرف‌ها یک دفعه‌ای وحشت زده می‌شوند؟ اخلاص یعنی اینکه عبد غیر خدا نباش، انگیزه‌ات فقط به خاطر خدا باشد، حُب، خدایا اگر انگیزه‌ام فقط به خاطر تو باشد، یعنی من از دیگران مستقل شده‌ام و عبد و ذلیل دیگران نیستم، حالا باید عبد و ذلیل تو باشم؟

اگر عبد خدا باشی، خدا تو را مستقل بار می‌آورد

ببینید راز اینجاست؛ اگر عبد و ذلیل خدا باشی، وابسته خدا باشی، خدا خودش بنده پروری می‌داند. خدا چه کار می‌کند؟ تو را مستقل بار می‌آورد. خدا یک جور فرمان می‌دهد و یک جور مجازات می‌کند که استقلال را حفظ می‌کند، اصلاً تو را در جهت استقلال پرورش می‌دهد.

این‌شاء‌الله در جلسات بعد، خواهیم گفت که خدا چگونه با دین خودش استقلال انسان را حفظ می‌کند، اصلاً جنس اطاعت از خدا، با اطاعت از غیرخدا فرق می‌کند و خدا هم جنس دستور دادنش فرق می‌کند با دستور دادن دیگران. تا جلسه آخر بحث، به این رازها می‌خواهیم پی ببریم، اگر شما مؤمن و مسلمان و نمازخوان باشی ولی این راز برایت معلوم نباشد، معلوم نیست به کجا بروی؟

امام حسین(ع) در راه کربلا یارانش را غربال کرد. حتی شب عاشورا هم چراغ خیمه را خاموش کرد و فرمود: هرکسی می‌خواهد برود... امام حسین(ع) نمی‌خواست یارانی مثل یاران امیرالمؤمنین(ع) و امام حسن(ع) داشته باشد، یاران ناب می‌خواست، یارانی می‌خواست که مستقل باشند. حتی امام حسین(ع) آنها را از خودش هم مستقل کرد، فرمود: من همه را آزاد گذاشتم، بروید... چقدر سخت است! اگر شما در خیمه امام حسین(ع) بودید، آیا تحمل می‌کردید امام حسین به شما بگوید «اگر می‌خواهید بروید...»

اجلسه دوم |

رابطه مفهوم استقلال با عزت و عبودیت

چطور می‌شود در عین وابستگی به خدا، استقلال هم داشت؟
اخلاص یعنی تحت تأثیر هیچ چیزی نیستی و مستقل هستی
خدا نمی‌خواهد کسی بدون استقلال و تحت تأثیر جو، خوب بشود

**فرد یا جامعه‌ای که عزت خودش را حذف کند، دیگر
نمی‌شود دین را برایش مطرح کرد**

در جلسه قبل، عرض کردیم که پیام اصلی عاشورا تأکید بر عزت، جان دادن برای حفظ عزت، فدا شدن دیگران برای عزت امام و جان دادن امام برای تن به ذلت ندادن است. بین ظلم و ذلت، یک تفاوت ظریفی وجود دارد؛

ذلت را انسان هیچ وقت نمی‌پذیرد اما گاهی از اوقات انسان مظلومیت را به دلیل مصالحی تحمل می‌کند. عزت خیلی مقوله بالایی است.

عزت، برترین ارزش انسانی است که اگر یک انسان یا یک جامعه، این ارزش را حذف کنند دیگر نمی‌شود دین را در آن جامعه مطرح کرد، خیلی از قسمت‌های اصلی دین دیگر به درد آن فرد یا جامعه نمی‌خورد، چون بسیاری از قسمت‌های اصلی دین برای حفظ این عزت است. وقتی یک جامعه‌ای عزت را از دست داد، یا وقتی یک فرد، عزتش را در نظر نگرفت یعنی حاضر است عبد بشود، حاضر است دلیل بشود؛ این می‌شود عبد غیر خدا.

طاغوت و استکبار، عزت انسان‌ها را از بین می‌برد

فرعون قومش را استخفاف می‌کند و دلیل می‌کند تا بر آنها سوار بشود. (فَأَسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَأَطَاعُوهُ ؛ زخرف / ۵۴) اینکه می‌فرماید «أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ» (نحل / ۳۶) اجتناب از طاغوت به خاطر این است که طاغوت طغیان می‌کند و عزت تو را از بین می‌برد.

یک مثال بزنم؛ جریان استکبار جهانی و جریان صهیونیست‌ها، خیلی از دانشمندان و نخبگان جهان را جذب می‌کنند

به ایشان هم پول حسابی می دهند، ولی در یک نگاه کلی می بینیم که آنها را ذلیل و برده باسواد و مرفه نظام سلطه قرار دادند. اینها از یک محدوده ای بیشتر حق اعتراض ندارند، حق تصمیم گیری ندارند، حق تأثیرگذاری بر سیاست مداران بزرگ جهانی را ندارند. البته ممکن است در یک حدود حداقلی به ایشان احترام بگذارند، مثل آن گوسفندی که پروارش می کنند و برای ذبح شدن آماده اش می کنند، در آن مدتی که آماده اش می کنند، علوفه خوب هم جلویش می گذارند چون باید پروار بشود و گوشت خوبی داشته باشد.

اینجاست که آدم به عزت، یک نگاه دقیقی پیدا می کند، اندازه ها و استانداردهای عزت چقدر است؟ خاک بر سر آن دانشمندی که دانشش را در خدمت صهیونیست ها قرار داده است و پول و درآمد اصلی این دانش را آنها می برند و به وسیله آن، سلطه بر بشریت پیدا می کنند و دیگران را چپاول می کنند، این دانشمند خاک بر سر، نمی تواند اعتراض کند و بگوید: شما که دارید از دانش من استفاده می کنید، چرا آدم می کشید؟ چرا ملت ها را چپاول می کنید؟ نمی تواند بگوید، حق ندارد بگوید.

باید خیلی عمیق به موضوع عزت نگاه کرد و استانداردهای عزت برای یک انسان را باید مشخص کرد، خدا در قرآن سر

این موضوع با آدم‌ها بحث می‌کند، می‌فرماید «أَيُّتَعُونَ عِنْدَهُمُ الْعِزَّةَ» (نساء/۱۳۹) اینها دارند نزد کافران، دنبال عزت می‌گردند؟ آنها یک لبخندی به تو می‌زنند، یک تحویلی می‌گیرند، اما این عزتی که فکر می‌کنی پیش آنها هست در واقع عزت نیست!

نمی‌شود امام حسین(ع) برای اصلی‌ترین ارزش حیات بشر قیام نکرده باشد و برای یک ارزش فرعی قیام کرده باشد

در اهمیت موضوع عزت، همین بس که کربلا و حماسه عاشورا برای حفظ عزت و با شعار «هیئات منا الذلّة» برقرار شد. نمی‌شود امام حسین(ع) برای اصلی‌ترین ارزش حیات بشر قیام نکرده باشد و برای یک ارزش فرعی قیام کرده باشد؛ ما نمی‌توانیم این را قبول کنیم. ما امام حسین(ع) را یگانه تاریخ بشریت می‌دانیم، همه انبیاء برای او گریه کردند، این گریه هم حکمت دارد، وقتی همه انبیاء باید برای او گریه کنند معنایش چیست؟ یعنی او شاخص تاریخ بشریت است تا روز قیامت؛ حتی روز قیامت هم این منحصر به فرد بودنِ اَباعبدالله‌الحسین(ع) در جایگاه خودش، و منحصر به فرد بودنِ قیام او، باقی می‌ماند.

صحرای محشر هم حول امام حسین(ع) و انتقام از دشمنان او و شفاعت دوستان او شکل می‌گیرد. نمی‌شود «هیئات منّا الذلّه» شعار عاشورا باشد و اما شعار اصلی حیات بشر نباشد، نمی‌شود؛ اصلاً امکان ندارد. اگر شما بگویید که «مگر مسئله اصلی حیات بشر عبودیت خدا نیست؟ چرا مسئله اصلی بشر را نفی عبودیت غیرخدا می‌دانی؟» اگر این را بگویید، بنده در پاسخ می‌گویم: اولاً شعار «لا إله إلا الله» را توجه کنید، «لا إله إلا الله» نمی‌فرماید که خدا هست یا اینکه خدا یکی است؛ البته توحید هم در آن هست ولی به معنای علم کلامی اش نیست،

اصلی‌ترین مسئله حیات بشر «ذلیل نشدن در مقابل غیرخدا» است

شما وقتی شعار «لا إله إلا الله» را نگاه می‌کنید اولاً نفی عبودیت غیرخدا است، و همین نفی عبودیت غیرخدا، عطر و بوی کربلا را دارد، یعنی نفی ذلت؛ که عبودیت غیر خدا این ذلت را به دنبال می‌آورد.

عزت، اصلی‌ترین شعار کربلا است، عاشورا نمی‌تواند به اصلی‌ترین مسئله حیات بشر نپرداخته باشد. اصلی‌ترین مسئله حیات بشر ذلیل نشدن در مقابل غیر خدا است،

وقتی این اتفاق بیفتد، انسان رها می‌شود، آزاد می‌شود و خود به خود به سمت عبودیت خدا خواهد رفت و شما این را در جامعه مهدوی و حکومت امام زمان (ع) خواهید دید که چقدر راحت آنجا مردم تربیت دینی پیدا می‌کنند، چقدر راحت همه جهان باهم هماهنگ هستند، یک حکومت جاودانه، الی یوم القیامه برگزار می‌شود؛ آن هم حکومتی که راحت مردم را اداره می‌کند. چرا این اتفاق می‌افتد؟ چون نفی عبودیت غیر خدا به صورت کامل تحقق پیدا کرده است، چون امکان ذلیل شدن انسان‌ها در مقابل طواغیت، دیگر از بین رفته است.

اگر استانداردهای عزت را بشناسیم آن وقت می‌فهمیم که تا حالا تن به چه ذلت‌هایی داده‌ایم!

شما فکر می‌کنید امام زمان ارواحنا له الفداء وقتی تشریف آوردند، مدام برای مردم سخنرانی می‌کنند؟ مگر رسول خدا این کار را انجام می‌داد؟! نه؛ امام زمان ارواحنا له الفداء فراوان درس عرفان و اخلاق نمی‌دهند. بلکه همان «هیئات متا الذله» را برای بشر تبدیل می‌کنند به یک حقیقت؛ یعنی آن را از شعار تبدیل می‌کنند به یک حقیقت عمومی، یعنی همان نفی ذلت در مقابل طواغیت را تحقق می‌دهند. آن وقت چه می‌شود؟ شکوفایی اتفاق می‌افتد.

شما فقط این عزت را برای انسان ایجاد کن، ذلتش را در مقابل طواغیت و در مقابل غیرخدا از بین ببر، امکان ذلتش را از بین ببر، آن وقت مردم خودشان شکوفا می شوند.

البته دعوا بر سر شکوفاشدن نیست، دعوا بر سر «برداشتن موانع» است و موانع هم با عزت، برداشته می شود. هزاران بهانه می آورند برای اینکه ما را ذلیل کنند، درد اینجاست! ما هم هزاران بهانه می آوریم برای اینکه از عزت مان کوتاه بیاییم، اگر استانداردهای عزت را بشناسیم آن وقت می بینیم که ما تا حالا تن به چه ذلت هایی داده ایم!

عزت، مسئله اصلی حیات بشر است که ابا عبد الله الحسین (ع) روی این مفهوم به شهادت رسیدند. ابا عبد الله الحسین (ع) حماسه کربلا را بر روی مفهوم برجسته ای شکل دادند، برای همین است که این حماسه در طول تاریخ از ابتدا تا انتها، محور شده است و نباید از کنارش رد بشویم.

انسان چگونه عزت پیدا می کند؟ وقتی که نفوذناپذیر باشد

خود کلمه عزت هم در معنای لغوی، حکایت از استقلال دارد، معنای عزت چیست؟ آیا به معنای گرامی بودن است؟ نه، معنای دقیقش «نفوذناپذیر بودن» است. دیشب عرض کردم که پایگاه اصلی عزت، استقلال انسان است. انسان

چگونه عزت پیدا می‌کند؟ وقتی که نفوذناپذیر باشد. اگر تو نفوذناپذیر باشی، آیا در درون خودت چیزهایی داری که بتوانی خودت را اداره بکنی؟ بله. یک قلعه نفوذناپذیر اگر پیدا کنید مثلاً در این قلعه‌های قدیمی می‌بینید که در دل خودش چاه آب هم دارد، در دل خودش حتی امکان کشاورزی هم تا حدی دارد، یعنی مایحتاجش را تا حد زیادی در داخل خودش تأمین می‌کند تا بتواند در مقابل دشمن مقاومت بکند.

فرد عزیز، یعنی مستقل! به همین دلیل رکن رکن عزت، استقلال است. بنده برای اینکه عزت را بتوانم خیلی توضیح بدهم از مفهوم عزت فاصله می‌گیرم، چون نگران این هستم که در کلیات این مفهوم، باقی بمانیم، لذا می‌آیم روی مفهوم استقلال. استقلال توضیح‌دهنده بخش کلیدی و بخش اصلی عزت است.

بینید این اسلام ناب و نازنین ما، چقدر متهم شده است. بنده تا آخر این جلسات، یکی از کارهایی که در این گفتگو انجام خواهیم داد، برطرف کردن غربت دین است و جواب دادن به اتهام‌هایی که به دین بسته شده است و الان در ذهن بسیاری از مردم وجود دارد. حتی خیلی از متدینین هم دین را با وجود این اتهام‌ها

پذیرفته‌اند! یعنی می‌گویند «بله این اتهام که وارد است، ولی عیبی ندارد!» در حالی که این اتهام وارد نیست، چرا این برداشت‌های ناصواب از دین را همین طوری قبول می‌کنید؟! از طرف دیگر، وقتی آدم بخواهد یک برداشت ناصوابی که در جامعه، عمومیت پیدا کرده، برطرف بکند، یک دفعه‌ای از خیلی‌ها صدای اعتراض بلند می‌شود. لذا آدم باید خیلی با احتیاط حرف بزند!

مفهوم «آزادی» که این‌همه در جهان مشهور شده، فقط یک جزئی از استقلال و عزت است؛ همه آن نیست

عزت، اصلی‌ترین ارزش وجودی انسان است که سیدالشهدا به خاطرش به شهادت رسیده است، اگر اصلی‌ترین نبود این حماسه این‌قدر در تاریخ و حیات بشر، محور قرار نمی‌گرفت. اصل عزت یعنی استقلال داشتن. حالا استانداردهای عزت را ببینید؛ چه کسی عزتمند است؟ وقتی خودش اجازه داشته باشد فکر بکند، خودش اجازه داشته باشد تصمیم بگیرد، بتواند آزادانه عمل بکند، نمی‌دانم آزادی که این‌همه در جهان مشهور شده است چند درصد عزت است؟ چند درصد استقلال است؟ یک جزئی از آن هست ولی همه آن نیست.

شما یک فردی را آزاد بگذار، اما به او قدرت نده؛ ببین چه کار می‌تواند بکند؟ در فیلم «گلادیاتور» نشان می‌دهد که مثلاً آن پادشاه ظالم می‌خواهد جلوی همه مردم، یک ژستی بگیرد که «من با گلادیاتور، آزادانه مبارزه می‌کنم و او را شکست می‌دهم» اما قبل از مبارزه، پنهانی یک خنجر در دل او فرو می‌کند و او را زخمی می‌کند، بعد می‌آید و علنی می‌گوید «آزادش کنید و بگذارید آزادانه با من مبارزه کند» درحالی‌که این گلادیاتور، در اثر زخم آن خنجر، خودبه‌خود داشت می‌مُرد، اصلاً دیگر نیازی به ضربه بعدی نداشت، بعد آوردند و علنی گفتند: شما آزاد هستی... بله به او آزادی داد، اما آن خنجر را چرا زدی؟ این آزادی دیگر ارزش ندارد! قدرتش را گرفتی، توانایی‌اش را از بین بردی....

آزادی‌ای که غربی‌ها و لیبرال‌ها می‌دهند همین جوری است، یک خنجر به انسان می‌زنند و با هزار ترفند، او را ضعیف می‌کنند و قدرتش را می‌گیرند بعد می‌گویند: تو آزاد هستی! در عرصه سیاسی با ژورنالیسم سیاه سیاسی این کار را انجام می‌دهند که بعضی از نمونه‌های روزنامه‌ها و بعضی از آدم‌های‌شان در کشور ما هم هستند، می‌توانید بروید مشاهده کنید، مطالعه کنید و نمونه‌برداری کنید.

همین کسانی که من به ایشان می‌گویم «بی بی سی چی های خبیث» یا خود بی بی سی و «وی ا ا» که اینها در واقع مثل همان خنجر هستند؛ مردم را اغوا می‌کنند، البته مردم ظاهراً آزادانه عمل می‌کنند. امروز انسان‌ها چطور می‌توانند علیه ستم قیام کنند؟ چون این دشمنه تبلیغات اغواگرانه تا دسته در سینه آدم‌ها فرو رفته است لذا دیگر زور ندارند که قیام کنند.

البته مردم دنیا باز هم مثل آن قهرمان فیلم گلا دیاتور که با همان ناتوانی اش، تلاش کرد تا پادشاه ستمگر را از پا در بیاورد، کم کم علیه این نظام سلطه و این نظام سیاسی لیبرال دموکراسی منحط و منحوس، قیام می‌کنند. مثل تظاهراتی که یک سال و اندی در فرانسه علیه نظام‌شان انجام می‌دادند.

مقام معظم رهبری در اولین فراز بیانیه گام دوم فرمودند: «هر ملتی علیه ظلم قیام نمی‌کند...» و چقدر این حرف عمیق است و بعد فرمودند «اگر هم قیام بکند در قیامش باقی نمی‌ماند و انقلاب خودش را حفظ نمی‌کند» ولی این دو ویژگی در مورد مردم ما هست.

عزتِ انسان به استقلال است؛ استقلال در فهمیدن و تشخیص دادن/خدا می‌خواهد استقلال ما در جریان بندگی حفظ بشود

عزتِ انسان به چیست؟ به استقلال انسان است. استقلال در چیست؟ استقلال در فهمیدن، استقلال در تشخیص دادن. برای اینکه استقلال در فهمیدن و تشخیص دادن رخ بدهد، پیامبر گرامی اسلام(ص) زیاد نباید توضیح بدهد، زیاد نباید تبلیغات بکند، زیاد نباید حق را روشن کند، زیاد نباید معجزه بیاورد.

ما یک احساس وابستگی به خدا داریم و این وابستگی را حتی باید تقویتش هم بکنیم، اما در متن همین وابستگی، استقلال هست. خدا اگر می‌خواست به معنای رایج کلمه، تو را وابستهٔ خودش بکند، تو را مطیع و منقاد خودش بکند(یعنی بدون استقلال) برایش کاری نداشت، مثلاً هر جوانی به سن تکلیف می‌رسید یک خواب می‌دید، محشر و قیامت را به او نشان می‌دادند و می‌گفتند: «هذا بهشت، هذا جهنم! حالا نماز می‌خوانی؟» او هم می‌گفت: بله؛ فقط بگو چند رکعت؟ از فردا نماز شب هم می‌خواند و تمام! اینکه برای خدا کاری ندارد! پس چرا این کار را نکرد؟ برای اینکه می‌خواهد استقلال تو در بندگی حفظ بشود.

آن برداشت اشتباه عمومی چیست؟ برداشت اشتباه از کلمه اطاعت، برداشت اشتباه از کلمه عبودیت، برداشت اشتباه از کلمه وابستگی. بله؛ ما واقعاً وابسته خدا هستیم، ما واقعاً عبد خدا هستیم، ما واقعاً باید عبودیت کنیم، ما واقعاً باید اطاعت کنیم، ولی می دانید معنای اینها چیست؟ همه اینها با حفظ استقلال انسان است که در بستر امتحانات الهی آن استقلال پیش می آید، آنجایی که خدا تو را تنها می گذارد که تصمیم بگیری، آنجایی که خدا می خواهد ببیند تو خودت چه چیزی در چنجهات هست؟

اخلاص یعنی تحت تأثیر هیچ چیزی نیستی و مستقل هستی / خدا بلافاصله ما را عذاب نمی کند چون می خواهد استقلال ما حفظ بشود

برای خدا رفتار خوب تو مهم نیست؛ علت رفتار خوب تو مهم است، لذا فرموده اند فقط از کسی که اخلاص دارد، قبول می کنند (إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَا يَقْبَلُ مِنَ الْعَمَلِ إِلَّا مَا كَانَ لَهُ خَالِصًا؛ کنز العمال / ۵۲۶۱) (عَلَيْكَ بِالْإِخْلَاصِ فَإِنَّهُ سَبَبُ قَبُولِ الْأَعْمَالِ؛ غررالحکم / ۶۱۱۳) (مَنْ أَشْرَكَ مَعِيَ غَيْرِي فِي عَمَلٍ عَمِلَهُ لَمْ أَقْبَلْهُ إِلَّا مَا كَانَ لِي خَالِصًا؛ کافی / ۲/ ۲۹۵)

اخلاص یعنی تحت تأثیر هیچ چیزی نیستی و مستقل هستی. حالا اگر من تحت تأثیر خدا باشم چه؟

می‌دانی خدا چطور بر روی تو تأثیر می‌گذارد؟ می‌دانی چقدر با فاصله این کار را می‌کند؟ چرا خدا بلافاصله تو را عذاب نمی‌کند؟ چرا بلافاصله تو را تشویق نمی‌کند؟ می‌خواهد استقلال تو حفظ شود.

یک کسی می‌گفت: مفهوم آزادی در کجای قرآن آمده است؟ گفتم یک سوم قرآن لا اقل از استقلال و آزادی حرف زده است! گفت کجای قرآن؟ گفتم این همه از بهشت و جهنم صحبت می‌کند یعنی چه؟ خدا می‌فرماید: من بعداً تو را عقاب می‌کنم، حالا شاید هم ببخشم! من بعداً به تو یک نعمتی می‌دهم.... چرا پاداش و عذاب الهی این قدر با فاصله و با تأخیر است؟ چرا همین الان عذاب نمی‌کند؟

در علوم تربیتی معمولاً این طور می‌گویند که اگر کسی خطا کرد، او را تنبیه کنید تا متوجه بشود که خطا کرده است.... این علوم تربیتی، ارزش استقلال برای انسان‌ها قائل نیستند اما خداوند ارزش قائل است، حتی خدا هیچ چیزی از جهنم را هم به ما نشان نمی‌دهد و اجازه هم نمی‌دهد کسانی که آنجا رفتند، به همین سادگی برگردند و به ما بگویند چه خبر است؟

بعضی از برنامه‌ها هست؛ کسانی که یک تجربه نیم‌بندی از مرگ پیدا می‌کنند می‌آیند به ما می‌گویند: «این چیزی که من گفتم، یک از میلیون است! فکر نکنید همه‌اش همین است...» خدا پنهان کرده است. خدایا چرا پنهان می‌کنی؟ خب بگو، نشان بده... می‌فرماید: اگر نشان بدهم استقلالت خدشه‌دار می‌شود، آن وقت اگر به طرف من هم بیایی دیگر تحت تأثیر این دیدن‌ها آمده‌ای، من نمی‌خواهم تو را وادار کنم، من اگر می‌خواستم تو را وادار کنم که برایم کاری نداشت؛ در همین بیداری به تو همه چیز را نشان می‌دادم، اما من عزت و استقلال تو را حفظ می‌کنم.

بندگی خدا در ذاتش «استقلال انسان» هست

همه قرآن دارد از استقلال انسان حکایت می‌کند. تازه خداوند به پیامبرش هم می‌فرماید «لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ» (غاشیه/۲۲) پیغمبر من، تو بر آنها سیطره نداری... قبلش می‌فرماید «فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ» (غاشیه/۲۱) تو فقط تذکره‌دهنده هستی، تو به آنها سیطره نداری... پس اگر درباره «عبودیت و بندگی خدا شنیده‌اید» این بندگی در ذاتش یک استقلال هست.

خیلی از ماها دوست داریم یک جورى به خدا وابسته بشویم و بگوییم: خدایا بیا ما را جمع‌مان کن تا دیگر اشتباه نکنیم، خواهش می‌کنم، نمی‌خواهد این قدر استقلال ما را تأمین کنی! ما خودمان را بدبخت کرده‌ایم؛ با تصمیم‌های خراب، با ضعف‌های مان، با ترس‌های مان و... بیا همه اینها را برای ما جبران کن.... خُب اگر خداوند به حرف تو گوش کرد، تازه خیلی که به خدا مقرب بشوی و حال خوشی پیدا کنی، مثلاً یک حج خوب، یک کربلای خوب، یک دهه محرم خوب یا... بعدش می‌دانید چه اتفاقی می‌افتد؟ بعدش یک بلای خوب، یک ابتلای خوب، یا یک گناه درشت جلویت می‌گذارد، و معمولاً عین آب خوردن، همه آنهایی که جمع کرده‌ای از بین می‌رود.

یکی از اولیاء خدا از حج برگشته بود، یک پسرش را خیلی دوست داشت، تا وقتی که حج بود به او خبر ندادند اما وقتی رسید، به او گفتند «پسرتان از دنیا رفته است...» این آقا می‌گوید که من فهمیدم قصه چیست، گفتم: خدایا این جورى است؟ داری من را امتحان می‌کنی ببینی حالا این حج من چه اثری گذاشته است و آیا ایمان من تقویت شده است یا نه؟ می‌گفت سوختم، آتش گرفتم، ولی دم بر نیاوردم، قلب خودم را راضی کردم به رضای الهی، آه

نکشیدم و گفتم: خدایا راضی هستم به رضای تو. از آن موقع ایشان چشمه‌های حکمت از قلبش بر زبانش جاری شد، علما می‌نشستند پای سخنان ایشان و ایشان از حفظ یک چیزهایی را می‌گفت، آنها می‌رفتند آیات و روایاتش را پیدا می‌کردند.

استقلال انسان در متن عبودیت، اطاعت و وابستگی به خدا هم هست

خدا شما را نمی‌برد، امام حسین هم این کار را نمی‌کند، امام زمان هم این کار را نمی‌کند، چند قدم می‌برد بعد رها می‌کند، چون باید روی پای خودت بایستی، چون استقلال اصل است و الا اصلاً تو را انسان خلق نمی‌کرد. چند شب بلند می‌شوی به نماز شب، اما یک دفعه‌ای خدا یک کاری می‌کند که این قدر خستگی غلبه پیدا کند، که نتوانی برای نماز شب بیدار بشوی، حتی می‌فرماید: ملائکه من بیدارش نکنید، بگذارید نماز صبحش هم قضا بشود. تو دوباره به خودت می‌آیی، خدایا چرا این جوری شد؟ چرا من را رها کردی؟ (فَيَتَهَجَّدُ لِي اللَّيَالِي فَيَتَعَبُ نَفْسَهُ فِي عِبَادَتِي فَأَضْرِبُهُ بِالنُّعَاسِ اللَّيْلَةَ وَاللَّيْلَتَيْنِ نَظْرًا مِنِّي لَهُ وَابْتِغَاءً عَلَيْهِ فَيَنَامُ حَتَّى يُصْبِحَ فَيَقُومُ وَهُوَ مَاقَتْ لِنَفْسِهِ زَارِيٌّ عَلَيْهَا وَ لَوْ

أَخْلِي بَيْنَهُ وَبَيْنَ مَا يُرِيدُ مِنْ عِبَادَتِي لَدَخَلَهُ الْعُجْبُ؛ کافی /
 ج ۲ / ص ۶۱

پس در متن آن عبودیت، در متن اطاعت، در متن وابستگی به خدا، این استقلال هست، نوع تعامل خدا را با خودت نگاه کن، نوع امتحانات الهی را نگاه کن که همیشه می‌خواهند یک کاری کنند که روی پای خودت بایستی.

کسی که به سن تکلیف رسید، یعنی دیگر مستقل است و مسئولیت همه کارهایش با خود اوست

شما وقتی به سن تکلیف رسیدید، آیا برای شما جشن تکلیف گرفته‌اند؟ می‌دانید جشن تکلیف یعنی چه؟ یعنی اینکه الان تو دیگر استقلال پیدا کردی. چقدر هم خدا برای استقلال انسان عجله دارد، نمی‌دانم در این انسان چه دیده است؟ اگر نظر ما را می‌پرسیدند، ما آدم‌هایی که مثلاً اهل کارهای تعلیم و تربیت و دانش‌آموزی هستیم، می‌گفتیم مثلاً اگر ده سال هم این سن تکلیف عقب بیفتد، بهتر است، من یک بار بین معلم‌های دلسوز محترم مؤمن نظرسنجی کردم که «چه وقتی خوب است بچه‌ها به تکلیف برسند؟» به طور متوسط حدود ده سال دیرتر از این چیزی که هست، پیشنهاد دادند (مثلاً در حدود بیست و

یک سالگی تا بیست و سه سالگی) می‌گویند: خوب نیست در دوازده یا سیزده سالگی، متوجه غریزه جنسی بشود.... شاید بعضی‌ها تصور می‌کنند که این مورد، اصلاً از دست خدا در رفته و این جوری شده است!

در حالی که خدا می‌فرماید: پسر، دختر، تو دیگر مستقل هستی! برای اینکه استقلال خودت را نشان بدهی من باید یک جاذبه‌هایی را برای تو قرار بدهم و ببینم سُر می‌خوری یا نه؟ اگر ما بودیم، می‌گفتیم: خدایا صبر کن، احتیاط کن، آخر هنوز این بچه است، خیلی چیزها را تشخیص نمی‌دهد... اما خدا خیلی زود به انسان استقلال می‌دهد. وقتی که می‌فرماید «مکلف هستی» در واقع یعنی مستقل هستی، دیگر مسئولیت همه کارهایت با خودت است.

هرکسی بخواهد سمت خدا بیاید باید آدم مستقلی باشد

آدم‌های بد در قرآن ویژگی‌شان این است که این استقلال را درک نمی‌کنند. قرآن صریحاً درباره آدم‌های خوب می‌فرماید، آنها کسانی هستند که روی پای خودشان می‌ایستند، می‌فرماید «مُحَمَّدٌ رَسُوْلُ اللهِ وَالَّذِيْنَ مَعَهُ اَشِدَّاءُ عَلٰى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا...» (فتح/۲۹) کسانی که با رسول خدا(ص) هستند این‌گونه‌اند... «كَزَّعَ اَخْرَجَ شَطَاةً

فَازِرُهُ فَاسْتَعْلَظَ» در مزرعه‌ای که به شدت بار داده است، مثلاً خوشهٔ گندم یا نهال یا درختی را تصور کنید که حسابی بارور شده است، «فَاسْتَوَى عَلَى سُوْقِهِ» روی پای خودشان ایستادند، گیاهی که روی پای خودش بایستد، آویزان نیست، با اینکه پیش پیغمبر است و با پیغمبر است، اما روی پای خودش ایستاده است. «يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ» خود کشاورز هم تعجب می‌کند، گاهی محصور این قدر خوب است که حتی کشاورز هم از مزرعهٔ خودش تعجب می‌کند و می‌گوید: «من که کاری نکردم، یک مقدار آب دادم، یک مقدار مراقبت کردم، اما بین چقدر رشد کرده و چقدر محصول داده است...»

حالا در مقابلش، یک گیاهی را تصور کنید که این قدر ضعیف است که زارع یا کشاورز باید یک چوبی در کنارش بگذارد یا حصار بکشد تا این گیاه در اثر باد، نشکند، خیلی باید مراقبت کند، اما در این آیه می‌فرماید: این آن طوری نیست. اینهایی که با پیامبر گرامی اسلام هستند می‌بینی که آنها «رُكْعًا سُجَّدًا» در حال رکوع و سجده هستند، از خدا فضل خدا را می‌خواهند، رضوان الهی را می‌خواهند. در چهره‌های‌شان اثر نورانی عبادت را می‌بینید، در تورات و انجیل هم مثال‌شان زده شده است، مانند مزرعه‌ای که

خود کشاورز تعجب می‌کند، چه نهالی! چه خوب روی پای خودش ایستاده است.

وقتی که خداوند متعال مؤمنین را توصیف می‌کند، یکی از زیبایی‌هایش را «روی پای خود ایستادن» تلقی می‌کند. رفقا هرکسی برود سمت گناه، در واقع اسیر و گرفتار این و آن شده است، و هرکسی بخواهد سمت خدا بیاید باید آدم مستقلی باشد.

خدا نمی‌خواهد کسی بدون استقلال و تحت تأثیر جو، خوب بشود

نمی‌شود حالا ما اسیر یک آدم خوبی باشیم یا مثلاً کسی ما را گول مان بزند و به مسجد ببرد؟ بله می‌شود، ولی خدا تو را از دست او نجاتت می‌دهد! مثلاً اینکه یک حرام درشتی سر راهت می‌گذارد که گمراه بشوی، خیالت راحت باشد. آیا نمی‌شود این رفقای خوب، بچه ما را جذب کنند و به مسجد ببرند؟ می‌شود، ولی از آن در مسجد می‌زند بیرون! مثلاً یک دفعه‌ای یک خیانتی می‌کند! ما از همان دوران نوجوانی، این چیزها را زیاد دیده‌ایم.

مثلاً رفاقت‌های مدرسه‌ای، یک تعدادی را به مسجد می‌کشاند، فضا هم فضای جنگی بود ولی بعضی‌ها جنس

این کار نبودند بلکه تحت تأثیر جوّ آمده بودند، خدا یک جوّی اینها را از بین بقیه بچه‌ها در می‌آورد و بیرون می‌برد، یک جنایت‌کارهای خبیثی می‌شدند! اینها جوگیر شده بودند که آمده بودند، مثل بعضی‌ها که در سیاسیون هم شما می‌بینید. اینها اصلاً معلوم است، به سابقه‌شان هم نگاه می‌کنی معلوم است، جوگیر شده بودند و آمده بودند، تحت تأثیر جوّ روانی سنگین انقلاب، آن‌طور انقلابی شده بودند، بلکه از بقیه هم انقلابی‌تر و تندتر می‌زدند و می‌تاختند! ولی الان یک‌ذره هم انقلاب را قبول ندارند.

آدم‌های خوب آدم‌های مستقّلی هستند، اما آدم‌های بد چگونه هستند؟ در یک آیه دیگری از قرآن می‌فرماید: «وَبَرُّوا لِلَّهِ جَمِيعًا فَقَالَ الضُّعَفَاءُ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا فَهَلْ أَنْتُمْ مُعْتُونَ عَنَّا مِنْ عَذَابِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ» (ابراهیم/۲۱) در قیامت، مستضعفین به مستکبرین می‌گویند که ما تابع شما ظالم‌ها بودیم، الان شما می‌توانید بلا را از سر ما بردارید؟ ما حرف شما را گوش کردیم...

کاش ما به جای درس دینی درس استقلال می‌دادیم و از نظر روانشناسی، از نظر انسان‌شناسی با احساسات خود مردم که به صورت فطری می‌دانند لذت این استقلال چیست، این را تبیین می‌کردیم. بعد می‌گفتیم «خب

آن کسی که می‌تواند تو را کمکت بکند برای اینکه این استقلال را حفظ کنی، خدا و برنامه خدا است؛ یعنی همان دین»

اینکه شما می‌بینید در محرم خیلی‌ها با امام حسین (ع) دین دار می‌شوند، چون دارد ما را به سمت اصل دین می‌برد. تو وقتی که سینه می‌زنی و فریاد می‌زنی «حسین، تو برای عزت، برای ذلیل نشدن به شهادت رسیدی، و من از تو تقدیر می‌کنم» این تبلیغ عزت است، تبلیغ استقلال است، استقلال خودت را پیدا کنی و دیگر گناه هم نمی‌کنی، یک ارتباط خیلی روشن دارد. تحت تأثیر این و آن قرار نمی‌گیری.

امام حسین کاری می‌کند که تو بروی وسط دسته سینه‌زنی بایستی و شعار دینی بدهی. همان تویی که مثلاً می‌ترسیدی در مدرسه یا سر کار، نماز بخوانی و دیگران مسخره‌ات بکنند، امام حسین یک کاری می‌کند که می‌آیی پیراهن سیاه می‌پوشی فریاد می‌زنی حسین...، هرکسی مسخره کرد، خُب بگذار مسخره بکند، به جهنم! چه شده است که تو نزدیک امام حسین که می‌شوی این عزت و استقلال را پیدا می‌کنی؟ این روح حسینی در تو دمیده

می‌شود، و اصل دین همین است، دین مگر چیست؟
 اصلش همین است.

خداوند در یک آیه دیگری، از عدم استقلال آدم بدها این‌طور حکایت می‌کند: «وَقَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكُبْرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلًا» (احزاب/۶۷) خدایا ما از بزرگانِ خودمان، اطاعت کردیم و گمراه شدیم... مثلاً ما از پدران مان تبعیت کردیم... در برخی از آیات قرآن آمده است که آدم بدها می‌گویند: این فرهنگ ما است، ما تحت تأثیر فرهنگ مان هستیم، ما تحت تأثیر فرهنگ آباء و اجدادی مان هستیم (قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا ؛ لقمان/۲۱) خدا می‌فرماید خیلی بیخود، آنها اگر اشتباه رفتند تو هم می‌خواهی همان راه را بروی؟

خدا هیچ‌وقت حتی برای هدایتِ ما طوری حرف نمی‌زند که استقلال ما را بگیرد

خداوند متعال هیچ‌وقت به‌گونه‌ای با ما حرف نمی‌زند که استقلال ما را بگیرد؛ حتی برای اینکه ما را هدایت کند. به‌همین خاطر ممکن است خیلی از شما عاشق قرآن نباشید، اصلاً قرآن به این سادگی کسی را عاشق خودش نمی‌کند! یک مقدار که قرآن می‌خوانی خسته می‌شوی،

می‌گوید: حُب بلند شو برو! مگر من کتاب رمان هستم که بخواهم فقط سرگرم بشوی! یا بخواهم سر تو را کلاه بگذارم و یک جوری بنویسم که تا آخرش بخوانی و رها نکنی!

اگر به قرآن جذب نشدید، این طراحی خدا است، نه اینکه فکر کنید خدا نتوانسته است بیشتر از این شما را جذب کند! نه اینکه فکر کنی تو آدم بدی هستی! اصلاً این طرح خدا است. جذب کردن یعنی چه؟ امام صادق (ع) می‌فرماید: «يَا مَعْشَرَ الْأَحْدَاثِ اتَّقُوا اللَّهَ وَ لَا تَأْتُوا الرُّؤْسَاءَ وَ غَيْرَهُمْ حَتَّى يَصِيرُوا أَدْنَابًا لَا تَتَّخِذُوا الرِّجَالَ وَ لَا نِجَ مِنْ دُونِ اللَّهِ» (تفسیر عیاشی/ ج ۲/ ص ۸۳) می‌فرماید: جوان‌ها از خدا بترسید و سراغ این و آن نروید، دنبال رؤسا نروید، رهای‌شان کنید. چرا دنبال این و آن می‌روید؟ خودتان مستقل باشید، روی پای خودتان بایستید. ببینید چقدر امام صادق (ع) بر روی استقلال طلب بودن آدم‌ها به‌ویژه جوان‌ها تأکید می‌فرماید.

بعد می‌فرماید: «لَا تَتَّخِذُوا الرِّجَالَ وَ لَا نِجَ» تحت نفوذ کسی قرار نگیرید. کلمه «ولیکه» در قرآن هم هست (وَلَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ لَا رَسُولِهِ وَ لَا الْمُؤْمِنِينَ وَ لِيَجْزِيَ توبه/ ۱۶) ولیجه به کسی می‌گویند که در انسان نفوذ دارد. خدا ناراحت می‌شود کسی در تو نفوذ داشته باشد، می‌گوید چرا

فلانی در تو نفوذ دارد؟ چرا هرچه می‌گوید قبول می‌کنی؟
 خودت باش!

امام کاظم (ع) به یکی از دوستان‌شان فرمودند: «لَا تَكُونَنَّ
 إِمْعَةً قُلْتُ وَمَا الْإِمْعَةُ قَالَ تَقُولُ أَنَا مَعَ النَّاسِ وَأَنَا كَوَّاحِدٍ مِّنَ
 النَّاسِ» (الاختصاص / ص ۳۴۳) امّعه نباشید، گفت: امّعه
 یعنی چه؟ آقا فرمود: امّعه یعنی اینکه بگویی: من با مردم
 هستم؛ مردم هرطوری بودند، من هم یکی از مردم هستم!
 نه، یکی از مردم نباش، چرا تو یکی از مردم باشی؟ متفاوت
 باش. اینها یعنی چه؟ اینها یعنی استقلال.

استقلال از غیرخدا که معلوم است حتماً باید باشد، این را
 که همه ما می‌دانیم. مسئله این است که در مسیر بندگی،
 خدا چگونه استقلال تو را رعایت می‌کند؟ خدا چگونه طرح
 دارد برای اینکه تو عزت و استقلال خودت را حفظ کنی.
 حال خوش معنوی این است که ذلیل کسی و ذلیل چیزی
 نباشی، تحت تأثیر کسی نباشی. لذت ببری از استقلال
 خودت و خدا تحسینت می‌کند به خاطر استقلال.

امام حسین(ع) چگونه استقلال یارانش را حفظ کرد؟ فرمود «بروید» تا اگر کسی ماند، به تشخیص خودش مانده باشد

ببینید امام حسین(ع) چطوری استقلال یاران خودش را حفظ کرد، به ایشان فرمود «بروید» که آنها خودشان بفهمند نباید بروند. این طوری استقلال اینها را حفظ کرد. تا روز قیامت، شب عاشورا ملاک تشخیص ناب‌ترین حقایق دینی است! حضرت به آنها می‌فرماید: بروید. خُب یک وقت ممکن است بروند! بله، حتی به عباسش هم فرمود: برو!

حضرت فرمود «برو» که اگر ماندی، خودت تشخیص داده باشی که باید بمانی، دین ما این است. پس آن جاهایی که دستور می‌دهد چه؟ نماز را واجب می‌کند؛ صبح، ظهر، شب... خدا نمی‌خواهد تو را به بردگی بکشد، اینها فقط آن راه‌هایی است که تو به آن استقلال برسی، که وقتی سکوت کرد، بفهمی باید چه کار کنی، وقتی فرمود «بروی» بفهمی که نباید بروی. اینها راه رسیدن به آن استقلال است، و الا اگر تو را می‌خواست برده‌وار، وادار به ذکر بکند، خودش در قرآن فرمود «يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ» (جمعه/۱) همه دارند تسبیح من را می‌گویند، من نیاز به تسبیح‌گوی ندارم. می‌خواهی تو را هم مثل همه پرنده‌ها

و چرنده‌ها و ادا دار کنم که تسبیح بگویی؟ اینکه برایم کاری ندارد. تسبیح تو وقتی برایم ارزش دارد که اذیتت می‌کنم که نیایی تسبیح بگویی، اما تو می‌آیی و می‌گویی.

یکی از اهل علم، از جوانی‌های سردار سلیمانی تعریف می‌کرد و می‌گفت: ما طلبه بودیم، می‌رفتیم در لشکر ایشان، و او هم معمولاً اتاق فرماندهی خودش را رها می‌کرد و می‌آمد با ما طلبه‌ها حشر و نشر داشت، حتی شب‌ها در سنگر ما می‌خوابید. با یک خستگی‌ای می‌آمد که ما می‌گفتیم اصلاً فردا اگر برای نماز صبح هم بیدار نشد رهایش کنیم بگذاریم بخوابد. اما او بلند می‌شدیم برای نماز شب و می‌دیدیم زودتر از ما بلند شده است. می‌گوید ما نتوانستیم هیچ‌وقت از او زودتر بلند بشویم برای نماز شب. خدا خسته‌ات می‌کند ببیند که می‌آیی یا نه؟ توجیه برایت درست می‌کند ببیند می‌آیی یا نه؟ خدا در این زمینه‌ها رحم ندارد، من به شما خبر بدهم!

نگاه جالب یک جوان تازه‌مسلمان به اتفاق تلخی که بعد از اسلام آوردن برایش افتاد

یک جوان روس که قبلاً هم قصه‌اش را گفته‌ام؛ با شنیدن نام امام حسین (ع) از سینه‌زنی در اخبار یورونیوز عاشق

امام حسین شده بود، گشته بود تا فهمیده بود که این یک عزاداری ای است برای یک آقای به نام حسین، و بالاخره یکی از رفقا رفته بود روسیه و او را پیدا کرده بود، به شدت تحت تأثیر حسین (ع)، مدام نوحه گوش می‌کرد. می‌گفت وقتی که نوحه گوش می‌کردم، در آن سرمای سبیری، وجودم گرم می‌شد، هیچ چیزی هم از اسلام و از امام حسین نمی‌دانست.

بالاخره رفقا ایشان را دعوتش کردند آمد ایران. او را به حرم امام رضا (ع) بردند. می‌دیدند که واقعاً دارد عشق می‌کند، دارد حال می‌کند، دارد کم‌کم نزدیک می‌شود. در سفر دوم، یا همان سفر اول گفت که می‌خواهم مسلمان بشوم، چون دین حسین است. مسلمان شد و در حرم امام رضا (ع) شهادتین را گفت، اما همین‌که از حرم بیرون آمدیم، تلفن زنگ زد یک دفعه‌ای دیدیم چهره‌اش تغییر کرد. او به شدت وابسته به مادرش بود، می‌گفت: مادرم الان به من گفت که جواب آزمایش من آمده و من سرطان دارم.

آن رفیق ما می‌گفت: ما گفتیم خدایا الان؟ خب الان که تازه مسلمان شده، لابد می‌گوید: «این دین شما برایم شگون نداشت، مادرم را از دست دادم، الان مسلمان شدم، این هم مزدش!» می‌گفت یک سکوت مرگباری ما را گرفت،

این جوان روسی یک‌کمی فکر کرد، توی خودش بود، برای مادرش غصه خورد، بعد یک دفعه‌ای گفت: خدا دارد من را آزمایش می‌کند، دیده من به او نزدیک شده‌ام، به من هم بلا داد، مثل حسین که به او بلا داد...

نمی‌خواهم با این حرف‌ها شما را بترسانم، اما یک نفر آمد گفت: امام صادق (ع) من اصلاً شما اهل بیت را خیلی دوست دارم، برایتان می‌میرم... فرمود: پس برو برای بلا آماده شو. اینجا کربلا است! (فَقَالَ لَهُ الرَّجُلُ: وَ اللَّهُ إِنِّي لِأَحِبُّكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ. قَالَ: فَاتَّخِذْ لِلْبَلَاءِ جَلْبَابًا، فَوَ اللَّهُ إِنَّهُ لَأَسْرَعُ إِلَيْنَا وَإِلَى شِيعَتِنَا مِنَ السَّيْلِ فِي الْوَادِي؛ امالی طوسی / ۱۵۴) نترسید، هرکسی می‌ترسد خیالش راحت باشد، به او بلا نمی‌دهند. گاهی از اوقات باید سی چهل سال در به در بگردی دنبال بلا، تا بلکه چندتا ترکش به تو بخورد، گاهی باید ضجه بزنی.

حسینی‌ها، اهل بلا بشوید، خیال‌تان راحت باشد؛ به همین سادگی به شما بلا نمی‌دهند. ولی تو مستقل باش، تو آزاده باش، بگذار خدا بگوید: اگر به این بنده‌ام بلا هم می‌دادم سقوط نمی‌کرد.

جلسه سوم |

نتیجه خوب بودن بدون استقلال و اخلاص

خوب بودن بدون استقلال، چه ضرری دارد؟
اگر مستقل نباشی؛ هم «جلوی شکوفایی و تعالی خودت را می‌گیری»
هم «برده طواغیت می‌شوی»
استقلال یعنی تحت تأثیر هیچ چیزی نباشی به جز «عالی‌ترین تمایل خودت»

**خوب بودن بدون استقلال ارزش ندارد / آدمی که مستقل
نباشد به سختی آدم خوبی خواهد شد**

خوب بودن و کار خوب انجام دادن بدون استقلال ارزش
ندارد. اساساً آدمی که مستقل نباشد به سختی آدم خوبی

خواهد شد و البته خوبیِ او هم باز ارزشی ندارد، مگر اینکه خوبی‌های او موجب بشوند او انسان مستقلی بشود. حالا شما خودتان حساب کنید که خوب بودن مهم‌تر است یا مستقل بودن؟ البته از آن طرف هم هست؛ یعنی اگر مستقل باشی و خوب نباشی هم چیز بدی است، در این باره امشب کمی صحبت خواهیم کرد، ولی آنهایی که روحیهٔ استقلال طلبانه‌ای دارند و آدم‌های مستقلی هستند معمولاً بد نمی‌شوند.

ممکن است بعضی‌ها فکر کنند یک‌کمی مستقل هستند و بد بشوند، در این باره یک مقدار صحبت خواهیم کرد، اجمالاً برای اینکه دعوا پیش نیاید دوتا کار را باید همزمان انجام بدهیم؛ یکی اینکه روی استقلال خودمان، استقلال شخصیت و داشتن روحیهٔ مستقلانه، کار کنیم و مستقلانه زندگی کردن را تمرین کنیم و حتی استقلال طلبی خودمان را افزایش بدهیم، روی استقلال که سرمایهٔ اصلی عزت است باید کار کنیم. دیگر اینکه روی خوب بودن هم کار کنیم.

معمولاً جامعه پُر است از سفارش به خوب بودن، اما کمتر در مورد استقلال صحبت می‌شود، حتی ضد استقلال هم عمل می‌شود. بچه را به مدرسه می‌فرستند و می‌خواهند به هر ضرب و زوری شده، درس بخواند، خُب این خیلی

غلط است، این تربیت دینی نیست، این یک آموزش و پرورش اسلامی نیست. یکی از جاهایی که خیلی دیر و خیلی کم، اسلامی شده است، آموزش و پرورش مان است. هر جا دیدید در یک سخنرانی یک مطلب اساسی گفته شد و جوان‌ها استقبال کردند، یعنی ضعف آموزش و پرورش! چرا این مطلب مهم را در آموزش و پرورش نگفته بودند و جوان‌های ما این را نمی‌دانستند؟ چرا یک جوانی باید یک مطلب اساسی را در منبر بشنود، پس این آموزش و پرورش در نظام جمهوری اسلامی دارد چه کار می‌کند؟

مثل اینکه یک کسی در دوران دانشجویی یا میان‌سالی با جدول ضرب آشنا بشود و بگوید «چه چیز خوبی است!» درحالی‌که مدرک دیپلم هم دارد! پس در مدرسه چه چیزی به او یاد داده‌اند؟ جدول ضرب که جزء ابتدائیات است که باید آنجا یاد بدهند. یکی از ابتدائیات در آموزش و پرورش این است که نباید دانش‌آموز را به هر ضرب و زوری و به هر انگیزه‌ای، وادار بکند به درس خواندن؛ و الا این آموزش غیرمستقل بودن خواهد بود، آموزشِ آویزان بودن و وابسته و متأثر بودن از این و آن، خواهد بود.

اخلاص صرفاً یک مقولهٔ دینی و معنوی نیست؛ بلکه در زندگی انسان نقش اساسی دارد

کسانی که فکر می‌کنند اخلاص صرفاً یک مقولهٔ معنوی است، در اشتباه هستند. اخلاص حقیقت زندگی است، مرگ بر زندگی بدون اخلاص. زندگی بدون اخلاص شکل نمی‌گیرد. خیلی‌ها تصور می‌کنند که اخلاص فقط مال عبادت و نماز است و الا زندگی می‌تواند بدون اخلاص پیش برود، برای زندگی و حیات بشر که اخلاص مهم نیست!

این توهین به خداست که تصور کنیم اخلاص فقط برای خدا مهم است و در زندگی ما اهمیت ندارد. آیا می‌شود یک چیزی به نام «اخلاص» برای خدا مهم باشد اما نقشی در حیات بشر نداشته باشد! آخر این چه خداپرستی‌ای است که بعضی‌ها دارند؟! قرآن می‌فرماید: «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَعْْبُدُ اللَّهَ عَلَىٰ حَرْفٍ» (حج/۱۱) کسانی هستند که عبادت خدا را یک گوشه‌ای از زندگی گذاشته‌اند، همهٔ زندگی‌شان را پر نکرده است. «علی حرفٍ» یعنی گذاشته‌اند یک طرف.

اخلاص یک مفهوم صد درصد عینی برای موفقیت انسان و جامعه است / اخلاص تعبیر دینی برای مفهوم «استقلال» است

اخلاص یک مفهوم صد درصد عینی برای موفقیت انسان در زندگی و برای موفقیت جامعه است و عامل توسعه و پیشرفت است و عامل سلامت روحی و سلامت در روابط اجتماعی و تعادل روانی انسان‌هاست؛ لذا اخلاص برای زندگی انسان خیلی مهم است. برای همین هم خدا هیچ عملی را بدون اخلاص قبول نمی‌کند. اخلاص یک امر دینی نیست؛ یک امر حیاتی است برای بشر، اصلاً دین یک امر حیاتی است برای بشر. در جلسات بعد، به این پردازیم که چرا در جامعه ما این تلقی ایجاد شده است که دین یک امری است در کنار زندگی، هرچند به عنوان یک تزیین خوب و البته قابل احترام!

اخلاص تعبیر دینی است از مفهوم استقلال. شما هم لازم است مستقل باشید (یعنی مخلص باشید) هم لازم است خوب باشید. اینکه می‌گوییم «خوب بودن بدون استقلال ارزش ندارد» تعبیر دینی‌اش این می‌شود که «خوب بودن بدون اخلاص، ارزش ندارد»

اگر بخواهی بچه‌ات مستقل بار بیاید، نباید به هر انگیزه‌ای اورا به درس خواندن و حتی نماز خواندن وادار کنی

وقتی که شما می‌خواهید یک کسی (مثلاً فرزند خودت) را مستقل بار بیاوری، نباید به هر ضرب و زوری وادارش کنی به درس خواندن، همان طوری که به هر ضرب و زوری و به هر انگیزه‌ای نباید کسی نماز بخواند و همان طور که به هر انگیزه‌ای نباید جهاد بکند.

یکی از رزمنده‌های گردان حبیب که در عملیات کربلای پنج به شهادت رسید، من را به عنوان طلبه گردان به کناری کشید و گفت: باید این روایت را بیایی برای ما بخوانی... گفتم: من رویم نمی‌شود، این روایت مال شماها نیست، در صدر اسلام یک کسانی بودند که این روایت مربوط به آنهاست... گفت باید این را بخوانی، بالاخره بنده را وادار کرد به اینکه بروم آن روایت را بخوانم، کدام روایت؟ اینکه بعضی‌ها در راه خدا در جهاد کشته می‌شوند و به شهادت می‌رسند، روز قیامت خدا می‌فرماید چه آورده‌ای؟ می‌گوید من در راه تو شهید شدم، خدا می‌فرماید: تو دروغ می‌گویی، تو آمدی جنگیدی برای اینکه بگویند آدم شجاعی است، از مرگ نترسیدی تا این پُز شجاعتت به هم نخورد، ببریدش جهنم! می‌گفت این را بنشین برای ما

بخوان، ما بترسیم از اینکه مخلص نباشیم. (قال النبی ص:
 إِنَّ أَوَّلَ النَّاسِ يُقْضَىٰ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَيْهِ رَجُلٌ اسْتُشْهِدَ فَأْتِيَ
 بِهِ فَعَرَفَهُ نِعَمَهُ فَعَرَفَهَا قَالَ فَمَا عَمِلْتَ فِيهَا قَالَ قَاتَلْتُ فِيكَ
 حَتَّى اسْتُشْهِدْتُ قَالَ كَذَبْتَ وَ لَكِنَّكَ قَاتَلْتَ لِيُقَالَ جَرِيءٌ
 فَقَدْ قِيلَ ذَلِكَ ثُمَّ أُمِرَ بِهِ فَسُحِبَ عَلَىٰ وَجْهِهِ حَتَّى أُلْقِيَ فِي
 النَّارِ ؛ منیه‌المیرید / ص ۱۳۴)

حالا می‌گوییم شهید شدن باید انگیزه الهی داشته باشد، ولی آیا درس خواندن، هر انگیزه بیخود و مسخره‌ای داشته باشد اشکالی ندارد؟ چرا با خودمان این کار را می‌کنیم؟ آن وقت این جامعه را می‌شود از بی‌عرضگی، کم‌کاری، رشوه‌خواری، رانت‌خواری و مدیریت‌های فاسد جمعش کرد؟!

در اصل، خوب بودن بدون استقلال و اخلاص معنا نمی‌دهد / خوب بودن و رفتار خوب هم نتیجه مستقل بودن است

در اصل باید بگوییم که خوب بودن بدون استقلال و اخلاص معنا نمی‌دهد. ولی من برای اینکه دعوا نشود فعلاً یک‌کمی مسالمت‌آمیز صحبت می‌کنم و می‌گوییم: هم خوب بودن و کارهای خوب انجام دادن مهم است،

هم اخلاص و استقلال. ولی اگر می‌خواستیم طبق ادبیات دقیق صحبت کنیم آن وقت می‌گفتم: فقط مستقل بودن ارزش دارد چیز دیگر مهم نیست! خوب بودن و رفتار خوب هم نتیجهٔ مستقل بودن است. و اگر کسی حقیقتاً مستقل باشد دچار آفت نمی‌شود. ولی اگر این طوری بخواهیم صحبت کنیم، دفاع از این حرف خیلی سخت می‌شود؛ چون ذهنیت‌هایی که با این حرف‌ها فاصله دارند، به هم می‌ریزد و متقاعد کردن اینها سخت است.

هم از عوامل بیرونی باید مستقل باشی، هم از عوامل درونی / هم از دیگران باید مستقل باشی، هم از طبیعت غریزی اولیهٔ خودت

لذا برای اینکه راحت‌تر صحبت کنیم و دعوا نشود، می‌گوییم: هم باید روی مستقل بودن خودمان کار کنیم هم روی خوب بودن. خوب بودن یعنی همهٔ کارهای خوبی که انسان باید انجام بدهد. مستقل بودن یعنی چه؟ یعنی هم از عوامل بیرونی باید مستقل باشی هم از عوامل درونی. هم از دیگران باید مستقل باشی، هم از خودت و از طبیعت غریزی اولیهٔ خودت.

منظور از عوامل درونی چیست؟ مثلاً در برخی از روایت‌ها کسانی که روی حساب غریزه طبیعی‌شان می‌روند جنگ می‌کنند و می‌خواهند اسمش را جهاد بگذارند، مورد تمسخر قرار می‌گیرند. در روایت می‌فرماید: این جهاد کردن‌ها اگر سر غریزه شجاعت باشد ارزش ندارد، سگ هم از توله‌های خودش دفاع می‌کند و حاضر است در این راه کشته بشود (وَإِنَّ الرَّجُلَ لَيُقَاتِلُ بِطَبْعِهِ مِنَ الشَّجَاعَةِ فَيَحْمِي مَنْ يَعْرِفُ وَ مَنْ لَا يَعْرِفُ وَيَجْبُنُ بِطَبِيعَتِهِ مِنَ الْجُبْنِ فَيُسَلِّمُ أَبَاهُ وَ أُمَّهُ إِلَى الْعَدُوِّ وَ إِنَّمَا الْمَالُ حَتْفٌ مِنَ الْحُتُوفِ وَ كُلُّ امْرِيٍّ عَلَى مَا قَاتَلَ عَلَيْهِ وَ إِنَّ الْكَلْبَ لَيُقَاتِلُ دُونَ أَهْلِهِ؛ الغارات/ ج ۲ / ص ۳۴۳)

مهم این است که برای چه چیزی داری می‌جنگی؟ در روایت دارد: کسی که روی غریزه شجاعتش به جهاد برود عین آن کسی است که برای ریا رفته است و چنین کسی جایش در جهنم است (قَالَ كَذَبْتَ وَ لَكِنَّكَ قَاتَلْتَ لِيُقَالَ جَرِيءٌ فَقَدْ قِيلَ ذَلِكَ ثُمَّ أَمَرَ بِهِ فَسُحِبَ عَلَى وَجْهِهِ حَتَّى أُلْقِيَ فِي النَّارِ؛ منیه‌المیرید / ص ۱۳۴) (وَ يُؤْتَى بِالَّذِي قُتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى مَا فَعَلْتُ فَيَقُولُ أَمَرْتُ بِالْجِهَادِ فِي سَبِيلِكَ فَقَاتَلْتُ حَتَّى قُتِلْتُ فَيَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى كَذَبْتَ وَ تَقُولُ الْمَلَائِكَةُ كَذَبْتَ وَ يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى بَلْ أَرَدْتُ أَنْ يُقَالَ

فُلَانٌ شُجَاعٌ جَرِيٌّ فَقَدْ قِيلَ ذَلِكَ ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص
 أُولَئِكَ تَسَعَّرَ لَهُمْ نَارُ جَهَنَّمَ؛ مستدرک الوسائل / ج ۱ / ص ۱۱۱)

در دین، مستقل بودن مهم‌تر از کار خوب کردن است

دین از ما چه می‌خواهد؟ آیا کار خوب کردن از ما می‌خواهد؟
 در دین، مستقل بودن مهم‌تر از کار خوب کردن است.
 در روایت هست که اهتمام برای اخلاص و قبولی عمل
 بیشتر از اهتمام برای انجام عمل باشد (كُونُوا بِقَبُولِ
 الْعَمَلِ أَشَدَّ اِهْتِمَامًا بِالْعَمَلِ؛ مجموعه ورام / ج ۱ / ص ۶۴)
 امیرالمؤمنین (ع) در روایت دیگری می‌فرماید: «أَخْلِصْ قَلْبَكَ
 يَكْفِكَ الْقَلِيلُ مِنَ الْعَمَلِ» (بحار الانوار / ج ۷۰ / ص ۱۷۵) (أَخْلِصْ
 دِينَكَ يَكْفِكَ الْقَلِيلُ مِنَ الْعَمَلِ؛ کنزالعمال / ج ۳ / ص ۲۳)
 اخلاص داشته باش، یک‌کمی عمل هم برایت بس است.

اگر بگوییم که استقلال مهم‌تر از خوب بودن است، ممکن
 است بعضی‌ها نپذیرند و با این حرف مخالفت کنند،
 درحالی‌که «اخلاص» -که در روایات فوق آمده است- در
 واقع به معنای همین استقلال است.

حتی استقلال از نکات غریزی‌ای که انسان دارد، باید از
 آنها هم بکنی، استقلال از فرهنگ، تحت تأثیر فرهنگ آباء
 و اجدادی هم نباید باشی، استقلال از دیگران، استقلال از

دشمنان یا دوستان. بعضی‌ها از دشمنان مستقل هستند ولی نسبت به دوستان، وابسته و آویزان هستند و به شدت تحت تأثیر قرار می‌گیرند.

یک روایت بخوانم درباره اهمیت این استقلال؛ امام باقر (ع) می‌فرماید: «إِنْ مُدِحْتَ فَلَا تَفْرَحْ وَ إِنْ ذُمِمْتَ فَلَا تَجْزَعْ» (تحف العقول / ص ۲۸۴) اگر تعریف را کردند خوشحال نشو اگر مذمت کردند جزع و فزع نکن در ادامه این روایت می‌فرماید: «وَاعْلَمْ بِأَنَّكَ لَا تَكُونُ لَنَا وَوَلِيًّا حَتَّىٰ لَوْ اجْتَمَعَ عَلَيْكَ أَهْلُ مِصْرِكَ وَقَالُوا إِنَّكَ رَجُلٌ سَوَاءٌ لَمْ يَحْزُنْكَ ذَلِكَ وَلَوْ قَالُوا إِنَّكَ رَجُلٌ صَالِحٌ لَمْ يَسُرَّكَ ذَلِكَ» بدان که تو از دوستان ما اهل بیت نیستی اگر مردم شهرت جمع بشوند بگویند که تو آدم بدی هستی و تو ناراحت بشوی، چرا ناراحت شدی؟ خب بگذار بگویند! خب ما هم از این مسئله متأثر می‌شویم، می‌فرماید: پس تو دوست اهل بیت نیستی. دوست اهل بیت کیست؟ آدم مستقلی که اگر تمام مردم شهر هم بگویند تو بد هستی ولی او ناراحت نشود، تمام مردم شهر هم اگر بگویند «تو آدم خوب هستی» خوشحال نشود.

این یعنی تو باید مستقل باشی. استقلال یعنی اینکه نباید ضربه بخوری، نباید تحت تأثیر و نفوذ دیگران قرار بگیری، بلکه باید نفوذناپذیر باشی! بر این اساس، خیلی از این

تشویق تنبیه‌ها را باید از مسیر تربیت برداریم. حالا اگر ما بخواهیم به سمت این استقلال حرکت کنیم، یک راهبرد کلیدی داریم به نام «مسئولیت‌پذیری» که ان شاءالله در جلسات بعد به این موضوع خواهیم رسید.

استقلال یعنی تحت تأثیر هیچ‌کسی و هیچ چیزی کار نکنی؛ غیر از خدا

به استقلال انسان باید خیلی بها بدهیم؛ استقلال یعنی تحت تأثیر هیچ‌کس و هیچ چیزی کار نکنی، پس تحت تأثیر چه چیزی باید کار بکنی؟ فقط تحت تأثیر خدا. یک سؤال هم اینجا مطرح می‌شود: من اگر تحت تأثیر خدا یک کاری را انجام بدهم، این چگونه دلیل بر استقلال من است؟ ولی اگر تحت تأثیر دیگران یک کاری انجام بدهم، دلیل بر استقلالم نیست؟ در جلسات قبل، این مطلب را که خیلی مطلب پیچیده و سختی هم هست، عرض کردیم. یادمان باشد خداوند متعال که می‌خواهد بنده او باشیم، باز هم با حفظ استقلال، ما را بنده خودش می‌خواهد؛ بدون استقلال بنده خودش نمی‌خواهد.

حالا این سؤال را با این دقت جواب بدهیم: چطور می‌شود که اگر من بخاطر خدا کار بکنم اسمش می‌شود استقلال،

ولی اگر بخاطر رفیق و همسایه‌ام کار بکنم اسمش می‌شود عدم استقلال؟ من اگر از جهنم بترسم، یعنی مستقل هستم، ولی از مذمت دیگران بترسم، یعنی مستقل نیستم؟ می‌دانید دلیلش چیست؟

چرا اگر برای خدا کار بکنی مستقل هستی؟ برای اینکه خدا زود پاداش و جزا نمی‌دهد

دلیلش این آیه قرآن است که می‌فرماید «إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ أَكَادُ أُخْفِيهَا» (طه/۱۵) روز قیامت که می‌خواهم پاداش و جزا بدهم خواهد آمد و من می‌خواهم مخفی‌اش کنم، چرا می‌خواهی مخفی کنی؟ «لِتُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا تَسْعَى» تا بر اساس سعی و تلاش هرکسی - که ملاک ارزش هر آدمی است - بتوانم پاداش بدهم. من بخواهم به یک انسان پاداش بدهم و ارزش حقیقی او معلوم بشود، پاداشش را مخفی می‌کنم، این قدر مخفی که انگار می‌خواهم از خودم هم مخفی کنم، چه برسد به اینکه به تو بگویم!

می‌دانی چرا اگر برای خدا کار بکنی مستقل هستی؟ برای اینکه خدا زود پاداشت نمی‌دهد، برای اینکه خدا زود مجازات نمی‌کند، برای اینکه خدا زیاد به تو تذکر نمی‌دهد،

برای اینکه خدا زیاد نصیحتت نمی‌کند، برای اینکه خدا زیاد سرزنشت نمی‌کند.

با پیامبر و ولیّ خدا هم اگر زندگی کنی همین طوری است، شما فکر نکنید اگر با آقای بهجت باشید آقای بهجت بیست و چهار ساعته به شما می‌فرماید «الان این کار را بکن، حالا این کار را بکن، چرا آن کار را کردی؟» شما از آقا زاده آیت‌الله بهجت پرسید که ایشان چقدر حاضر بودند اطرافیان خود را نصیحت بکنند؛ حتی با تمناهایی که اطرافیان از ایشان می‌کردند؟ ایشان چیزی نمی‌گفتند، چرا نمی‌گفتند؟ برای اینکه می‌خواهند خودت بفهمی.

اگر برای خدا کار بکنی خدا تو را مستقل بار می‌آورد / فقط خدا می‌تواند با برنامه‌ای که به ما می‌دهد ما را به اوج استقلال برساند

اگر برای خدا کار بکنی خدا مستقل بارت می‌آورد، اصلاً خدا تو را انسان آفریده است برای همین. در آیه کریمه قرآن می‌فرماید «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» (بقره/۳۰) من جانشین در زمین قرار دادم، تک تک شما جانشین خدا هستید، قائم مقام خدا! چقدر

جالب است، ببینید در روی زمین چه تعداد فراوانی قائم مقام خدا داریم!

خدا مستقل است یا وابسته است؟ مستقل است. حُب تو هم که جانشین خدا هستی، باید مستقل باشی. بندگی خدا یعنی چه؟ بندگی خدا یعنی فقط من خدا می‌توانم، با برنامه‌ای که به تو می‌دهم تو را به اوج استقلال برسانم، استقلال را حفظ بکنم، با حفظ استقلال، تو را به اوج شکوفایی برسانم و استقلال تو را تضمین کنم.

عبد خدا شدن، معنایش این نیست که استقلال از بین برود

عبد خدا شدن معنایش این نیست که استقلال از بین برود، یعنی اینکه تو آن حس وابستگی خودت را فقط در ارتباط با من قرار بده، من خودم تو را تبدیل می‌کنم به یک موجود مستقل. حالا ببینید خدا چه کارهایی می‌کند برای تربیت ما در مسیر استقلال، اصلاً فوق‌العاده است! یکی از این کارها دعا و مناجات است. خدا می‌فرماید: از من یک چیزی بخواه! می‌گویی: مگر نظر من مهم است؟ بله که مهم است!

بعضی‌ها می‌گویند: «آخر مگر من در این عالم، کی هستم؟» تو آدم هستی، خدا روی تو حساب باز کرده است... می‌گویند:

«مگر خدا به نظر من نگاه می‌کند؟ مگر نظر من مهم است؟ مگر من کی هستم؟» تو کجا تربیت شدی که خودت را آدم حساب نمی‌کنی؟ کی با تو این کار را کرده؟ کی کرامتت را از بین برده؟ کی تو را له کرده؟ کی تو را داغون کرده؟ کی تو را از بین برده که انگار دیگر نیستی!

استقلال یعنی تحت تأثیر هیچ چیزی نباشی به جز «عالی‌ترین تمایل خودت»

پس ما همیشه باید دوتا کار انجام بدهیم؛ یکی اینکه خوب بودن را تمرین کنیم، یعنی کارهای خوب انجام بدهیم. البته آدم‌هایی که مستقل نیستند معمولاً سخت می‌توانند کار خوب انجام بدهند و معمولاً کارهای خوب‌شان را هم غیرمخلصانه انجام می‌دهند، غیرمخلصانه یعنی چه؟ یعنی غیرمستقلانه. لذا این کارهای خوب، دیگر برای خدا ارزش ندارد، چون می‌فرماید: من تو را آدم آفریدم، تو باید تحت تأثیر هیچ چیزی نباشی. پس تحت تأثیر چه چیزی باید باشم؟ تحت تأثیر عالی‌ترین تمایلت باشی. بعد آن عالی‌ترین تمایل چیست؟ آن عالی‌ترین تمایل، آن عالی‌ترین منفعت، عالی‌ترین هدفی که داری، آن تمایلی است که زود به تو نرسد، اگر بنا باشد زود به تو برسد یعنی سطحت پایین آمده و وابسته شده‌ای. آن وقت خود خدا

می‌شود همان «عالی‌ترین تمایل» که البته به این سادگی هم به آدم جواب نمی‌دهد و اشک آدم را در می‌آورد!

خوب بودن بدون استقلال، چه ضرری دارد؟ / ۱. اگر مستقل نباشی جلوی شکوفایی خودت را گرفته‌ای

من باید هم برای خوب بودن و کارهای خوب انجام دادن، تلاش بکنم هم برای مستقل بودن. از همین اول زندگی، مستقل بودن خودتان را تجربه کنید. ما اگر بدون مستقل بودن، خوب باشیم، این ضرر دارد، از این جهت که روز به روز وابسته‌تر می‌شویم، ذلیل‌تر می‌شویم، غیرعزت‌مندتر می‌شویم، روز به روز غیرمستقل‌تر می‌شویم، اصلاً روحیه انسانی‌مان از دست می‌رود، همان چیزی که در دین می‌فرماید «من از تو قبول نمی‌کنم» مستقل از چی باشیم؟ مستقل از دیگران، مستقل از دوستان، مستقل از دشمنان و حتی مستقل از خصلت‌های طبیعی سطحی خودمان. خب اینها همه به جای خودش درست است. این استقلال را باید تمرین کنیم و بعد در کنارش آدم خوبی باشیم، یعنی خوب بودن را در کنار این استقلال باید تمرین کنیم.

اگر ما مستقل نباشیم در واقع به خودمان ضربه زده‌ایم و جلوی شکوفایی خودمان را گرفته‌ایم. به خودمان ضربه

زده‌ایم یعنی به خدا نمی‌رسیم. جلوی شکوفایی و تعالی خودمان را گرفته‌ایم هم یعنی به خدا نمی‌رسیم.

۲. اگر مستقل نباشی، برده طواغیت خواهی شد

علاوه بر آن، یک ضربه دیگر هم به خودمان می‌زنیم، آن هم این است که در دنیا دزدها، غارت‌گرها و طغیان‌گرها زیاد هستند که تو را به بردگی بکشند، و تو اگر مستقل نباشی، دلچسپ‌ترین چیزی هستی که طغیان‌گرها در دنیا به آن علاقه دارند. خواهی نخواهی می‌شوی برده طواغیت! این را چه کارش کنیم؟ کسی که مستقل نشد، شکوفا نشد و خراب شد، خودبه‌خود می‌شود سرباز بی‌جیره و مواجیب طواغیت، این مشکل را چه کار کنیم؟

می‌گویند: خُب او نمی‌خواهد مستقل بشود، شما چه کار دارید؟ نمی‌خواهد آدم مستقلی باشد می‌خواهد آدم وابسته‌ای باشد، وابسته به غرائز پستش، وابسته به دوستان، وابسته به دشمنان، به هرکسی می‌خواهد وابسته باشد، خُب می‌خواهد این جوری باشد اصلاً نمی‌خواهد شکوفا بشود، مگر زور است؟ نه زور نیست، انبیاء هم هیچکدام زور نگفتند، ما که ادعا می‌کنیم مرید اولیاء خدا هستیم ما هم نباید زور بگوییم. خُب اگر نمی‌خواهی

مستقل باشی، حرفی نیست، فقط برای دشمن ما هم سربازی نکن، بسیجی صهیونیست‌ها هم نشو! چون آن وقت می‌آیی و می‌خواهی ما را بکشی.

سؤال امام علی(ع) از مردم: چرا آنها معاویه را کمک می‌کنند ولی شما من را کمک نمی‌کنید؟

اگر نخواستی مستقل بشوی، باشد حرفی نیست، اما چرا برده طواغیت می‌شوی؟ اینجاست که آدم‌های مستقل در یک جامعه، جوش می‌خورند و منت رفقای‌شان را می‌کشند که بیا آدم‌های مستقلی بشوید، برده طواغیت نشوید، نگذارید طواغیت از شما کار بکشند. امیرالمؤمنین علی(ع) می‌فرمود که معاویه از آدم‌ها کار می‌کشد و مزد هم به ایشان نمی‌دهد. (أَوْ لَيْسَ عَجَبًا أَنَّ مُعَاوِيَةَ يَدْعُو الْجُفَاةَ الطَّغَامَ فَيَتَّبِعُونَهُ عَلَى غَيْرِ مَعُونَةٍ وَلَا عَطَاءٍ وَأَنَا أَدْعُوكُمْ وَأَنْتُمْ تَرِيكُهُ الْإِسْلَامَ وَبَقِيَّةَ النَّاسِ إِلَى الْمَعُونَةِ أَوْ طَائِفَةٍ مِنَ الْعَطَاءِ فَتَفَرَّقُونَ عَنِّي وَتَخْتَلِفُونَ عَلَيَّ؛ نهج البلاغه / خطبه ۱۸۰) ما داریم می‌بینیم که صهیونیست‌ها از بین ما، سرباز می‌گیرند مزد هم به ایشان نمی‌دهند، و این سربازهای بی‌جیره و موجب هم خودشان را برای آنها می‌کشند.

یک فلسفهٔ امر به معروف و نهی از منکر این است که «تو اگر می‌خواهی مستقل نباشی، کسی با تو کاری ندارد، ولی اگر مستقل نشدی قول می‌دهی که بردهٔ بی‌جیره مواجیب طاغوت هم نشوی؟» نمونهٔ تاریخی‌اش را برای شما توضیح بدهم، امیرالمؤمنین علی (ع) به مردم می‌فرمود که بیاید من را کمک کنید ولی آنها نمی‌آمدند و کوتاهی می‌کردند. بعد می‌فرمود: چرا آنها معاویه را کمک می‌کنند ولی شما من را کمک نمی‌کنید؟ (نهج‌البلاغه / خطبهٔ ۱۸۰) خب آقا جان، شما می‌خواهی آدم‌ها مستقل باشند و به شما کمک کنند و اینها مستقل نیستند، ولی معاویه آدم‌ها را به بردگی می‌کشد.

حضرت می‌فرمود: من می‌توانم شما را به بردگی بکشم و به زور شمشیر و ادارتان بکنم به کار کردن، ولی من این کار را نمی‌کنم. (وَإِنِّي لَعَالِمٌ بِمَا يُضْلِحُّكُمْ وَ يُقِيمُ أَوْدَكُمْ وَ لَكِنِّي وَ اللَّهُ لَا أُضْلِحُّكُمْ بِإِفْسَادِ نَفْسِي؛ الغارات / ۲ / ۴۲۸) بعد به حضرت هم می‌گفتند پس تو مدیریت بلد نیستی! نه فقط به ایشان، بلکه به پیغمبر هم می‌گفتند شما مدیریت بلد نیستی!

امیرالمؤمنین علی (ع) می‌فرماید: چرا من را کمک نمی‌کنید؟ خب شما می‌خواهید اینها را آدم حساب کنی، اینها روی

حساب اخلاص و استقلال و روحیهٔ غیروابستهٔ خودشان عمل بکنند، ولی اینها استقلال طلب نیستند، برده هستند، هرکسی بیاید ارباب بشود، اینها را چپاول می‌کند. تاریخ به ما این را می‌گوید.

آی مردم کوفه، شما که حال جنگیدن برای علی (ع) را نداشتید، چه شد که سرباز یزید شدید و حسین (ع) را کشتید؟

خُب شما اگر علی (ع) را کمک نکردی باشد، اما کلاً کسی را کمک نکن! آی مردم کوفه، شما علی (ع) را کمک نکردید، باشد، ولی جای دیگر هم نروید. شما برای علی (ع) سربازی نکردی، باشد، ولی برای یزید هم سربازی نکن که بروی حسین (ع) را بکشی! برای هیچ‌کسی سربازی نکن، و کلاً مستقل باش! مردم کوفه شما علی را یاری نکردید، باشد هیچ‌کس را یاری نکنید. چرا وقتی علی (ع) را یاری نمی‌کنید، بعد یزید را یاری می‌کنید و حسین (ع) را می‌کشید؟ هزار و چهارصد سال است داریم سینه می‌زنیم برای این حرف، گریه می‌کنیم، ضجه می‌زنیم برای این حرف.

نامردها، شما که جنگ برو نبودید، شما که می‌گفتید «ما حال جنگیدن نداریم» خب تو که حال جنگیدن پای رکاب

علی را نداری، چه می‌شود که پای رکاب یزید می‌آیی و حسین (ع) را می‌کشی؟

چه خطری دارد اگر مردم جامعه‌ای مستقل نباشند؟

آن کسی که حاضر نشد مستقلانه پای رکاب امیرالمؤمنین (ع) حرکت بکند برای دفاع از منافع خودش، رفت سربازی کرد برای یزید، و برای منافع یزید، حسین (ع) را کشت. اگر مستقل نیستی، باشد مستقل نباش، کسی نمی‌تواند به تو زور بگوید، ولی بعد، برای آن طرف هم سربازی نکنی! برای صهیونیست‌ها بردگی نکنی که بیایی من را بکشی! روایتش را بخوانم؛ امام صادق (ع) می‌فرماید: «مَنْ لَمْ يُنْفِقْ فِي طَاعَةِ اللَّهِ ابْتُلِيَ بِأَنْ يُنْفِقَ فِي مَعْصِيَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ مَنْ لَمْ يَمْشِ فِي حَاجَةِ وَلِيِّ اللَّهِ ابْتُلِيَ بِأَنْ يَمْشِيَ فِي حَاجَةِ عَدُوِّ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ» (من لایحضره الفقیه / ج ۴ / ص ۴۱۲) کسی خودش را در راه ولی خدا خرج نکند، مبتلا می‌شود به اینکه در راه دشمن خدا خرج کند.

جوان‌ها یک کاری کنید که همه اطرافیان‌تان بروند مستقل بشوند، کمک‌شان کنید، خودت مستقل باش، رفیقت را هم مستقل بار بیاور، خطرناک است اگر مستقل نباشد. بله، تو اختیار زندگی خودت را داری. در جلسات بعد

هم عرض خواهیم کرد که اگر کسی روحیه استقلال طلبی، روحیه مستقلانه‌ای نداشته باشد که یکی از نتایجش و مقدماتش مسئولیت‌پذیری است، و در این کشور امام زمان زندگی بکند، سه به هیچ هرچند دقیقه یک بار به نفع صهیونیست‌ها نفس می‌کشد! اصلاً نمی‌خواهد کاری بکند. مثال‌هایش را هم برایت خواهیم زد.

باشد بنده خدا نیستی، عیبی ندارد، کی می‌تواند به تو زور بگوید؟ پس بنده و برده کسی دیگر هم نباش، برده دشمن خودت هم نشو، قول می‌دهی؟ بعد می‌خواهی برده کسی دیگر بشوی، بیایی ما را بکشی؟ این شیوه امر به معروف و نهی از منکر کردن است. این محل نزاع است در گفتگوهای بین انسان‌ها در این جامعه، ما می‌خواهیم مستقل باشیم، ما چیز دیگری نمی‌خواهیم.

وقتی می‌خواهی مستقل باشی چرا می‌خواهی برای خدا کار کنی؟ چون او فقط استقلال ما را رعایت می‌کند، او هول‌مان نمی‌دهد، او ما را نمی‌ترساند، مثلاً از جهنمی می‌ترساند که هیچ‌کسی ندیده، نمی‌آورد دست ما را بگیرد و ببرد توی آتش، بگوید «سوختی؟ پس دیگر گناه نکن!» دیدی که نماز نمی‌خوانیم چاق‌تر هم می‌شویم، خدا نمی‌زند حال‌مان را بگیرد!

آدم‌های خوب اگر مستقل نباشند، بهترین نیروها برای حکومت طواغیت هستند

خوب بودن بدون استقلال به درد نمی‌خورد، یک ضررش این است که در واقع این خوب بودن نیست، وقتی که تو بردگی بکنی و وابسته باشی و مستقل نباشی، خدا هم نمی‌پذیرد. ضرر دیگرش این است که تو اگر خوب باشی و مستقل باشی، اتفاقاً بهترین آدم هستی برای طواغیت.

آدم‌های نمازخوانِ مسجدیِ گریه‌کنِ خیلی خوب، اگر مستقل نباشند، اینها بهترین انسان‌ها هستند برای حکومت طواغیت. اصلاً صهیونیست‌ها برای اینها یک تلویزیون اختصاصی درست می‌کنند و می‌گویند «به نمازت برس، مزاحم ما نشو» در یک شهری در زمان مشروطه، روس‌ها داشتند قهرمانان آن شهر را اعدام می‌کردند، اتفاقاً عاشورا هم بود و آن طرف مردم داشتند عزاداری می‌کردند. در تاریخ نوشته است که این اعدام‌کننده‌ها به هم می‌گفتند: «اگر آن عزادارها یک دفعه‌ای با دسته عزاداری می‌آمدند که جلوی ما را برای اعدام اینها بگیرند، ما دیگر نمی‌توانستیم کاری بکنیم، ولی عزاداری‌شان ربطی به مسائل سیاسی‌شان نداشت، گذاشتند ما اعدام خودمان را انجام بدهیم!»

یک پیشنهادی می‌خواهم بدهم؛ من بعد به جای کلمه خوب بودن و خیلی از این کلمات دیگر، از کلمه استقلال استفاده کنید. مثلاً اگر خواستی بگویی که «می‌خواهم متدین باشم» بگو می‌خواهم مستقل باشم، و البته این استقلال را هم معنا بکن، و بگو که فرموده‌اند: «غایَةُ الدِّینِ الاخْلَاصُ» اخلاص غایت دین است.

آیا استقلال بدون خوب بودن به درد می‌خورد؟ در اصل نمی‌شود کسی مستقل باشد اما خوب نباشد

گفتیم که خوب بودن بدون استقلال به درد نمی‌خورد، حالا آن طرف بحث را هم بگویم. استقلال بدون خوب بودن هم به درد می‌خورد؟ من نمی‌توانم تصور کنم کسی مستقل باشد اما خوب نباشد، ولی ممکن است بعضی‌ها روحیه استقلال طلبی داشته باشند، و بیخودی فکر کنند که مستقل هستند و یکی دو جلوه از شجاعت و درندگی هم در وجود خودشان ببینند، یعنی به ظاهر مستقل باشند ولی خوب نباشند، اینها می‌شوند طواغیتی که می‌خواهند بقیه را به بردگی بکشند. خدا در قرآن در مورد اینها صحبت می‌کند و می‌فرماید «كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَّاظِرٌ * أَنْ رَأَاهُ اسْتَعْنَى» (علق/ ۷و۶)

ما که این همه می‌گوییم «مستقل باشید» حالا اگر طرف روحیه استقلال‌خواهی داشت ولی آدم خوبی نبود چه؟ او می‌شود طغیان‌گر. (البته در حقیقت، این طور نیست؛ یعنی استقلال اگر حقیقی باشد، انسان بد نمی‌شود بلکه خودش زاینده خوبی‌ها خواهد شد، ولی توضیح این حقیقت، خیلی سخت است. لذا برای اینکه آن طرف بحث را هم گفته باشیم، این مطلب را هم مطرح می‌کنیم)

بعضی‌ها تا مستغنی می‌شوند طغیان می‌کنند؛ این می‌شود مستقل بودن بدون خوب بودن

حالا فرض کنید، یک کسی حاضر است خودش برده نباشد، ولی می‌خواهد دیگران را به بردگی بکشد، این را چه کارش کنیم؟ خودمان را گشتیم که بگوییم «برده دیگران نباش» ولی حالا طرف آمده و می‌خواهد بقیه را به بردگی بکشد!

قرآن می‌فرماید: «إِنَّ الْإِنْسَانَ لَيْطَغَىٰ أَنْ رَأَهُ اسْتَعْنَىٰ» بعضی‌ها تا مستغنی می‌شوند طغیان می‌کنند، و می‌خواهند دیگران را به بردگی بکشند. این می‌شود مستقل بودن بدون خوب بودن. خداوند متعال می‌فرماید «وَلَوْ بَسَطَ اللَّهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهِ لَبَغَوْا فِي الْأَرْضِ» خدا اگر روزی را همین جوری بریزد و بسطش بدهد، مردم چه کار می‌کنند؟

بغی می‌کنند، ستم می‌کنند. «وَلَكِنْ يُنْزِلُ بِقَدَرٍ مَّا يَشَاءُ إِنَّهُ بِعِبَادِهِ خَبِيرٌ بَصِيرٌ» (شوری/ ۲۷)

اول به تو اصرار می‌کنند مستقل باش، این مستقل بودن را وقتی آدم پیدا کند و یک‌کمی حالت استغنا پیدا کند، اگر خوب تربیت نشده باشد و نخواهد در کنار استقلال و استغناي خودش آدم خوبی هم باشد، آن وقت خودش می‌شود مستکبر، خودش می‌شود طاغوتی، خودش می‌خواهد بقیه را به بردگی بکشد. بعضی‌ها بودند که یک زمانی موش بودند، اما بعد که یک‌کمی به یک جایی می‌رسند حالا می‌شوند گرگ. نه به آن موش بودند، نه به این گرگ شدند!

در جامعه امام زمان (ع) که برکت زیاد است، آیا طغیان نمی‌کنند؟

در اینجا می‌خواهم یک حرف مهمی را درباره جامعه مهدوی، ظهور و فرج مولایمان و زندگی در حکومت حضرت، خدمت شما عرض کنم. خداوند متعال می‌فرماید: من اگر نعمت به بعضی‌ها بدهم و او یک‌کمی ظاهراً ببیند که مستقل است، طغیان می‌کند. (وَ لَوْ بَسَطَ اللَّهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهِ لَبَغَوْا فِي الْأَرْضِ؛ شوری/ ۲۷) حُب در جامعه امام زمان (ع) برکت زیاد است، در جامعه امام زمان نعمت زیاد

است چون طواغیت برداشته می‌شوند. خب اگر خودمان طاغوت شدیم چه؟ شما این را تضمین بده تا آقایت بیاید!

بنده کم حزب‌اللهی و بچه مذهبی ندیده‌ام که وقتی دستش به یک جایی رسیده، دیگر رحم نکرده است. بابا چه کار داری می‌کنی؟ می‌توانم در بین سیاسیون برجسته هم برای شما مثال بزنم.

استقلال بدون خوب بودن، بد است که استقلال بدون خوب بودن را خدا در قرآن اسمش را می‌گذارد «استغنا». البته استقلال اگر حقیقی باشد، طرف بد نمی‌شود ولی اگر استقلال حقیقی نباشد و فقط بوی استقلال به مشامش بیاید و یک‌کمی احساس بی‌نیازی کند و از این استغنا به طغیان برسد، این بد است. پس می‌توانیم بگوییم که اجمالاً استقلال بدون خوب بودن هم بد است، همان طور که خوب بودن بدون استقلال هم بد است.

الان مسئولین مجلس و دولت در معرض این امتحان هستند: «وقتی مستغنی شدی طغیان نمی‌کنی؟» / طغیان نکردن یک مسئول به چیست؟

خدا به همین دلیل، به جامعه یا به افرادی که ظرفیت استغنا ندارند نعمت نمی‌دهد. الان مسئولین محترم

مجلس و دولت، خیلی ادعای خداپرستی دارند، ما هم دائماً دعای شان می‌کنیم، خیلی‌های شان را هم از نزدیک می‌شناسیم که آدم‌های طغیان‌گری نیستند، اما اینها باید یک امتحانی پس بدهند، این امتحان تاریخی است، که «وقتی تو مستغنی شدی طغیان می‌کنی یا نه؟» طغیان نکردن و طغیان کردن یک مسؤل به چیست؟ به خوب خدمت کردن، به زیاد مجاهده کردن، به اشرافی‌گری نکردن، به رعایت خیلی اصول که باید یک وقت دیگری مفصل به آن پرداخت.

این طور نیست که بگوییم «برای این سیاسیون موجود، دیگر هیچ حرفی لازم نیست بزنیم!» نه، خیلی گفتگوها لازم است، ما از این مرحله باید بگذریم تا به ظهور حضرت برسیم. این طور نیست که به آن مرحله رسیده باشیم که حضرت ظهور بکند، نه؛ اگر آدم خوب بیاید، تازه امتحان می‌شود که وقتی استغنا پیدا کردی، طغیان نمی‌کنی؟

خدا ریز ریز از تک تک شما امتحان می‌کند، ریز ریز. یک استغنا می‌دهد و می‌بیند طغیان می‌کنی یا نه؟ اگر خدا استغنا به تو بدهد و طغیان نکنی، و استقلال به تو بدهد و طغیان نکنی، می‌دانی تا کجا می‌روی! تا آنجایی که عرفا یک دفعه‌ای می‌بینند دست به مس می‌زنند طلا می‌شود،

یا اشاره می‌کنند، بیمار سرطانی شفا پیدا می‌کند، یا اشاره می‌کنند از این طرف دنیا به آن طرف دنیا می‌روند.

فلسفه بسیاری از امتحانات ما این است که «وقتی استغنا و استقلال پیدا کردیم، طغیان نکنیم»

چرا خدا به عرفا قدرت می‌دهد؟ می‌گوید من می‌خواهم تو وابسته به هیچ چیزی نباشی، روز به روز دارم امتحانات می‌کنم، هرچی وابستگی‌هایت را قطع می‌کنم، هرچی استغنا به تو می‌دهم، تو یک ذره طغیان نمی‌کنی! خدا بخیل نیست. در همین جامعه ما، اگر مؤمنین جامعه ما به استغنا برسند و طغیان نکنند، امام زمان مان را می‌فرستد و ما می‌شویم سروران عالم، ولی الان روی چه حسابی خدا باید روی ما حساب بکند که ما سروران عالم بشویم، آیا تک تک ما و کلیت جامعه ما امتحان پس داده‌ایم؟

آیا ما این امتحان را داده‌ایم که وقتی استغنا و استقلال پیدا کردیم، طغیان نکنیم؟ این فلسفه بسیاری از امتحانات ما است، خدا نعمت می‌دهد و اگر طغیان کردیم، آن را می‌گیرد، می‌فرماید نه دیگر؛ تو ظرفیتش را نداری. اصلاً خدا به بعضی‌ها این طوری نگاه می‌کند و می‌فرماید: به این بنده من نعمت ندهید، چرا؟ می‌فرماید این الان در خانه من

هست، اگر به او نعمت بدهید و یک کمی استغنا پیدا بکند و بوی استقلال به مشامش برسد، خراب می‌شود، فعلاً ما داریم این را با همین وابستگی‌هایش کنترل می‌کنیم، البته وابستگی‌ها هم آدم را رشد نمی‌دهد ولی دیگر چه کارش کنیم؟ بالاخره این طوری داریم مهارش می‌کنیم.

استقلال بدون خوب بودن در حقیقت وجود ندارد، استقلال اگر حقیقی باشد، خوب بودن نتیجه آن خواهد بود، ولی بعضی‌ها اگر استغنا و بوی استقلال به مشامشان برسد آدم‌های بدی می‌شوند و دیگر کسی نمی‌تواند جمع‌شان بکند.

اجلسه چهارم |

دو مانع مهم بر سر راه استقلال طلبی ما

کسی که به «لذت و منفعتِ کم» قانع شد، به راحتی می شود استقلالش را گرفت
ملتی که استقلالش را از دست بدهد، هم «منافعش» و هم «عزتش» از بین می رود

معنای استقلال و ارتباط آن با «عزت»، در بیان رهبر انقلاب

در همین آغاز کلام، یک جمله از مقام معظم رهبری را که در حدود یازده سال پیش یعنی در سال ۱۳۷۹ بیان فرمودند، برای تان قرائت بکنم تا ببینید چقدر راحت فرمایش های ایشان روی زمین می ماند و آن طور که باید به آن پرداخته نمی شود. و از طرف دیگر، نشان بدهیم که ما زیاد در طرح

موضوع استقلال، تنها نیستیم و احیاناً اگر ما بخواهیم به این موضوع اهمیت بدهیم، بدانید که ایشان به عنوان یک حکیمی که از بالا دارد نگاه می‌کند، رصد می‌کند و از دانش دینی کافی برخوردار است و از زمان ما بسیار جلوتر است، ایشان هم نسبت به اهمیت این مفهوم استقلال چه نکاتی را بیان فرموده‌اند. (البته ایشان یک بار دیگر هم شبیه این مطلب را در جای دیگری بیان فرموده‌اند)

می‌فرماید: «شعار اصلی انقلاب ما این سه کلمه بود: استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی. جمهوری اسلامی، همان نظامی است که وارد میدان شد؛ با تلاش‌های خود و چالش‌هایی که با آن روبه‌رو بوده است، پیش می‌رود و راه را باز می‌کند. شعار آزادی، جزو شعارهای بسیار جذاب است؛ تکرار شده است؛ درباره آن حرف زده‌اند؛ مقاله نوشته‌اند؛ کتاب نوشته‌اند و شعار داده‌اند. درباره آزادی، سخن‌ها گفته شده است؛ بعضی با اعتدال، بعضی با افراط، بعضی با تفریط. شعار آزادی، زنده مانده است؛ اما شعار استقلال برخلاف آن دو شعار دیگر، در انزوا قرار گرفته است (یعنی بر خلاف شعار آزادی و جمهوری اسلامی که خیلی تکرار می‌شود) شعار استقلال، یکی از مهمترین شعارهاست. اگر استقلال نباشد، یک ملت به آزادی خود و به شعار آزادی

خود هم نمی‌تواند خوشبین باشد. استقلال را بعضی عمداً، بعضی سهواً، بعضی از روی غفلت و بعضی از روی خباثت، می‌خواهند به دست فراموشی بسپارند. من امروز دربارهٔ مسئله استقلال - در وقتی که گنجایش این سخن را داشته باشد - در برابر شما برادران و خواهران عزیز مطالبی را عرض می‌کنم.» (بیانات در اجتماع بزرگ مردم قم؛ ۷۹/۰۷/۱۴)

بعد می‌فرماید: «معنی استقلال چیست؟ برای یک ملت، استقلال چه مفهوم و چه ارزشی دارد؟ استقلال، یعنی اینکه یک ملت بتواند بر سرنوشت خود مسلط باشد؛ بیگانگان دست دراز نکنند و سرنوشت او را خائنانه و مغرضانه رقم نزنند. این معنای استقلال است. اگر از ملتی استقلال او گرفته شد؛ یعنی اگر بیگانگان - که یقیناً دلسوز او نیستند - بر سرنوشت او مسلط شدند، دو چیز را از دست می‌دهد: اول، عزت نفس خود را، افتخارات خود را، احساس هویت خود را؛ دوم، منافع خود را.» (همان)

ببینید در اینجا ارتباط بین استقلال با «عزت» خیلی روشن، تصریح می‌شود که ما چند جلسه در این باره گفتگو داشتیم. همچنین وقتی می‌فرماید «استقلال یعنی اینکه یک ملت بتواند بر سرنوشت خود مسلط باشد» دربارهٔ یک فرد هم همین‌طور است، یعنی یک فرد هم باید خودش

سرنوشت خودش را به عهده بگیرد که در این باره شب‌های بعد بیشتر صحبت خواهیم کرد.

در فرهنگ جامعه ما اشتباهاً یا از روی خباثت، به موضوع استقلال تأکید نشده است

در فرهنگ جامعه ما یا اشتباهاً یا از روی خباثت، به موضوع استقلال تأکید نشده است، امشب ما یک‌کمی متفاوت صحبت بکنیم، وضع این مفهوم استقلال را در جامعه خودمان مورد بررسی قرار بدهیم، چرا باید جوان‌های ما این قدر از بیان این مطلب استقبال نکنند و چرا مهم است؟ چرا تا حالا به آن خوب پرداخته نشده است، تقصیر حوزه و دانشگاه است، تقصیر سیاسیون است؟ دربارهٔ اینها باید باید یک مقدار بررسی کنیم.

یعنی می‌خواهیم از بیرون به بحث استقلال نگاه کنیم، ممکن است این بحث استقلال را ما امشب زیاد جلو ببریم، اما این گفتگوها لازم است تا معلوم بشود که یک موضوع (یعنی استقلال) چرا انتخاب می‌شود؟ چرا باید به آن توجه کرد؟ و اینکه باید برای آن چه کار کنیم؟

برای توجه به مفهوم استقلال در جامعه‌مان دوتا مشکل اساسی داریم:

ما برای توجه به مفهوم استقلال در جامعه‌مان دوتا مشکل اساسی داریم. یک انسان و یک جوان، چرا به مفهوم استقلال باید کم توجه کند؟ اگر کسی بخواهد استقلال واقعاً برایش یک ارزش باشد و یک ارزش هویتی برایش داشته باشد، باید با آن احساس عزتمندی کند و اگر استقلال نداشته باشد احساس کند که ذلیل شده است و اگر کسی استقلال روحی نداشته باشد احساس کند که ذلیل شده است. جوان باید این‌گونه باشد.

علت لذت شما از عزاداری ابا عبدالله الحسین (ع) این است که او شعار استقلال سر داد؛ بلکه بالاتر و کامل‌تر از استقلال و نتیجه استقلال که «عزت» است و پای این عزت ایستاد و خون داد. شما در داستان زندگی هرکسی این را ببینید، تحسین و تقدیر می‌کنید. خب در زندگی خودتان چه؟ هیچ‌کدام‌تان نگذارید استقلال‌تان لطمه بخورد.

اگر مملکت ما بخواهد مستقل باشد باید تک تک آدم‌ها اهل استقلال باشند

اگر مملکت ما بخواهد مستقل باشد باید تک تک آدم‌ها اهل استقلال باشند. اگر مملکت ما بخواهد عزت‌مند باشد باید تک تک افراد اهل عزت باشند و الا سیاسیونی هستند که بدون استقلال‌طلبی و بدون عزت‌مندی می‌آیند وابستگی را تئوریزه می‌کنند، از مردم رأی می‌آورند و پدر مردم را هم در می‌آورند. بعد مردم می‌مانند که از کجا خورده‌اند؟ از آنجایی خوردیم که یک عده‌ای به استقلال و عزت، زیاد بها ندادند. بعضی از این موارد را شاید شب‌های بعد یک‌کمی درباره‌اش صحبت بکنم، یک افشاگری‌هایی تاریخی باید انجام بگیرد، البته نمی‌خواهم اصل بحث، تحت‌الشعاع چهارتا مثال پرتنش سیاسی قرار بگیرد.

در جامعه ما دوتا مانع هست برای اینکه به موضوع استقلال پردازیم. برای اینکه ما یک جامعه‌ای داشته باشیم که بر استقلال تأکید بورزد و تک تک جوان‌ها بر استقلال تأکید بورزند دوتا مشکل و مانع سر راه مان داریم. چرا انسان‌ها نباید به موضوع استقلال زیاد پردازند، نباید به موضوع عزت زیاد پردازند؟ اینکه خیلی موضوع مهمی است.

مانع اول سر راه استقلال و عزت، قانع‌شدن به لذت و منفعت کم است

عامل اولش این است که در جامعه ما (و نوعاً در جوامع بشری) لذت‌طلبی، لذت‌های پست، منفعت‌طلبی و منفعت‌های کم، انسان را از استقلال باز می‌دارد. مثل این است که شبیه یک مرغ خانگی، یک مقدار دانه، سر راه ما بریزند و ما بنشینیم دانه‌های مان را بچینیم، بعدش هم در عروسی و عزا، سرمان را ببرند و تمام!

قانع‌شدن به کم از لذت و از منفعت، موجب می‌شود آدم دنبال استقلال و عزت نباشد. چون شما برای رسیدن به عزت و استقلال باید یک مقدار از این کم‌ها بگذرید و بعد به منفعت بسیار زیاد می‌رسی، به لذت بسیار زیاد می‌رسی.

آن لذتی که بچه‌ها در جبهه از زندگی‌شان می‌بردند آن‌هم در اوج سختی‌ها، من به این سادگی در این سی سال بعد از دفاع مقدس ندیدم یک جوانی به این قدر نشاط و سرزندگی و لذت‌بری از زندگی‌اش برسد. یک حال دیگری است، یک حس دیگری است، البته شما جوان‌ها در هیئت یک مقداری از آن را تجربه می‌کنید، یک مقدار بیشترش را در اربعین تجربه می‌کنید، اما جبهه یک چیز دیگر بود، اصلاً یک چیزی می‌گویم یک چیزی می‌شنوی. تا حالا

هم نتوانستیم فیلمش را درست و حسابی بسازیم. آیا ما فیلم‌سازهایی که آن حس جبهه را بتوانند منتقل کنند نداشته‌ایم؟ البته بعضی‌ها می‌گویند اصلاً نمی‌شود منتقل کرد، ولی من قبول ندارم، ما هنرش را نداریم.

چرا این مانع در جامعه ما پدید آمده؟ / تربیت دینی در جامعه ما اکثراً صحیح نبوده است

پس ببینید؛ یک مانع طبیعی وجود دارد برای پرداختن به استقلال. یک مانع طبیعی وجود دارد برای پرداختن به عزت. اما دقت کنید؛ امام حسین (ع) خودش و بچه‌هایش هزینه داده‌اند، که ما را پای مفهوم عزت و استقلال بکشانند؛ کار ساده‌ای نیست، این معجزه است. سینه می‌زنی، موسیقی، شعر، ریتم، فریاد، هنرهای تجسمی و انواع و اقسام عوامل می‌آید دست به دست همدیگر می‌دهد که بر مفهوم عزت و استقلال این قدر تأکید می‌کنی. خون داده امام حسین، ساده نیست!

اگر انسان‌ها را رها کنی، با اینکه این موضوع عزت و استقلال را دوست دارند، اما خودشان زیاد دنبالش نمی‌روند. عامل تربیتی دارد، عامل فرهنگی دارد. این عامل فرهنگی و تربیتی که موجب نرفتن سراغ عزت و استقلال می‌شود

را چگونه باید برطرف کرد؟ حالا بنده در مورد راه برطرف کردنش صحبت خواهم کرد.

اما این عامل به وسیله چه چیزی پیش آمده است؟ خب آدمیزاد است دیگر؛ بالاخره لذت‌ها و منفعت‌های اندک چشمش را می‌گیرد و سراغ اینها می‌رود، اما تربیت دینی ما در آموزش و پرورش، تربیت دینی ما در مساجد مان و در منا برمان اکثراً صحیح نبودند، من با صراحت به شما عرض می‌کنم، با همه احترامی که به معلم‌ها و منابر تبلیغ دین، درس‌های تبلیغ دین و تعلیم دین در حوزه و دانشگاه قائل هستم. تقریباً اکثر درس‌های دینی به درد نمی‌خورند؛ اصلاً اینها نباید گفته بشود، یک چیزهای دیگری باید گفته بشود. من نمی‌دانم کی این تحول می‌خواهد در کشور و در حوزه علمیه پدید بیاید؟ اما یک زمانی حضرت امام می‌فرمود که یک ساعت رادیو را بدهید به ما ببینید ما چه می‌کنیم! حضرت امامی که استادشان مرحوم شاه‌آبادی (ره) بود و در مکتب ایشان درس خوانده بودند. اما بعد، یک ساعت که چه عرض بکنم، بیست و چهار ساعت تلویزیون و رادیو به ما داده شد در شبکه‌های مختلف، ولی ما آن اثر مطلوب را که می‌خواستیم نگذاشتیم. چرا؟ چون دیگر درس‌های استاد امام را ما نیامدیم اینجا اجرا کنیم و یک حرف‌های دیگر

را آوردیم اجرا کردیم. البته این حرف‌های دینی‌ای که زده می‌شود غلط نیست، ولی از جای درستی شروع نمی‌شود و بر آن نکات کلیدی اصلی که لازم است، تأکید نمی‌شود.

می‌خواهم بگویم تربیت دینی و تربیت اخلاقی در جامعه ما گاهی اصلاً غلط است، مثلاً اینکه تو از سر کتک خوردگی و درماندگی و وابستگی و ذلیل بودن (یعنی ذلیل این و آن بودن) بروی در خانه خدا، این اصلاً غلط است، یک کمی محکم بایست، یک کمی خودت را باعزت حساب کن.

گاهی اوقات برخی از تعلیمات دینی که در جامعه صورت می‌گیرد، نه تنها روحیه عزت را تقویت نمی‌کند، بلکه آن روحیه وابستگی درمانده بدون عزت را به آدم تزریق می‌کند. الان نمی‌خواهم وارد مصادیق بشوم، اما باید بدانیم که هر آدم متواضع باحیای ساکت سربراهی، آدم نیست. هر اخلاقی که به ظاهر یک اخلاق خوب است، در واقع اخلاق نیست! یک روایتی هست که همیشه در این مواقع، برای کوتاه کردن کلام، مثال می‌زنم:

صبر و شکر هم اگر درست آموزش داده نشود، موجب رشد انسان نخواهد شد

شخصی نزد امام صادق (ع) آمد و گفت: فتوت و جوانمردی به چیست؟ (جوانمردی یک پله حد اقلی از انسانیت است، اما دین‌داری خیلی بالاتر از آن است) امام صادق (ع) فرمود: شما می‌گویید جوانمردی به چیست؟ گفت مردم این‌طور می‌گویند: جوانمرد آن کسی است که وقتی به او نعمت دادند تشکر کند، اگر به او نعمت ندادند صبر کند. امام صادق (ع) فرمود: خب سگ‌های مدینه هم همین‌جوری هستند؛ نعمت که به آن می‌دهی دُمش را تکان می‌دهد و تشکر می‌کند، در را رویش ببندی، این دم در می‌ماند و صبر می‌کند و گرسنگی می‌کشد. (سَأَلَ شَقِيقُ الْبَلْخِيِّ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ (ع) عَنِ الْفُتُوَّةِ؟ فَقَالَ: مَا تَقُولُ أَنْتَ؟ فَقَالَ شَقِيقٌ: إِنْ أَعْطِينَا شَكْرَنَا، وَإِنْ مَنَعْنَا صَبْرَنَا. فَقَالَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ (ع): الْكِلَابُ عِنْدَنَا بِالْمَدِينَةِ تَفْعَلُ كَذَلِكَ! ؛ شرح نهج البلاغه ابن‌ابی‌الحدید/۱۱/۲۱۷)

آقا مگر تعلیم دادنِ صبر، بد است؟ مگر تعلیم دادنِ شکر چیز بدی است؟ من چه عرض کنم؟ ولی می‌شود صبر و شکر را یک‌جوری درس داد و آموزش داد که آدم تازه بشود در حد یک سگ!

گفت: آقا امام صادق، شما بفرمایید فتوت چیست؟ فرمود ما اهل بیت این جوری تفسیر می‌کنیم؛ می‌گوییم فتوت این است که اگر به تو نعمت ندادند تشکر کنی و اگر به تو نعمت دادند ایثار کنی، این یعنی جوانمرد. در حالی که آن قبلی می‌گفت؟ اگر به تو نعمت دادند تشکر کنی و اگر نعمت ندادند تشکر کنی (فَقَالَ شَقِيقٌ: يَا بَنَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ، مَا الْفُتُوَّةُ عِنْدَكُمْ؟ فَقَالَ: إِنْ أُعْطِينَا آثَرْنَا، وَإِنْ مُنِعْنَا شَكَرْنَا)

بحث پارسال ما در اینجا «مواسات» بود و گفتیم که در واقع نامردی است اگر مواساتی زندگی نکنیم. متاسفانه این تعلیمات دینی رایج در جامعه ما تا حد زیادی اشتباه است، گاهی در کلمات اهل بیت (ع) هست که اگر جهاد در راه خدا هم داشته باشی اما از سر غریزه شجاعت، ارزش ندارد. می‌فرماید: بعضی‌ها جهاد می‌کنند؛ شبیه سگی که از توله‌هایش محافظت می‌کند (وَإِنَّ الرَّجُلَ لَيُقَاتِلُ بِطَبْعِهِ مِنَ الشَّجَاعَةِ فَيَحْمِي مَنْ يَعْرِفُ وَ مَنْ لَا يَعْرِفُ وَيَجْبُنُ بِطَبِيعَتِهِ مِنَ الْجُبْنِ فَيُسَلِّمُ أَبَاهُ وَ أُمَّهُ إِلَى الْعَدُوِّ وَ إِنَّمَا الْمَالُ حَتْفٌ مِنَ الْحُتُوفِ وَ كُلُّ امْرِئٍ عَلَى مَا قَاتَلَ عَلَيْهِ وَ إِنَّ الْكَلْبَ لَيُقَاتِلُ دُونَ أَهْلِهِ؛ الغارات / ج ۲ / ص ۳۴۳)

نباید اعتقاد به خدا را دست‌مایه رضایت از وضع موجود قرار دهیم

ما الان جامعه دینی‌مان جلو رفته است، تو نباید اعتقاد به خدا را دست‌مایه رضایت نسبت به وضع موجود قرار بدهی، به این معنا که مقابل باطل قیام نکنی، آن وقت دین می‌شود در خدمت تحمل ظلم! باید درس دینی یک جوری باشد، باید تربیت ما یک جوری باشد که بچه پانزده شانزده ساله وقتی خواست از دبیرستان خارج بشود برایش مهم نباشد که دیگران مسخره‌اش می‌کنند یا نه؟ یعنی این قدر استقلال داشته باشد که تمسخر دیگران برایش مهم نباشد.

یک روایتی از امام صادق (ع) هست که در واقع علیه «اخلاق حداقلی» است، ایشان می‌فرماید: اگر دیدی کسی گناه نمی‌کند گولش را نخور، شاید آدم ضعیفی است و عرضه ندارد گناه بکند... (إِذَا رَأَيْتُمُ الرَّجُلَ قَدْ حَسَنَ سَمْتُهُ وَ هَدْيُهُ وَ تَمَاوَتَ فِي مَنْطِقِهِ وَ تَخَاضَعَ فِي حَرَكَاتِهِ فَرَوَيْدًا لَا يَغُرَّتْكُمْ فَمَا أَكْثَرَ مَنْ يُعْجِزُهُ تَنَاوُلُ الدُّنْيَا وَ رُكُوبُ الْمَحَارِمِ مِنْهَا لِضَعْفِ نِيَّتِهِ وَ مَهَانَتِهِ وَ جُبْنِ قَلْبِهِ فَتَنَصَّبَ الدِّينَ فَخَاءً لَهَا...) (احتجاج/۲/۳۲۰) پس اگر به هر قیمتی گناه نکنی فایده ندارد. می‌گوید: آقا بالاخره ما گناه نکردیم دیگر!

خب شاید عرضه نداری. البته این حدیث طولانی است و امام رضا همین جوری انواع خوب بودن‌ها را نام می‌برد و زیرآبش را می‌زند!

تربیت دینی ما اگر درست باشد و سر آن نقطه‌ای که باید تأکید بشود، واقعاً تأکید بکند، می‌توانیم از این چالش فرهنگی عبور بکنیم. یعنی چیزی که مانع آن استقلال طلبی و عزتمندی تک‌تک افراد می‌شود که فراتر و ارزشمندتر از کار خوب انجام دادن است، در جامعه باب می‌شود.

البته مانع موجود، فقط تعلیمات دینی هم نیست، از نظر فرهنگی هم تهاجم فرهنگی غرب بیست و چهارساعته پمپاژ می‌کند، سرگرمی‌های مبتذلی هست که تو را به خودش وابسته بکند، تو دیگر به فکر استقلال نباشی و اصلاً به فکر این حرف‌های سطح بالا نیفتی. بالاخره دشمنان وظیفه خودشان را دارند انجام می‌دهند، دارند مدام فرهنگ درگیر شدن با لذت‌های حداقلی و منفعت‌های حداقلی را تزریق می‌کنند به مردم. این فرهنگ را دشمنان ما هم دارند تثبیت می‌کنند، دوستان دین هم تبلیغات دینی و تربیت دینی‌شان، زور عبور از این فرهنگ را ندارد.

طبع انسان به لذتِ کم قانع است و حاضر نیست دست از لذت کم بردارد

پس چالش اول یا مانع اول، این شد که طبع انسان به لذت کم قانع است و حاضر نیست دست از لذت کم بردارد. به منفعت کم قانع است، حاضر نیست دست از منفعت کم بردارد. یک چنین آدمی استقلالش را می‌شود گرفت. تربیت دینی و فرهنگ جامعه باید آدم را از این معضل عبور بدهد، ولی ما در این زمینه‌ها مشکلات فرهنگی و تربیتی داریم.

انسان با استقلال، به همه جا می‌رسد و بنا است اصلاً کارهای خوب در خدمت این ارزش کلیدی باشد، اما چرا به قول مقام معظم رهبری، در جامعه ما دربارهٔ موضوع استقلال، کم حرف زده می‌شود؟

مانع دوم سرِ راه استقلال طلبی «فرهنگ اومانیستی غربی» است

غیر از قانع شدن به لذت و منفعت کم، عامل دیگری که چالش و مانع بر سر راه استقلال طلبی است، فرهنگ اومانیستی غربی است، یک فرهنگی آمده است که تقلبی استقلال، تقلبی عزتمندی، تقلبی ارزش انسان را تحت عناوینی مثل «آزادی» و «حقوق بشر» رواج داده است.

فریب دادن با آزادی و حقوق بشر در غرب، سال‌ها است دیگر لو رفته است، اما بعضی از عقب‌مانده‌ها تازه این فرهنگ را آورده‌اند در اینجا توسعه بدهند. اخیراً البته سر و صداها‌ی شان یک مقدار کمتر شده و دیگر چیزی ندارند بگویند. مثلاً آمریکا جامعه‌ی ایده‌آل است؟ فرانسه جامعه‌ی ایده‌آل است؟ انگلیس جامعه‌ی ایده‌آل است؟ اینها که ادعای خودشان، دیگر آخر آزادی و حقوق بشر هستند، چرا به نهایت درماندگی و دریده‌خویی رسیدند؟ برای دیگران درنده و برای خودشان درمانده شده‌اند!

غربی‌ها به جای استقلال، یک داروی تقلبی دیگر به جامعه تزریق می‌کنند

وقتی که شما به جای استقلال، یک داروی تقلبی یا یک مسکن قلبی به جامعه تزریق کردید چه اتفاقی می‌افتد؟ من می‌توانم حتی در برخی کتاب‌های مدرسه، این را به شما نشان بدهم، یعنی در کتاب‌های مدرسه هم ردپاهای این داروی تقلبی هست که به جای استقلال به خورد جوان‌ها می‌دهند.

چرا رهبر انقلاب می‌فرماید که بعضی‌ها خبیثانه و عمداً از استقلال حرف نمی‌زنند؟ درحالی‌که همان‌ها تا دلت

بخواهد از آزادی حرف می‌زنند و برایش بال‌بال می‌زنند! چرا؟ چون این کار، برای صهیونیست‌ها و طواغیتِ بین‌الملل، نان دارد. باور می‌کنید آمریکا خرج می‌کند برای اینکه شما در این کشور از مفاهیمی مثل آزادی حرف بزنید و خرج می‌کند که شما از کتاب‌های درسی‌تان قصه‌ شخصیت‌های مستقلی مثل شهید فهمیده را حذف کنید.

آزادی که در واقع بخشی از استقلال است؛ چرا نمی‌گذاری ما از استقلال حرف بزنیم؟ ما پای این استقلال خون داده‌ایم. چون این کار برای آنها نان دارد؛ مثلاً با توجه به سند ۲۰۳۰ نتیجه می‌گیرند که دانش‌آموزها را نباید کنار مزار شهدا ببرید و این را ممنوع می‌کنند، یک جاهایی هم بخشنامه کردند که دیگر دانش‌آموز را به مزار شهدا نبرید. البته این در سند ۲۰۳۰ تصریح نشده اما این طور نتیجه گرفتند و در بعضی از شهرها هم اجرا کردند. اینکه بچه‌ها را به محل شهادت شهدا و مثلاً اردوی راهیان نور نمی‌برند اما ده‌ها سرود درباره‌ «آزادی» برایشان می‌خوانند.

مشکل اول این است که ما نتوانسته‌ایم حقیقت دین را به مردم منتقل کنیم

پس ما دو تا مشکل داریم، یک مشکل این است که خودمان نمی‌توانیم حقیقت دین را و آن بخش زیبا و برجسته دین را منتقل کنیم؛ همان بخشی که اگر درست منتقل بشود، دل از همه اهل عالم می‌برد؛ حتی اگر مسلمان نباشند. شما به هرکسی در عالم بگویید که دین اصلش دنبال استقلال تو است، یعنی اینکه اسیر کسی نباشی، خودت برای خودت تعیین تکلیف بکنی و... اصل ارزش در دین ما همین است، آخر ارزش در دین ما این است.... او طبیعتاً می‌گوید «بارک‌الله» من این را در اقصی نقاط عالم، با انواع و اقسام آدم‌های پرت و پلا یا آدم‌های بسیار هوشیار، امتحان کرده‌ام.

گاهی اوقات که این طرف و آن طرف دنیا این طوری صحبت می‌کنم، برخی از اندیشمندان جهان می‌گویند: «این چیزی که تو می‌گویی که دین نیست!» می‌گویم: پس تو فکر کردی دین چیست؟ آیا دین آن چیزی است که در قرون وسطی بود؟ یک مشت عقاید مزخرف غیرعقلانی‌ای که فقط می‌گوید «تو اینها را تقدیس کن و حرف هم نزن»؟! می‌گویم دین اصلش همین است.

مشکل دوم این است که دشمنان ما با حرف‌های قلبی، مردم را فریب داده‌اند

از یک طرف، ما خوب دین را عرضه نکرده‌ایم و آن وجه انسانی دین را خوب ارائه نداده‌ایم، و از طرف دیگر، دشمنان ما هم یک حرف‌های قلبی‌ای زده‌اند که هرکسی دلش برای انسانیت می‌تپید، فریب این حرف‌های قلبی را خورد و رفت آن دارو را مصرف کرد. لذا رسیدیم به این وضعیتی که الان هست.

آیا راه حل برای رفع این دوتا مشکل وجود دارد؟ بله. یک جمله از حضرت امام (ره) بخوانم که ایشان خطاب به حوزه علمیه این حرف را زدند و البته حوزه علمیه زیاد اجرا نکرد! (می‌خواهم بگویم علتش چیست که برخی از شما مخاطبین، می‌گویید چرا این بحث‌ها برای ما جدید است و ما تا به حال نشنیده بودیم؟)

حضرت امام حدوداً در آخرین سال حیات عمر شریف‌شان، این را فرموده‌اند (در تیرماه ۱۳۶۷) یعنی این کلمات مربوط است به بعد از جنگ و پذیرش قطعنامه و جام زهر که در این دوره، ایشان دیگر سخنرانی عمومی نداشتند و فقط چند تا بیانیه فوق‌العاده مهم صادر کردند، که توضیح بدهند «حالا بعد از جنگ، باید چه کار کنیم؟»

امام (ره): اگر با جوان‌ها خوب برخورد نکنید، به دام لیبرال‌ها می‌افتند

ایشان در بخشی از بیانیه‌ای که در سالگرد کشتار خونین مکه صادر کردند، چنین می‌فرمایند: «علما و روحانیون ان شاء الله به همه ابعاد و جوانب مسئولیت خود آشنا هستند، ولی از باب تذکر و تأکید عرض می‌کنم...» (صحیفه امام/ ج ۲۱/ ص ۹۸) ایشان توضیح می‌دهند که جوان‌ها امروز در مسائل دینی اظهار نظر می‌کنند، با جوان‌ها خوب برخورد نکنید، اگر با جوان‌ها خوب برخورد نکنید چه می‌شود؟ اینها به دامن لیبرال‌ها می‌افتند. لیبرال‌ها چه کسانی هستند؟ همان‌هایی که الگوی تقلبی انسان‌گرایی و ارزش انسان را به جامعه ارائه می‌دهند!

بعد می‌فرماید: «در غیر این صورت خدای نکرده به دام لیبرال‌ها و ملی‌گراها یا چپ و منافقین می‌افتند، و گناه این کمتر از التقاط نیست» (همان) التقاط یعنی چه؟ یعنی همان مکتبی که تروریست درست می‌کرد، هفده هزار نفر شهید روی دست‌مان گذاشت. به این می‌گفتند «التقاط» آن وقت حضرت امام می‌فرمود: اگر جوان‌های ما جذب فرهنگ لیبرالی بشوند، خطرش از آن کمتر نیست.

ایشان می‌فرماید: «فرهنگ دانشگاه‌ها و مراکز غیرحوزه‌ای به صورتی است که با تجربه و لمس واقعیت‌ها بیشتر عادت کرده است تا فرهنگ نظری و فلسفی.» (همان) یعنی فرهنگ نظری و فلسفی، مال حوزه است، فرهنگ تجربی و واقع‌گرایی، مال دانشگاه است. حوزه معمولاً چطوری دربارهٔ دین، بحث می‌کند؟ با مباحث نظری. دانشگاه از مسائل اجتماعی و انسانی چطوری صحبت می‌کند؟ به صورت واقعی و تجربی.

اینکه خیلی‌ها دین‌گریزی دارند، به خاطر اشکال در ادبیات ما طلبه‌هاست که واقع‌گرایانه از دین تحلیل نمی‌کنیم

در اینجا حضرت امام خیلی روشن می‌فرماید: «باید با تلفیق این دو فرهنگ و کم‌کردن فاصله‌ها، حوزه و دانشگاه در هم ذوب شوند تا میدان برای گسترش و بسط معارف اسلام وسیع‌تر گردد» (همان) یعنی ادبیات حوزه، باید یک‌کمی واقع‌بینانه‌تر بشود. دقت کنید که حضرت امام (ره) این مطلب مهم را در سال ۱۳۶۷ بیان کردند.

چرا خیلی‌ها دین‌گریزی دارند؟ اشکال در ادبیات ما طلبه‌ها است. واقع‌بینانه، واقع‌گرایانه از دین تحلیل نمی‌کنیم،

انسان‌گرایانه و انسان مدارانه و بر مدار منفعت انسان در این دنیا از دین تحلیل نمی‌کنیم.

حالا اجازه بدهید من از یک نابغه تاریخ اسلام یعنی «شهید صدر» مطلبی را به شما بگویم. شهید والامقام سید محمد باقر صدر تنها شهیدی است که حضرت امام سه روز برای او عزای عمومی اعلام کرد، برای هر شهید دیگری امام یک روز عزای عمومی اعلام کرد. ایشان در سال ۱۳۴۸ یعنی حدود ده سال قبل از انقلاب این مطلب را بیان فرموده است که بنده چند جمله ایشان را برای شما قرائت می‌کنم:

ایشان درباره شیوه تبیین اسلام به عنوان نظامی جامع و در برگیرنده همه عرصه‌های زندگی، توضیح می‌دهد و می‌فرماید که ما باید اسلام را به عنوان برنامه‌ای برای اصلاح زندگی امروز معرفی کنیم و به قیامت واگذار نکنیم. باید طرح اسلام را با سایر اندیشه‌ها و طرح‌ها مقایسه کرده و به مسلمانان نشان بدهیم که اسلام تنها راهی است که زندگی واقعی را برای انسان فراهم می‌کند.

شهید صدر: امروز باید اسلام را با واقعیت زندگی تطبیق داد؛ با وعدهٔ بهشت و جهنم نمی‌شود مردم را دین‌دار کرد

ایشان می‌فرماید: «امروز دیگر مسئلهٔ بهشت و جهنم برای بیشتر مردم اهمیتی ندارد، چون انسان امروزی مادی‌گرایانه تربیت می‌شود، مادی‌گرایانه رشد می‌کند، بر اساس اعداد و ارقام محسوس و قابل شمارش بزرگ می‌شود، براساس منطقِ «سیلی نقد به از حل‌وای نسبه» زندگی می‌کند، بنابراین روش تربیتی و الگوهای رفتاری وی باعث می‌شود که اندیشهٔ بهشت و جهنم نزد او بی‌فروغ شود و در او انگیزه‌ای ایجاد نکند.»

ایشان توضیح می‌دهد که با مسائل اعتقادی نمی‌شود انسان‌ها را تربیت کرد، همین روشی که الان آموزش و پرورش ما دارد. می‌فرماید شاید عقلاً به آن باور داشته باشد، باور دارد بهشت و جهنم هست، اما این اندیشه احساسات او را تحریک نمی‌کند. از این مهم‌تر اینکه ایشان می‌فرماید: «اینکه مسلمانان صدر اسلام جان‌شان را فدای اسلام می‌کردند و در راه اسلام از خودگذشتگی می‌نمودند و در این مسیر از هم پیشی می‌گرفتند بخاطر بهشت و جهنم نبود، بلکه بخاطر این بود که به اسلام عشق می‌ورزیدند و می‌دیدند جاهل بودند اسلام آنها را عالم کرد، پراکنده

بودند اسلام آنها را یک پارچه کرد، سرگردان بودند اسلام آمد هدایت شان کرد، فقیر بودند اسلام آمد سیرشان کرد» یعنی فواید مادی دین را دیدند. در صدر اسلام هم پیامبر اکرم (ص) با قیامت، مردم را به دین دعوت نکرد، بلکه فواید اجتماعی دین را نشان داد.

بعد می‌فرماید: «برای این اسلام خودشان را وقف کردند و جان دادند. بنابراین به ناچار باید دو اقدام انجام دهیم، یک: وقتی به تاجری یا زن فقیری دستورات اسلامی را می‌گوییم، در کنارش به او بگوییم که اگر در این راه استقامت کنی، اسلام این سختی‌ها را برای تو به رفاه و خوشبختی بدل می‌سازد، نه بعد از مرگ. چون این انسان در عالم حس و جهان مادی زندگی کرده است، این سخن که فقط بعد از مرگ، دین برای تو خوشبختی می‌آورد هیچ زمان کافی و مؤثر نخواهد بود؛ حتی در زمان خود پیامبر (ص). بلکه به انسان می‌گوییم تو امروز سختی‌های دین‌داری را بپذیر و همین فردا اسلام راه خوشبختی را در مقابل تو باز می‌کند.» (سخنرانی شهید صدر / ۲ اسفند ۱۳۴۸ شمسی)

حضرت امام (ره) در آن کلام فوق، فرمود: یک‌کمی از آن مسائل نظری و فلسفی بیابید پایین، و به طوری واقعی از دین با مردم صحبت کنید... شهید صدر هم در این بیانات

خود که برای سال ۱۳۴۸ یعنی بیست سال قبل از کلام امام(ره) است، می‌فرماید که امروز باید اسلام را با واقعیت زندگی تطبیق داد و به مردم گفت که اسلام همین الان، راه خوشبختی در زندگی را مقابل شما باز می‌کند.

اگر تعلیماتی دینی ما درست بود، مردم به آدم بی‌دین می‌گفتند «کم‌عقل»

اگر ما این کار را کرده بودیم، می‌دانید چه می‌شد؟ اگر کسی بی‌دینی می‌کرد همه به او می‌گفتند «چه آدم کم‌عقلی است!» الان اگر کسی ماسک نزند و برود در یک محیط عمومی سرفه کند و عطسه کند، همه به او می‌گویند «آی، چه کار داری می‌کنی؟ خب ماسک بزن، چرا این جوری آمدی؟ یک کسی به او ماسک بدهد...» چون یک مسئله کاملاً واقعی است. ولی الان اگر کسی حجاب نداشته باشد کسی یک مسئله واقعی نمی‌داند، هنوز در هواپیما می‌گویند ارزش‌های اخلاقی جامعه اسلامی را رعایت کنید، حجاب را رعایت کنید! آن وقت رئیس‌جمهور قبلی ما، با یک تعابیری، حجاب را مسخره می‌کرد و رأی می‌آورد. چون حجاب یک مسئله صرفاً ارزشی تلقی شده است نه یک مسئله واقعی.

الان یک کسی بی دینی می کند به او نمی گویند «این از نظر روحی بیمار است» نمی گویند این عقل ندارد، برای چه؟ چون تعلیمات دینی ما غلط است. بعد یک عده ای هم آمدند به ما و شما گفتند «اینها نیروهای ارزشی هستند!» می دانید منظورشان چیست؟ می خواهند بگویند که شما ارزشی هستید ولی ما واقع بین هستیم. همان جریان نماینده فرهنگ غرب، آمده است و می گوید «ما واقع بین هستیم اینها نیروهای ارزشی هستند!» و بعد هم اسم این نیروهای ارزشی را گذاشتند «اصول گرا» و اسم خودشان را گذاشتند «اصلاح طلب». یک دعوای مسخره راه انداختند و خیلی ها را فریب دادند.

منظورشان از اصول گرا چیست؟ می گویند: اینها یک سری ارزش ها دارند مثل «معاد و خدا و ولایت و یک سری مفاهیم بالا...» می خواهند همه چیز را فدای آن کنند، ولی ما واقع بین هستیم. درحالی که این دروغ محض است. البته این دروغ محض هم می گیرد چون ادبیات حوزه ای ها به قول حضرت امام نزدیک به ادبیات دانشگاه نشده است.

رهبر انقلاب: فواید عینی ولایت‌فقیه را برای مردم توضیح

بدهید

مقام معظم رهبری در سال ۱۳۶۷ یعنی حدود ده سال بعد از آن کلام امام(ره) در دیدار با اعضای مجلس خبرگان این مطلب را بیان فرمودند: «اگر کسی می‌خواهد واقعاً نقش مردم؛ نقش عینی، عملی، حسّاس باشد و مسأله ولایت‌فقیه یک مسأله حقیقتاً مردمی و حکومت الهی توأم بشود با جنبه مردمی باشد، باید... برای مردم تبیین کند، برای مردم بیان کند جاذبه‌ها را، چیزهایی که مردم را به شوق می‌آورد، همچنانی که ما برای حج مردم را تشویق می‌کنیم، ترغیب می‌کنیم، تبیین می‌کنیم، احکام حج را می‌گوییم، فلسفه حج را می‌گوییم خیلی از غیرمعتقدین به حج را وادار به حج رفتن می‌کنیم، معتقد به حج رفتن می‌کنیم. (بیانات در دیدار اعضای مجلس خبرگان ۱۳۷۶/۱۱/۱۵ - برگرفته از کتاب: ولایت‌فقیه کانون عزت و افتخار، ج ۴، ص ۲۴۲)

خلاصه کلام ایشان را عرض کنم؛ می‌فرماید: در مسئله نماز و مسئله زکات هم فواید اینها را تشریح می‌کنیم و تبیین می‌کنیم که مردم وارد می‌شوند... وقتی که شما می‌خواهید

یک‌کسی را دعوت بکنید، فواید عینی آن را توضیح می‌دهید. ولایت فقیه را هم همین‌جوری توضیح بدهید.

صدها کتاب برای اثبات حقانیت ولایت فقیه داریم اما در بیان «آثار اجتماعی ولایت فقیه» کتاب نداریم

می‌دانید چرا ولایت فقیه در این کشور غریب است؟ صدها کتاب دربارهٔ ولایت فقیه نوشته شده است که حقانیت ولایت فقیه را اثبات می‌کند ولی الان که بیش از ده سال از این فرمایش رهبر انقلاب می‌گذرد که فرمود «آثار ولایت فقیه را توضیح بدهید، نمی‌خواهد مبانی‌اش را توضیح بدهید...» هنوز یک‌دانه کتاب دربارهٔ ولایت فقیه نداریم که بگوید «آثار اجتماعی ولایت فقیه چیست؟» چون ادبیات حوزه، ادبیات پرداختن به واقعیات و پرداختن به آثار نیست، ادبیات پرداختن به مبانی است. لذا یک فاصله‌ای ایجاد می‌شود. اصلاً عاشق ولایت فقیه شدن، دین هم نمی‌خواهد، مال هر دینی طرف باشد، اگر فواید و کارکرد ولایت فقیه به صورت عقلانی توضیح داده بشود، بی‌دین‌ها بلکه ضد‌دین‌ها هم به آن علاقه‌مند می‌شوند. منتها می‌دانید این در ادبیات حوزه نیست که این‌جوری توضیح بدهد.

رهبر انقلاب در ادامه کلام فوق می‌فرماید: «بسم‌الله اینجا جای نقش مردم است، وارد بشوند در این میدان، زیبایی‌های این مسئله را از نظر عقل بشر و منطق بشری تبیین کنند...» یک کتاب ولایت‌فقیه بیاورید که در آن آیه قرآن نیاورده باشد، در آن روایت نیاورده باشد، در آن مسائل عقیدتی و احکام نیاورده باشد، بلکه صرفاً از نظر عقل بشری توضیح بدهد. البته خیلی از علما اینها را بلد هستند اما دأب حوزه این نیست و در حوزه به این دانش نمی‌گویند، لذا این جوری کتاب نوشته نمی‌شود.

شهید صدر چه فرمود: گفت به قبر و قیامت و معاد واگذار نکن، سراغ مبدأ و معاد نرو، بگو دین امروز در زندگی‌ات چه کارکردی دارد؟ مقام معظم رهبری هم فرمود که بگویید مثلاً ولایت‌فقیه چه کارکردی امروز در زندگی مردم دارد؟ مردم این جوری حرکت می‌کنند. بعد خودشان توضیح می‌دهند و می‌فرمایند: امروز در دنیا در دموکراسی‌ترین کشورهای جهان یعنی کشورهایی که با همین دموکراسی غربی دارند اداره می‌شوند، مثل کشور آمریکا، نقش مردم و حضور مردم در اداره کشور و هدایت کشور به قدر ایران نیست... اگر می‌خواهید بدانید، هست کتاب‌هایی و گزارش‌های بسیار روشن و روشن‌گری از آنچه که در انتخاب‌های حزبی

در دنیای دموکراسی امروز دارد می‌گذرد، در همین دنیای دموکراسی غرب، تا ببینید آنجا واقعاً مردم نقشی دارند یا نه؟

اینها یعنی اینکه بروید واقع بینانه فرق دموکراسی و ولایت فقیه را بگویید، اصلاً به دین چه کار دارید؟ دین به این معنا که فقط اعتقادات و فقط مبانی را بخواهید برای مردم بگویید و فقط آثار قیامتی آن را بخواهید بگویید.

ما می‌خواهیم کشورمان اصلاً بدون بحث دین، الگوی آزادی و انسانیت در جهان قرار بگیرد. شما الان اگر بهترین واکسن را تولید بکنید که اثرش قطعی باشد، همه دنیا از شما می‌خرند، کاری ندارند به اینکه شما مذهبی هستی، ریش گذاشتی یا نگذاشتی و... بنده عرض می‌کنم که استقلال از نظر روحی برای انسان لازم است، از نظر اجتماعی برای یک جامعه لازم است. این را ما باید چگونه تبیین کنیم؟ مثلاً از نظر فردی، به صورت روانشناسانه بیان کنیم که اگر کسی روحیه استقلال طلبی نداشته باشد، دچار روان‌پریشی است.

حالا دین چه کار می‌کند؟ دین از نظر روانی، تو را به یک تعادل می‌رساند. شب‌های بعد، این را توضیح خواهیم داد. می‌خواهیم راه رسیدن به استقلال را از نظر روانشناسی

باهم صحبت کنیم، و قرآن و قیامت را در این بحث، به فرموده شهید صدر و به فرموده مقام معظم رهبری و به فرموده امام، کنار بگذاریم.

حرف دینی‌ای که فایده دنیایی نداشته باشد نداریم

چرا باید دین در جامعه ما غریب باشد؟ شهید صدر سال ۱۳۴۸ یعنی حدود پنجاه سال پیش می‌فرماید: دین را باید آثار واقعی دنیایی‌اش را برای مردم توضیح بدهید تا جذب بشوند.... حُب الان ما سر چه چیزی داریم جوش می‌زنیم؟ می‌گوییم این تورم نباید باشد، کارخانه‌ها نباید تعطیل باشد، مردم باید در رفاه زندگی کنند، اینها شاخص دین‌داری و حسینی بودن در جامعه است. غربی‌ها نباید به ما زور بگویند، ما باید از امتیازات مان در منطقه و جهان استفاده کنیم، دیگر چه می‌گویید؟ حرف دیگری نداریم بزنیم، حرف ما همین است. نماز و روزه و حجاب را هم می‌گفتیم، در واقع آنها هم برای رسیدن به همین جا است و این مسائل هم برای رسیدن به آنجا است. اینها لازم و ملزوم همدیگر هستند؛ ما حرف دینی‌ای که فایده دنیایی نداشته باشد نداریم. یک روزی ما به اینجا خواهیم رسید.

برخی از رسانه‌های دروغ‌پرداز که بنده به آنها می‌گویم «بی‌بی‌سی‌چی‌های خبیث» سعی می‌کنند در جامعه اختلاف‌افکنی کنند. یکی از اختلافات دروغینی که انداختند این است که می‌گویند: «یک عده‌ای دنبال واقعیت‌های اجتماعی هستند و به دین کاری ندارند و یک عده‌ای هم دنبال دین هستند (به عنوان فرمان‌های خدا) و به واقعیت‌های اجتماعی توجه نمی‌کنند!» در حالی که اصلاً دین به ما گفته است به واقعیت‌های اجتماعی توجه کنید، چرا دروغ می‌گویید؟!

اصلاً هرکسی دنبال واقعیت‌های اجتماعی و منافع مردم باشد، ما با او هیچ اختلافی نداریم. اینکه می‌گوییم باید به سمت استقلال برویم، این یک حرف انسانی است، همان قدر که حرف دینی است. ما می‌گوییم استقلال مهم‌تر از آزادی است و این یک تجربه بشری است و البته نگاه دینی هم این را اقتضا می‌کند. ما می‌خواهیم خودمان را نجات بدهیم، ما دنبال منافع حقیقی انسان‌ها هستیم، ما نمی‌خواهیم درمانده بشویم، ما می‌خواهیم بهترین زندگی را داشته باشیم. امام حسین (ع) شهید شد که ما بهترین زندگی را داشته باشیم، شهدا همه دنبال همین بودند.

جامعه ما به یک نهضت رفع سوءتفاهم نیاز دارد تا مردم بدانند اصلاً دین دنبال چیست؟

بنده پیشنهادم به طور مشخص، این است که بیایید در این دور جدید از دولت، در این فضای جدید سیاسی در کشور یک نهضت رفع سوءتفاهم در کشور برقرار کنیم. ارزشمندترین انسان کیست؟ کسی که بیشترین شکوفایی را در استعداد‌های جوان‌ها ایجاد بکند، بیشترین شکوفایی را در اقتصاد جامعه ایجاد بکند، بیشترین بهره‌وری را در زندگی مردم و در کار مردم ایجاد بکند. یک دانه بیکار باقی نگذارد. اینها که بحث ارزشی نیست، اینها واقعیت جامعه است.

بعضی‌ها به دروغ، ملت را به دو قسمت ارزشی و غیرارزشی تقسیم کردند، اصلاً «ارزشی» یعنی چه؟ اینجا بحث تعالی روح انسان است، بحث شکوفایی انسان است، بحث منافع حداکثری برای جامعه است، بحث این است که انسان قدرتمند بشود. منتها آنها نمی‌گذارند که این صداها به مردم برسد.

جامعه ما به یک نهضت رفع سوءتفاهم نیاز دارد برای اینکه مردم بدانند اصلاً دین دنبال چیست؟ دنبال تعالی جامعه، دنبال تعالی و شکوفایی‌ای که اگر ضد دین‌ها هم بشنوند، می‌گویند «خُب این که خیلی خوب است، باید برویم به

این سمت!» دین همین را می‌خواهد. «وَمَنْ يَزْعُبْ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ» (بقره/۱۳۰) می‌فرماید: چه کسی از دین فاصله می‌گیرد به جز آدم نادان!

ما الان در این شب‌ها دنبال چی هستیم؟ دنبال آن شکوهی که در قلب انسان پدید می‌آید، لذتی که از احساس عزت می‌برد. و خدا تنها کسی است که به انسانیت تو، به آزادی تو، به استقلال تو اهمیت می‌دهد. فرم دستورات دینی هم یک جوری است که تو را به اوج این استقلال برساند، ارزش انسان بودن تو، ارزش مستقل بودن تو حتی ضمن بندگی خدا حفظ خواهد شد.

چرا امام حسین(ع) شب عاشورا به یارانش فرمود بروید؟ برای اینکه یارانش آزادانه تصمیم به ماندن بگیرند

شما اگر حقوق بشر می‌خواهی، بیا ببرمت کربلا! چرا امام حسین(ع) شب عاشورا به یارانش فرمود بروید؟ قبلش این سخنرانی را کرد، فرمود: ما اهل بیت بر خودمان حرام می‌دانیم کسی را فریب بدهیم. من فردا کشته می‌شوم، بودن یا نبودن شما هم برای من فرقی نمی‌کند، برای اینکه آنها یک وقت تحت تأثیر مسائل عاطفی قرار نگیرند، جوّ گیر نشوند، فرمود من از شما راضی هستم، اگر می‌خواهید

یک وقت به خاطر دل من و به دست آوردن دل من اینجا
 بمانید، من از شما راضی هستم، بلند شوید بروید...
 (اللهورف / ص ۹۰)

چرا امام حسین (ع) این را فرمود؟ چون به آزادی معتقد
 است، چون به اغوا کردن حتی با تبلیغات و جنگ روانی
 هم معتقد نیست. آن کسانی که با جنگ روانی می‌خواهند
 مردم را تحت تأثیر قرار بدهند، ضد حسین هستند، اینها
 بویی از مرام حسین نبرده‌اند. کاملاً شفاف، فرمود ببینید:
 اینها فردا من را می‌کشند، محاصره قطعی است من هم
 کوتاه نمی‌آیم. حالا شما خودتان می‌دانید.

ولایت‌مداری یعنی این! آن احمق‌هایی که وقتی مفهوم
 ولایت را می‌شنوند می‌گویند «ما قیّم نمی‌خواهیم، ما یتیم و
 صغیر و نیستیم که یکی سرپرست ما باشد...» سرپرست در
 اسلام یعنی حسین (ع)، ولایت یعنی حسین (ع)، به یارانش
 که به یاری آنها احتیاج دارد، می‌فرماید احتیاج ندارم بلند
 شوید بروید. که اگر ماندند، خودشان مانده باشند!

وقتی به مفهوم ولایت می‌رسند می‌گویند «ما یتیم و
 حقیر و فقیر نیستیم که قیّم بخواهیم!» چه کسی ولایت
 را این‌جوری برای‌تان توضیح داده است؟ ولایت طوری

آزادی و استقلال انسان‌ها را رعایت می‌کند که عمراً در غرب یک‌دوره به آزادی و استقلال انسان‌ها در کشورهای خودشان این‌طوری احترام بگذارند. ابا عبدالله الحسین یک‌جوری آن‌شب صحبت کرد که هیچ‌کس تحت تأثیر جو روانی برای ماندن قرار نگیرد. حتی بعضاً تک‌تک با ایشان صحبت کرد. اصحاب حسین چرا کهکشانی هستند؟ چرا آسمانی هستند؟ چرا هیچ‌کسی به‌گرد پای اصحاب حسین نمی‌رسد؟ چون خودشان خواستند بمانند؛ کسی آنها را مجبور نکرد، خودشان مستقلانه تصمیم گرفتند.

ولایت تا این حد، استقلال آدم‌ها را رعایت می‌کند! یک چنین توضیحی برای مسئله ولایت در فرانسه، در انگلستان، در آمریکا بین همه هوشمندان عالم، عالی‌ترین تعریف از رابطه یک مدیر با زیردستان خودش است، عالی‌ترین صورت رعایت حقوق بشر است، عالی‌ترین نمونه در جهان امروز ما برای رعایت آزادی است. عالی‌ترین مثال امانیستی برای رعایت ارزش یک انسان است.

ما هنوز شعارهای حسینی مان را جهانی نکرده‌ایم، والا این شعارهای حسینی جهان را خواهد گرفت و امام حسین (ع) دل‌ها را فتح خواهد کرد. همه آنهایی که یک‌کمی با مفهوم آزادی آشنا شدند، اینجا می‌آیند و با اصل آزادی آشنا

می‌شوند. همهٔ آن کسانی که با مفهوم استقلال یک‌کمی آشنا شدند، با اصل ارزش‌گذاری برای استقلال انسان‌ها، همین‌جا آشنا می‌شوند؛ اصلش اینجاست.

جلسه پنجم |

مراحل رسیدن انسان به استقلال

تمام دین برنامه‌ای است برای رهایی و رسیدن ما به استقلال
«ایمان به غیب» اسم رمز استقلال انسان است
هفت مرحله‌ای که ما را به اوج استقلال می‌رساند

• مراحل رسیدن انسان به استقلال

در شب‌های قبل، درباره اهمیت استقلال باهم گفتگو کردیم
و برخی چالش‌های سر راه تقویت روحیه استقلال طلبی
در فرد و جامعه را باهم بررسی کردیم. هم دین را به
استقلال و استقلال طلبی و پرورش روحیه استقلال طلبی و
مستقل سازی انسان تفسیر کردیم و هم دیدیم که در خارج

از دین، چگونه انسان را به بردگی و ضعف سوق می‌دهند؛ هرچه غیر دین است. اما در این جلسه در یک جمع‌بندی مختصر، مراحل رسیدن به استقلال و اوج استقلال را عرض می‌کنم تا یک جمع‌بندی‌ای از بحث استقلال باشد. در شب‌های آینده هم می‌خواهیم به بحث‌های دیگری بپردازیم، البته بحث متفاوتی با بحث استقلال نیست، می‌خواهیم ببینیم «طرح اساسی دین برای اینکه ما را مستقل بار بیاورد» چیست؟ دربارهٔ این طرح دین، از جلسهٔ بعد شروع می‌کنیم به بحث و گفتگو.

در مطلبی که این جلسه می‌خواهم ارائه بدهم، مباحث گذشته هم یک مقدار منسجم‌تر و البته تکمیل‌تر می‌شوند. شما حرف‌های گذشته را در قالب «مراحل رسیدن انسان به استقلال» و اهداف و آثار آن، خواهید دید و می‌توانید ذهن خودتان را دربارهٔ مسیر استقلال طلبی انسان مرتب کنید.

• مرحلهٔ اول: «تفکر»

استقلال طلبی را با اندیشیدن باید شروع کرد

حرکت انسان به سوی استقلال، از «اندیشه» آغاز می‌شود؛ یعنی از اندیشیدن، از تفکر، از تحلیل کردن اوضاع و شرایط روحی و از تحلیل کردن اوضاع و شرایط اجتماعی

و آن چیزی که در جهان ما جاری است. پس مرحله اول برای استقلال طلبی «تفکر» است و استقلال طلبی را با اندیشیدن باید شروع کرد.

در چه چیزهایی باید اندیشه کنیم؟ الهی که این حرف‌ها اگر حرف درستی است در آموزش و پرورش ما جاری بشود، در مساجد ما و منابر ما جاری بشود و این قدر ما شاهد دین‌گریزی نباشیم. خیلی بد است که این همه دین‌گریزی در جامعه باشد. بی‌تردید اولاً تقصیر، متوجه تعلیم و تربیت دینی ما است، که توسط حوزه و ارکان مختلف فرهنگی و آموزشی نظام دارد این تبلیغ و تعلیم دین صورت می‌گیرد؛ با همه ضعف‌هایی که دارد. ان شاء الله این ضعف‌ها برطرف بشود، جلسه قبل، یک مقدار در این باره صحبت کردیم.

درباره چه چیزهایی باید بیندیشیم؟ ۱. درباره اینکه من فطرتاً چقدر استقلال طلب هستم؟

خب ما اگر بخواهیم این ضعف‌ها را برطرف کنیم، نقطه عزیمت مان کجاست؟ درباره چه چیزهایی باید تفکر کنیم؟ یک: تفکر کنیم که ما چقدر انسان‌های استقلال طلبی هستیم؟ آدم اگر فکر نکند یادش نمی‌افتد، در وجود خودش کشف نمی‌کند، به خودآگاهی نمی‌رسد که

استقلال برایش چقدر اهمیت دارد، یک دفعه‌ای بزه‌وار و برده‌وار یک عمر زندگی می‌کند، اصلاً یک بار بر نمی‌گردد خودش را ارزیابی کند که من برده هستم، من بنده‌وار دارم زندگی می‌کنم و زندگی‌ام مانند بزه‌ها شده است.

پس فکر کردن درباره‌ی اینکه اساساً من فطرتاً چقدر استقلال را دوست دارم، چقدر برایم ارزش دارد، قبل از اینکه از بیرون، به خورد یک کودک، یک نوجوان و یک انسان بدهند که «این اطلاعات را داشته باش» حتی اطلاعات درباره‌ی خدا و پیغمبر و معاد و خیلی چیزهای خوب دیگر، اول این روحیه‌ی استقلال‌طلبی را در او زنده کنند تا بتواند «لا إله» را بگوید، «لا إله» جزء اول ذکر توحیدی ما است، کسی که مایل نیست «لا إله» بگوید، «إلا الله» را اگر به او بگویید، از آن «الله» اش هم تنفر پیدا می‌کند.

۲. درباره‌ی اینکه انواع بی‌دینی‌ها چطور ما را به بردگی دعوت می‌کنند؟

پس درباره‌ی چه چیزی تفکر کنیم؟ اول درباره‌ی اینکه من اساساً چقدر استقلال را دوست دارم و واقعاً چقدر استقلال طلب هستم؟ یک موضوع دیگر برای تفکر این است که ببینیم انواع دعوت‌هایی که به بی‌دینی می‌شود،

انواع بی‌دینی‌ها، انواع مرام‌هایی که غیر از دین خالص و ناب هست، چطوری ما را دارند به انواع بردگی دعوت می‌کنند؟ چه کسی می‌تواند از تهاجم فرهنگی غرب، از تهاجم فکری غرب و از غرب‌زدگی نجات پیدا کند؟ کسی که بتواند تفسیر مکاتب الحادی غرب را این‌طوری ببیند که «اینها دعوت به بردگی نوین می‌کنند»

سوءتفاهمی که این روشن‌فکرهای غرب‌زده دچارش شده‌اند، برطرف کنید و به ایشان بگویید: «شما با شعاری مثل آزادی، با شعاری مثل حقوق بشر، با شعاری مثل دموکراسی، با شعاری مثل لیبرالیسم آن‌چنان که در غرب اتفاق افتاده و تجربه شده است به بردگی کشیده شده‌اید، و حالا شما با این شعارها دارید ما را به بردگی دعوت می‌کنید، البته یک بردگی نوین» اینها ما را به بردگی دعوت می‌کنند نه به بی‌دینی، اینها ما را به ضدانقلاب شدن و غیرانقلابی بودن دعوت نمی‌کنند، اینها ما را به بردگی دعوت می‌کنند.

یکی از سیاسیون ژورنالیست، حرف بسیار سخیفی گفته است، می‌گوید: «مقام معظم رهبری فرمودند که دولت بعدی باید دولت انقلابی باشد، پس غیرانقلابی‌ها چه کار کنند؟» خُ اصلاً انقلاب یعنی چه؟ بدبختی ما این است که چهل سال از انقلاب گذشته است اما دستگاه تعلیمی و

تبلیغی ما هنوز نتوانسته است انقلاب را ترجمه کند! انقلاب یعنی «من پای استقلال خودم ایستاده‌ام!» شعار اول انقلاب، استقلال بود. همان‌طور مقام معظم رهبری فرمود، بعضی‌ها سهواً و از سر غفلت و بعضی‌ها از روی خباثت، می‌خواهند استقلال را به دست فراموشی بسپارند (بیانات در اجتماع بزرگ مردم قم؛ ۷۹/۰۷/۱۴)

خیلی‌ها توجه ندارند که یک کسانی همیشه می‌خواهند ما را به بردگی بکشانند و ما باید مراقب باشیم. باید تفکر کنیم دربارهٔ اینکه مرام‌های دیگری که در زندگی به ما عرضه می‌شود (غیر از اسلام ناب) چگونه می‌خواهند ما را به بردگی بکشانند. این را موضوع تفکر خودمان قرار بدهیم.

۳. تفکر دربارهٔ اینکه «دین برنامه‌ای است برای آزادی و رهایی انسان»

موضوع سوم برای تفکرمان این است که ببینیم دین برنامه‌ای برای آزادی و رهایی انسان است، هرکسی که برداشت دیگری از دین داشته باشد، برداشتش غلط است. این کلماتی که به شما می‌گویند «دین برای ما دستوراتی طراحی کرده است برای رساندن به کمال، برای رساندن به سعادت، برای رساندن به فلاح، برای رساندن

به قرب خدا و...» ترجمه همه‌شان بلااستثنا این است که ما را برای مستقل بودن و خوب بودن می‌خواهد، و برای همین منظور، هدف‌گذاری کرده است.

دین ما را به سمت استقلال دارد سوق می‌دهد، اصلاً غیرمستقل‌ها راهی به سوی خدا ندارند، خدا خودش مستقل است، خدا خودش تک است. خدا موجود آویزان و وابسته و تحت‌تأثیر را قبول نمی‌کند، حتی خودش هم نمی‌خواهد آن طوری روی شما تأثیر بگذارد، مثلاً قیامتش را که می‌بینی، مخفی کرده است، به همین خاطر است. باید تفکر کنی!

همین‌که قرآن را بدون تفکر نمی‌شود فهمید، برای استقلال انسان است

چرا خداوند اول قرآن فرمود: «الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ» (بقره/۳) این غیب، اسم رمز استقلال تو است. می‌گوید این همه شما بر استقلال تأکید می‌کنی، استقلال کجای قرآن نوشته شده است؟ هیچ‌کجای قرآن، اسم دوازده امام را هم هیچ‌کجای قرآن ننوشته است، اسم حضرت زهرا(س) را هم هیچ‌کجای قرآن ننوشته است. اصلاً کی

گفته که قرآن را بدون تفکر بخوانی؟ کی گفته که قرآن را بدون تدبر بخوانی؟

اصلاً همین‌که قرآن را بدون تفکر نمی‌شود فهمید، این خودش علامت استقلال است، ارزش برایت قائل شده است. انسان موجود متفکری است. تفکر کنیم دربارهٔ اینکه فرمود: «الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ» خدایا، چرا ما را با دانش پیش نمی‌بری؟ چرا باید ایمان به غیب پیدا کنیم؟ خیلی چیزهای مهم را گذاشته‌ام پشت پردهٔ غیب؛ مثلاً جواب خودم به سؤال تو، حرف‌های خودم به تو در مقام هدایت تو، مجازات تو، پاداش تو، خوبی‌های خوبانی که می‌توانند برای تو درس‌آموز باشند، خیلی‌هایش را گذاشتم پشت پردهٔ غیب که تو اگر خوب شدی، خودت باشی که خوب شده‌ای و الا ارزش استقلال تو کجا باید مشخص بشود؟

برای خدا هیچ عبادتی مثل عبادت یک جوان به درگاه او نیست، به استقلال رسیدن جوان برای خدا قابل مباحثات است، به ملائکه می‌فرماید: ببینید، این بندهٔ مرا نگاه کنید... (إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يُبَاهِي بِالشَّابِّ الْعَابِدِ الْمَلَائِكَةَ، يَقُولُ: انظروا إلى عبدی! ترك شهوته من اجلي؛ كنز العمال / ج ۱۵ / ص ۷۷۶ / ح ۴۳۰۵۷)

تمام دین برنامه‌ای است برای رهایی

تمام دین برنامه‌ای است برای رهایی؛ رهایی از اسارت گرایش‌های کم‌ارزش خودت، رهایی از تشویق‌ها و تنبیه‌ها، رهایی از تمسخرها، رهایی از توهین‌ها، رهایی از منفعت‌های اندک. حتی اگر بخواهی وابسته به امام زمان بشوی، فکر نکن که ایشان همیشه تحویل می‌گیرد؛ چون با تحویل گرفتنش، تو را اسیر خودت می‌کند و استقلالت را از دست می‌دهی. همان‌طور که شب عاشورا، حسین (ع) به اصحابش فرمود «بروید» برای اینکه می‌خواست آنها مستقل باشند و روی پای خودشان بایستند.

پس یکی اینکه باید تفکر کنی که تو چقدر استقلال طلب هستی، تفکر کنی در اینکه زندگی بدون استقلال بدتر از مرگ است، این درس‌های اولیه امام حسین (ع) است. تفکر کنی درباره اینکه دیگران تو را به انواع بردگی و بردگی‌های نوین که می‌بینی دعوت می‌کنند، مثل همین نسخه تقلبی استقلال که اسمش را گذاشته‌اند آزادی، حقوق بشر، دموکراسی و از این جور کلماتی که در هیچ‌کجای جهان نتیجه نداده است. تفکر درباره آنانی که تو را به بردگی می‌کشند، به بردگی فکری و انواع بردگی‌های دیگر. تفکر درباره اینکه دین برنامه رهایی است.

پس مرحلهٔ اول برای استقلال طلبی «تفکر» است و برای تفکر هم سه موضوع اساسی را نام بردیم.

• مرحلهٔ دوم: دل بریدن از علاقه‌های وابسته‌کننده

مرحلهٔ دوم، دل بریدن علاقه‌ها است، حالا که فهمیدی دین برنامه‌ای برای استقلال است، با دین یا بدون دین، علاقه‌هایی که تو را وابسته می‌کند قطع کن، ترس‌هایی که تو را وابسته می‌کند و استقلال را می‌گیرد قطع کن، روی گرایش‌های خودت کار کن و بگو: من نباید علاقه‌ای داشته باشم که من را وابسته کند.

در مرحلهٔ بعدی، می‌روی روی قلب خودت کار می‌کنی؛ حالا چگونه باید روی قلب کار کرد؟ یک تمرین اساسی، یک راه اساسی هست که از فرداشب شروع می‌کنیم، همهٔ این اقدامات را در داخل آن راه اساسی خواهیم دید. مرحلهٔ دوم مرحلهٔ قطع کردن گرایش‌های درونی تو است. بالاخره هر علاقه‌ای شیرین است و تأمینش یک لذتی دارد، عیبی ندارد استفاده کن ولی یادت باشد وابسته‌ات نکند.

زندگی در واقع طی کردن مراحل است برای رهایی

به شما جوان‌ها عرض می‌کنم که ازدواج، لذت عاطفی ازدواج و لذت جنسی ازدواج، برای این نیست که تو در مسیر ازدواج قرار بگیری و بعد، به این لذت‌های عاطفی و جسمی وابسته بشوی. برای این است که ببینی خبری نیست و رها بشوی. اما همین برای بعضی‌ها می‌شود یک بحران! درحالی‌که باید می‌رسیدی به اینکه به خودت بگویی: «همین بود دیگر! حالا خلاص شو و دیگر فکرت را مشغولش نکن»

زندگی در واقع طی کردن مراحل است برای رهایی! به طور طبیعی اگر بخواهی رها بشوی، بخشی از این رهایی فقط در دوران پیری به سراغت می‌آید که دیگر آن موقع فایده ندارد. مهم این است که به صورت ارادی، این رهایی را پیدا بکنی. البته من نمی‌گویم این لذت‌ها را نبر، من نمی‌گویم به این منفعت‌ها نرس، اما طوری زندگی کن که خدا بفرماید: *ملائکة این بنده من به هر نعمتی رسید از آن رها شد، به او نعمات را بدهید. در روایات هست که خدا بعضی از بندگان را با نعمت ادب می‌کند. امیرالمؤمنین (ع) می‌فرماید «وَالْبَهَائِمُ لَا تَنْعُظُ إِلَّا بِالضَّرْبِ» (نهج البلاغه/نامه ۳۱)*

چهارپایان فقط با چوب و با کتک، درست می‌شوند. اما انسان شریف، با نعمت، ادب می‌شود و به رهایی می‌رسد. کم نبودند جوان‌های رزمنده‌ای که وقتی خاطرات‌شان را مرور کنید و در جزئیات زندگی آنها تحقیق کنید می‌بینید که آنها بعد از اینکه ازدواج می‌کنند عاشق شهادت می‌شوند. چرا؟ می‌گویند این مرحله را گذراندم. یکی از این جوان‌ها که به‌عنوان مدافع حرم به شهادت رسیده، قبل از ازدواج عشقش این بود ازدواج کند و دختردار بشود، و اسم دخترش را بگذارد کوثر. عشق خوبی بود، علاقه خوبی داشت اما اسیرش بود. ازدواج کرد و دختردار شد، می‌رفت سوریه و می‌آمد، هر بار در سوریه که بود، در گوشی خودش مشغول کودک خودش بود.

آخرین باری که رفته بود رفقاییش به او در فرودگاه گفتند «آقای فلانی، از کوثر چه خبر؟» چون می‌دانستند که اسیر کوثر است و زود دلش تنگ می‌شود. گفتند: نمی‌خواهی یک زنگ بزنی با دخترت صحبت کنی؟ در همان سفر آخر، به رفقاییش گفته بود که دیگر تمام شد، از کوثر گذشتم، توانستم بگذرم. لذتش را بردم و برایم تمام شد. و بعد هم رفت و به شهادت رسید. داستان زندگی این است، حرکت به سوی رهایی!

خدا قلع و قمع نمی‌کند، می‌گوید: چه چیزهایی را دوست داری؟ یا به تو می‌دهم، رها شو، یا از تو می‌گیرم، رها شو، یا به تو نمی‌دهم، رها شو، یعنی از آن دل بپُر. دل بپُر یعنی چه؟ یعنی به آن وابسته نباش، مستقل باش و از آن رها شو. نه اینکه دوست نداشته باش، دوست داشته باش اما مستقل باش.

پس مرحله دوم رهایی در دل است، مرحله اول، تفکر درباره رهایی و آن استقلال است، مرحله دوم این است که در دلت مستقل بشوی، وقتی در دلت مستقل بشوی، در دین به آن چه می‌گویند؟ «اخلاص»

• مرحله سوم: تقویت عزم و اراده

مرحله سوم چیست؟ در مرحله سوم باید چه کار کنیم؟
 مرحله سوم باید در اراده و عزم، قوی بشوی.

انسانی که استقلال طلب است، انسانِ عازم و با اراده‌ای است، تمرین کن اراده خودت را قوی کنی. نه اینکه خوبی‌ها را مدام دوست داشته باشی و بفهمی اما در مقام اراده، سست باشی. ببینید حضرت امام و استاد ایشان مرحوم شاه‌آبادی، برای عزم و اراده چه شأنی قائل هستند، باید تمرین کرد. برای تمرین عزم و اراده هم یک جمله‌ای بگویم؛ ساده‌اش

این است «از کم شروع کن ولی دائمی پای آن بایست» مثلاً یک نماز را سر وقت بخوان ولی پای آن بایست.

عزم و اراده با برنامه‌های مستمر به دست می‌آید

کل برنامه دین برای رساندن انسان به استقلال است، آن وقت اصلی‌ترین برنامه‌اش همین نماز است. بزرگان ما فرموده‌اند اگر می‌خواهید به جایی برسید، نماز را اول وقت بخوانید و پای آن بایستید. نماز اول وقت مهم‌ترین چیزی که نیاز دارد یک استقلال روحی است، استقلال از خیلی از علاقه‌ها و استقلال از خیلی از عوامل بیرونی، استقلال از خیلی از منافع! مستقل باش؛ چقدر این استقلال زیبا است.

این دل بریدن‌ها و رها کردن دل از علاقه‌ها، برای مستقل بودن دل، یک سری تمرین‌هایی دارد. مثلاً در مقام عزم و اراده شروع کن اراده خودت را نشان بده. ببینید شما دوست دارید رها بشوید، دوست دارید مستقل بشوید، رهایی در اندیشه شما جایگاه اصیل خودش را پیدا کرده است، از بردگی بدت می‌آید و از آن متنفر هستی و آن را هم می‌شناسی، ولی اینها کافی نیست. باید چه کار کنی؟ باید به اوج استقلال در مقام عمل برسی. بخواهی بروی سراغ

عمل یک چیزی اینجا وسط هست و آن هم اراده است، عزم است، این را باید تقویت کرد.

عزم و اراده با برنامه‌های مستمر به دست می‌آید، برنامه مستمری که هیچ‌کسی تشویقت نمی‌کند و اگر انجام ندهی هیچ‌کسی تنبیهت نمی‌کند.

درس خواندن برای امتحان، کسی را با اراده نمی‌کند بلکه موجب سستی اراده می‌شود

برنامه‌های مداومی که معمولاً در مدرسه و کارگاه و اداره‌ها وجود دارد به این صورت است که دیگران روی ما فشار می‌آورند که ما را کنترل کنند، ولی خاک بر سر این برنامه‌ها! اینها کسی را آدم نمی‌کند بلکه از آدمیت جدا می‌کند. درس خواندن برای امتحان، کسی را عازم و با اراده نمی‌کند بلکه درس خواندن برای امتحان موجب سستی اراده می‌شود. وقتی یک کس دیگری تو را وادار کرد به یک کاری، این یعنی تو نابود شدی. تمرین می‌کنند برای اینکه استقلال را از بین ببرند، یعنی تمرینت می‌دهند، تربیتت می‌کنند. من نمی‌دانم مدرسه چه جای امتحان است؟!

چرا به هر قیمتی می‌خواهی بچه را به درس خواندن وادار کنی؟ مدرسه چرا باید جای امتحان باشد در حالی که

روانشناسی، امتحان را رد کرده است، مطالعاتی انجام گرفته است که نشان می‌دهد امتحان، حافظه را از بین می‌برد، خلاقیت را از بین می‌برد، بنده چند سال پیش اینجا گزارش روانشناس‌ها را در این باره خواندم. مدرسه چه جای امتحان گرفتن است؟ خدایا می‌شود این انقلاب اسلامی ما در آموزش و پرورش هم نفوذ کند؟

یکی از مسئولین آموزش و پرورش چند سال پیش می‌گفت که ما حاضر هستیم امتحان را برداریم، اما اولیاء اجازه نمی‌دهند! می‌گویند: «از بچه من امتحان بگیر!» این حرف یعنی اینکه او را برّه و برده بار بیاور ولی هرطوری هست باید درس بخواند! پدر و مادر محترم، شما چرا این حرف را می‌زنید؟ به جای اینکه بگویید: بچه من را برده بار بیاور، حتی برده باهوش! چقدر این برده‌های باهوش به نفع استکبار جهانی هستند.

نگاه کنید این همه آدم باسواد در جهان هستند که مثل حمار دارند به طواغیت سواری می‌دهند! این تعبیر قرآن است که می‌فرماید: «كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَثْقَارًا» (جمعه/۵) مانند حماری که کتاب بارش کردند. این تعبیر برای علما و اندیشمندان است، یعنی دانشمندان حمار! این حمارهایی که باسواد هستند در انگلیس و

آمریکا می‌بینند که اینها دارند جنایت می‌کنند، می‌بینند که اینها داعش را درست می‌کنند و مردم را قتل عام می‌کنند، اما باز هم برای آنها بارکشی می‌کنند، خدمت می‌کنند و بردگی می‌کنند.

عزم و اراده با فشار از بیرون، به دست نمی‌آید

عزم و اراده خودت را قوی کن، عزم و اراده با فشار از بیرون به دست نمی‌آید، عزم و اراده با کارهایی که تحت فشار بیرونی انجام می‌دهی به دست نمی‌آید. نمی‌دانم واقعاً می‌شود این جور بشود که بگویند: «ما ساعت به شما اعلام نمی‌کنیم، غیبت هم نمی‌زنیم ولی خودتان باید ساعت هشت حضور داشته باشید، اگر کسی ساعت هشت نیاید تنبیه نمی‌کنیم و اگر هم کسی ساعت هشت بیاید تشویق هم نمی‌کنیم» بعد دانش‌آموزها یکی یکی تنبلی می‌کنند، یک روز می‌خوابد، یک روز بلند می‌شود، یک روز بلند نمی‌شود، امروز هم مثل روز تعطیل می‌ماند، فرقی نمی‌کند، همه‌اش فوق برنامه است. بعد مادرش می‌گوید «بالاخره چه کار می‌کنی پسرم؟ می‌روی یا نمی‌روی؟» حالا من نمی‌گویم از اول دبستان این‌طور بشود، ولی از اول دبیرستان لااقل این‌طور بشود.

این پیشنهاد را که الان دارم عرض می‌کنم برای اول دبستان نیست. امتحان برای از اول دبستان هست، چون بچه باید مؤدب بشود، یکی از دوستان سؤال فنی خوبی پرسیده بود، می‌گفت این استقلالی که شما می‌گویید با آن هفت‌سال دوم زندگی که بچه باید ادب یاد بگیرد و فرمان‌پذیر باشد چطور قابل جمع است؟ این طوری قابل جمع است که در آن هفت سال اول، شما با ادب و فرمان، او را تربیتش می‌کنی اما تشویق و تنبیه را فوری و عینی نمی‌کنی.

عزم چگونه به دست می‌آید؟ با برنامه‌ای که خودت برای خودت می‌نویسی و کسی اجبارت نمی‌کند

الان بعضی از مدرسه‌ها در تهران این کار را شروع کرده‌اند، می‌گویند: ما در مدرسه‌مان می‌گوییم «اینجا قانونش این است...» همین یک کلمه را می‌گوییم و دانش‌آموزان کلاس اول ابتدایی، این را می‌پذیرند، چون آنها خودبه‌خود نظم‌پذیر هستند، چرا این قدر تشویق و تنبیه می‌آوری؟ زیاد تشویق و تنبیه نیاور، کمش کن. بگذار مستقل بار بیاید، اینکه مستقل بار بیاید بهتر است، مستقل بار بیاید با اندکی مطالعه، دانشمند خواهد شد، مستقل بار نیاید هرچه به او یاد می‌دهی هم از حافظه‌اش خواهد پرید.

این «مدرک» چیست دیگر؟ این مدرک‌های مزخرف، استعداد‌های را نابود کرده است. البته الان در جهان، دیگر دارند مدرک را کنار می‌گذارند، کارفرما استعدادش را سنجش می‌کند و برایش حقوق تعیین می‌کند. در جهان دارد از مدرک، عبور می‌شود.

عزم چگونه به دست می‌آید؟ با برنامه‌ای که خودت برای خودت می‌نویسی، هیچ‌کسی اجبارت نمی‌کند. عزم این جووری بدست می‌آید. پس مرحله سوم، تقویت عزم و اراده است.

• مرحله چهارم: تنظیم رفتار

مرحله اول، تفکر بود. مرحله دوم تلاش برای رهایی از تعلقات، مرحله سوم، عزم و اراده و تقویت عزم و اراده بود. مرحله چهارم این است که حالا چه رفتارهایی باید انجام بدهی؟ باید به سبک زندگی ات دقت کنی. بعضی از سبک زندگی‌ها از بین برنده استقلال است، مثلاً اگر زیاد موسیقی گوش بدهی، این از بین برنده استقلال است. پُرخوری هم از بین برنده استقلال است. خیلی جالب است؛ روزه خیلی استقلال دهنده است، اصلاً فوق‌العاده است، چقدر قشنگ است!

برنامهٔ دین برنامهٔ تربیت شخصیت انسانی است. برخی می‌گویند: «اینها امور دینی است!» «نخیر، اینها امور انسانی است، اصلاً دین یعنی چه؟ من نمی‌فهمم تو منظورت از دین چیست؟ به قول حضرت امام، تلقی بعضی‌ها از دین، همان دین مسیحیتِ قرون وسطایی است! مخصوصاً اینهایی که در جامعهٔ ما دین را از بقیهٔ شئون زندگی و انسانی جدا می‌کنند. می‌گویند اینها مسئلهٔ عقیده است و عقیده هم یک مسئلهٔ شخصی است، پس مسئلهٔ دین مسئلهٔ شخصی است!

به این افراد می‌گوییم: الان بگویید مسئلهٔ ترافیک چیست؟ آیا عقیدهٔ شخصی است؟ مثلاً می‌شود گفت که من عقیدهٔ شخصی‌ام این است که از چراغ قرمز رد بشوم؟! هیچ آدم کم‌عقلی هم این حرف را نمی‌زند. اما بعضی‌ها دین را به اندازهٔ ترافیک هم ارزش انسانی و اجتماعی برایش قائل نیستند! هیچ آدم نادانی نمی‌گوید که قانون ترافیک یک مسئلهٔ شخصی است، اما برخی افراد کم‌عقل هستند که دین را به اندازهٔ قانون ترافیک هم انسانی و اجتماعی نمی‌دانند. آدم این درد را به کجا ببرد؟ چرا دین این طوری معرفی شده است؟

«تنظیم رفتار» یعنی هر برنامه عملی و هر سبک زندگی‌ای که استقلال را از تو بگیرد ترک کن / «ترک عادت» یکی از برنامه‌های مهم در تنظیم رفتار است

مرحله چهارم، تنظیم رفتار است؛ تنظیم رفتار یعنی چه؟ یعنی هر برنامه عملی و هر سبک زندگی‌ای که استقلال را از تو بگیرد ترک کن. کمتر به چیزی عادت کن! مثلاً در روایات به شدت توصیه شده است قدرتی که باید پیدا بکنی، ترک عادت است (غَالِبُوا أَنْفُسَكُمْ عَلَى تَرْكِ الْعَادَاتِ تَغْلِبُوهَا ؛ غررالحکم/۶۴۱۸) (أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ غَلَبَةُ الْعَادَةِ ؛ غررالحکم/۲۸۷۳)

بین به چه چیزی عادت داری؟ آن را ترک کن. این خیلی زیبا است. خیلی وقت‌ها هم آن چیزی که بهش عادت داری، زیاد مهم نیست (یعنی اینکه خوب است یا بد...)، بلکه خود همین ترک عادت یکی از برنامه‌های مهم است، باید بتوانی این کار را انجام بدهی. امتحان‌های خدا هم خیلی وقت‌ها برای ترک عادت است یعنی برای این است که یک عادتی را از شما بگیرد. حتی بعضی وقت‌ها لازم است عادت‌های خوب را ترک کنی، برای چه؟ برای اینکه آن قدرت و استقلال را پیدا کنی.

سبک زندگی‌ای که غربی‌ها به تو می‌دهند به‌گونه‌ای است که استقلال را از تو می‌گیرد؛ با تلقین عاداتی که تو را وابسته می‌کند، یعنی از طریق عمل، تو را خرابت می‌کنند؛ حالا یا عمل فردی هست، یا عمل اجتماعی هست، یا حتی عمل‌هایی است که جنبه فیزیولوژیک دارد، کارها و رفتارهایی که جنبه فیزیولوژیک دارد و از طریق جسمت یک وابستگی برای تو ایجاد می‌کند و در واقع تو را ضعیف می‌کند.

مرحوم دولابی می‌فرمودند که موسیقی حرام جوان را ضعیف می‌کند. امام می‌فرمودند که موسیقی جوان را ضعیف می‌کند. بین چقدر جالب است! (استاد معظم ما [مرحوم ایت الله شاه‌آبادی] - دام‌ظله - می‌فرمودند بیشتر از هرچه، گوش کردن به تغنیات سلب اراده و عزم از انسان می‌کند؛ شرح چهل حدیث / ص ۸). (از جمله چیزهایی که باز مغزهای جوانها را مخدر است و تخدیر می‌کند موسیقی است؛ صحیفه امام / ج ۹ / ص ۲۰۰) این حرف‌ها صرفاً حرف دینی نیست؛ کسی که یک مقدار روانشناسی و یک ذره انسان‌شناسی خوانده باشد، می‌تواند دلیل این حرف‌ها را متوجه بشود.

چه عملی انجام بدهیم تا به رهایی برسیم؟ / خیلی وقت‌ها برنامه و سبک زندگی هریک از ما باید با هم فرق داشته باشد

چه عملی انجام بدهیم تا به رهایی برسیم؟ یک نکته‌ای که در اینجا باید عرض کنم این است که خیلی وقت‌ها برنامه زندگی من و سبک زندگی من در برخی جزئیات، با شما، با دوست شما و با آن یکی رفیق شما، باید فرق کند، هرکسی باید مزاج خودش را پیدا کند.

راستی به شما بگویم خیلی وقت‌ها خیلی از علما هم نمی‌توانند برای شما با جزئیات تعیین کنند که چه کار باید انجام بدهی؟ یعنی تناسب آن جزئیات سبک زندگی با روحيات و خلییات هرکسی باید رعایت بشود خُب حالا این را از کجا بفهمیم؟ این را باید خودت بفهمی، این دیگر از توی کتاب در نمی‌آید، این قسمتِ «خودت باید بفهمی» هم یکی از آن جوهری است که دین دنبالش هست، دین همیشه تو را با «تعلیم» به جایی نمی‌رساند. یک جور دیگر بگویم؛ دین همیشه مشکلات شما را با دانش حل نمی‌کند، بخشی از مشکلات شما را با «حکمت» حل می‌کند، حکمت یعنی چه؟ یعنی اینکه «خودت بفهمی»

داستان زندگی آقای بهجت را شنیده‌ای؟ تو لازم نیست حتماً مثل او زندگی کنی، جزئیات زندگی شهید سلیمانی را شنیده‌ای؟ تو حتماً لازم نیست مثل او زندگی کنی، شاید تو اصلاً به صورت دیگری باید زندگی کنی. همان طور که جزئیات زندگی آقای بهجت و عارف دیگری مثل آقای بهاء‌الدینی رامی شنوی، می‌بینی که اینها سبک زندگی شان باهم فرق می‌کند، ایشان سبک زندگی خودش را پیدا کرده است و آن عارف بزرگوار هم خودش پیدا کرده است.

ببینید ما چه دینی داریم؛ چقدر معرکه است! خیلی‌ها از بیرون فکر می‌کنند که «شما به این جلسه آمده‌ای برای اینکه بشنوی چه می‌گویند و بروی همان را اجرا کنی» نخیر! شما می‌روی به این جلسه، برای اینکه وقتی رفتی بیرون، خودت بفهمی باید چه کار کنی، چون جلسهٔ محبت اهل بیت است و رسول خدا (ص) فرمود: کسی که بچه‌های مرا دوست داشته باشد خدا به او حکمت می‌دهد. (مَنْ أَرَادَ الْحِكْمَةَ فَلْيُحِبِّ أَهْلَ بَيْتِي؛ مائة منقبة من مناقب أمير المؤمنين و الأئمة / ۸۴) (مَنْ أَحَبَّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَ حَقَّقَ حُبَّنَا فِي قَلْبِهِ جَرَى يَتَابِعُ الْحِكْمَةَ عَلَى لِسَانِهِ ؛ محاسن / ۱ / ۶۱)

شما اگر نزد پیغمبر خدا هم بروید، ایشان موظف است به شما هم کتاب بیاموزد و هم حکمت، «يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ» (جمعه ۲/۲) کتاب یعنی دانش یاد بگیر، حکمت یعنی اینکه خودت بفهم، برو ببین خودت به چه تصمیمی می‌رسی؟ ببین باید چه کار بکنی؟ برو خودت فکر کن. در برخی جزئیات، خودت باید متناسب با خودتف به نتیجه برسی، لذا باید خودت را بشناسی.

• مرحله پنجم: «عاشقی»

رابط بین عاشقی و استقلال چیست؟

پس مرحله چهارم، تنظیم رفتار و سبک زندگی ای است که وابستگی آور نباشد. این چهار مرحله را که گذراندی باز به مرحله «قلب» برمی‌گردی. این چهار مرحله یک اثری روی قلبت می‌گذارد و قلبت را به «عشق» می‌رساند؛ به آن علاقه زیبای آتش‌زنده گرمابخش فوق‌العاده شورانگیز، به محبت عالی می‌رسی، به «اشدُ حُبّاً لِّلّهِ» می‌رسی، مستعد می‌شوی برای اینکه عاشق بشوی.

رابط بین عاشقی و استقلال چیست؟ نشنیدی که می‌گویند: عاشق دیگر هیچ چیزی نمی‌بیند غیر از معشوق خودش؟ نشنیدی می‌گویند که عاشق اگر معشوقش او را بزند هم

عاشق است. گفت: «به تیغم گر کشد دستش نگیرم؛ وگر تیرم زند منت پذیرم» ادبیات عرفانی ما سرشار است از این معانی. یا اینکه خطاب به معشوق می‌گوید: «...رو کن به هر که خواهی گل پشت و رو ندارد» یعنی من حتی به یک معنا، دیگر به معشوق هم وابسته نیستم.

عاشقی یعنی مستقل بودن از غیر / حتی در وابسته بودن به معشوق هم نوعی استقلال هست

پس بعد از چهار مرحله فوق، تازه می‌رسی به مرحله عاشقی، اینکه «من برای تو می‌میرم، من برای تو آتش گرفته‌ام، هیچ‌وقت این آتش من سرد نمی‌شود و...» عاشقی، خودش یعنی مستقل بودن از غیر، حتی در وابسته بودن به معشوق هم نوعی استقلال هست، یعنی در همین عاشقی هم نوعی استقلال به چشم می‌خورد؛ عاشق مستقل! به همین دلیل، عاشق مستقل «رب العالمین» خیلی از علامت‌های یک عاشق درمانده زمینی را ندارد. عاشق زمینی، موجود نامتعادلی است، پس چرا عاشق خدا نامتعادل نیست؟ چرا این قدر به اوج شکوفایی می‌رسد؟

وقتی که شما به مرحله استقلال در قلب رسیدید، شروع می‌کنید به عاشقی کردن، آن خلوصی که در اثر رهایی، در قلب انسان پدید می‌آید، چه کار می‌کند؟ در مرحله قبل گفتیم که در گرایش‌ها یک «رهایی» اتفاق می‌افتد، فعلاً داری از علاقه‌هایت دل می‌بری، دلت را از تعلقات کم‌ارزش و وابسته‌کننده رها می‌کنی، در این مرحله وقتی آن تعلقات را رها کردی و آمدی عزم و اراده‌ات و سبک‌زندگی‌ات را تنظیم کردی، حالا می‌رسی به اینکه این دلت آماده است که عاشق بشود.

پیامبر(ص) می‌فرماید: «حُبُّ الدُّنْيَا وَ حُبُّ اللَّهِ لَا يَجْتَمِعَانِ فِي قَلْبٍ أَبَدًا» (مجموعه ورام/۲/۱۲۲) تا یک ذره حب‌الدنیا در دل هست، یک ذره حب‌الله در دل نمی‌آید. باید دید که الان در مرحله بریدن از غیر هستیم یا در مرحله رشد کردن در عشق خدا و محبت خدا هستیم؟ این کاملاً در رزمنده‌ها مشهود بود، از یک مرحله‌ای به بعد، فاز دوم شروع می‌شد، موشک دو زمانه دیده‌اید چطوری کار می‌کند؟ یک مدتی اصلاً معلوم بود این فرد، در مرحله «رهایی» قرار دارد، ولی از یک جایی به بعد، دیگر سیر و سلوکش با یک انرژی و موتور جدید با سرعت زیاد انجام می‌شد که همان مرحله صعود

در عاشقی است، اصلاً این یک عالم دیگر است، مدام دارد جلوتر می‌رود بعد چه گریه‌هایی و چه سوز و گدازی!

تو که دیگر عاشق شدی، همه چیز را هم که رها کردی، پس این همه اشک و سوز برای چیست؟ می‌گویند «محنت قُرب ز بُعد افزون است؛ جگر از محنت قریم خون است!» آن وقتی که دور بودم یک محنتی داشتم در نماز شب‌هایم یک گریه‌ای می‌کردم، ولی آن محبت بُعد بود، حالا که مقرب شدم یک محنت جدید پیدا کردم، که بیشتر از محنت قبلی است. حُب این هم شد مرحله پنجم استقلال.

• مرحله ششم: رسیدن به مقام حکمت

مرحله بعد از این، یعنی مرحله ششم برای استقلال چیست؟ اینکه در اندیشه، به مقام حکمت می‌رسی و شروع می‌کنی به تولید دانش. دیگر از تبعیت کردن در می‌آیی و می‌روی سراغ تولید کردن. من درباره حکمت، چه بگویم؟ رسول خدا (ص) می‌فرماید: «كَادَ الْحَكِيمُ أَنْ يَكُونَ نَبِيًّا» (کنز العمال / ج ۱ / ص ۱۱۷ / ح ۴۴۱۲۳) کسی که حکیم است، نزدیک است پیامبر باشد.

البته حکمت از همان اول مورد نیاز ما هست، ولی این مرحله ششم یعنی به آنجایی برسی که به تو بگویند

«حکیم»! و بعد در اینجا خدا لذت می‌برد از اینکه تو در اندیشه خودت چیزهایی را می‌فهمی که هیچ‌کس به تو نگفته است، چیزهایی را می‌گویی که هیچ‌کس به تو نگفته و هیچ‌کجا نخوانده‌ای. آن وقت در روایات ما فرموده‌اند که حکمت ناشی از اخلاص قلب است. (مَا أَخْلَصَ عَبْدٌ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا إِلَّا جَرَتْ يَنَابِيعُ الْحِكْمَةِ مِنْ قَلْبِهِ عَلَى لِسَانِهِ؛ عیون اخبار ررضاء (ع) / ج ۲ / ص ۶۹)

• مرحله هفتم: عمل تأثیرگذار بر عالم

خب، می‌رویم جلوتر؛ بعد از حکمت، من به کجا می‌رسم؟ بعد از حکمت در مرحله اندیشه، می‌آیی در مرحله عمل و عمل اثرگذار بر عالم پیدا می‌کنی! صاحب نفس می‌شوی، صاحب اثر می‌شوی. مثلاً سردار سلیمانی، در عالم اثر داشت؛ حرکتش، اراده‌اش، نگاهش، کلامش، در عالم اثرگذار بود! امام (ره) که استاد او بود، اثرگذار بود. یکی از علما می‌گفت، من یک سال بعد از راهپیمایی ۲۲ بهمن به خدمت آیت‌الله العظمی بهجت (ره) رسیدم. ایشان پرسیدند چه خبر؟ گفتم تظاهرات دیروز ۲۲ بهمن خیلی شلوغ بود. آقای بهجت با یک عبارتی فرمودند که اینها همه اثر امام (ره) است، نفس اوست که مردم این طور باشکوه به خیابان‌ها می‌آیند...

انسانِ مستقل، در مرحلهٔ عمل هم بر عالم تأثیرگذار است

در مرحلهٔ عمل، انسانِ مستقل، اثرگذار بر عالم است؛ با ارادهٔ خودش و با عزم خودش. البته این اثرگذاری در عالم محدود است به لیاقت‌ها، محدود است به استعدادها، محدود است به مقدرات و ارادهٔ الهی. اما خدا ارادهٔ خودش را از طریق ارادهٔ این بندگان خوبش دنبال می‌کند. شما ببینید به خاطر شهادت سردار سلیمانی در کشور ما و در منطقه چه غلغله‌ای شد! ببینید شهید حججی چه اثری در این عالم گذاشت، قبل از تشییع شهید سلیمانی، شلوغ‌ترین تشییع جنازه را در تهران داشت، البته این صرفاً ملاک نیست، منتها می‌خواهم بگویم که اینها چه دلی داشتند، به کجا رسیده بودند.

بعضی‌ها هم اثر داشتند اما مشهور نیستند، بعضی‌ها هم بیشتر از شهرت‌شان اثر داشتند. حضرت امام(ره) این چیزی که شما از او دیدید به نام انقلاب و این آثاری که از ایشان هست، خیلی آثار بیشتر از اینها شاید داشته که ما نمی‌بینیم. آقای بهجت خیلی آثار داشت که کسی ندید.

بینید امام حسین (ع) و حضرت زینب (س) چه تأثیری در عالم گذاشته‌اند...

اثرگذار باشید در عالم، خدا به اندازه استعداد هرکسی به او اجازه می‌دهد تأثیرگذار باشد. خدا خیلی از اوقات نمی‌آید مستقیم اثر بگذارد، از طریق انسان‌های پاکش این کارها را می‌کند. امام حسین (ع) خودش اثرگذارترین است بر عالم، زینب (س) با همه شهرتی که دارد، با همه حضور جدی‌ای که در حماسه‌سرایی‌ها دارد، در روضه‌ها حضور جدی دارد. هنوز کسی اثر زینب را نشناخته است، او دختر امیرالمؤمنین است که موجب فخر پدر است، بخاطر نام حرمش، لشکریان منطقه‌ای امام زمان (ع) شکل گرفتند، آیا این ساده است که یک کسی اسمش این قدر در عالم تأثیر بگذارد؟ حرمش این قدر در عالم تأثیر بگذارد؟!

تاریخ، شهادت خواهد داد که لشکریان منطقه‌ای امام زمان (ع) با اسم حرم زینب (س) درست شد و حتی کار به حرم امام حسین (ع) نکشید. اثر داشته باشید در عالم؛ چه دیگران شما را بشناسند چه نشناسند. مثلاً چه کسی می‌داند که آیت‌الله حق‌شناس (ره) که در تهران زندگی می‌کردند، چه اثری برای مردم تهران داشتند، و الان ما چه می‌دانیم که ریزه‌خور خوانی که هستیم و چه دعایی پشت سر ما هست؟

همان‌طور که بیان شد، مرحله چهارم در مسیر استقلال، تنظیم عمل است؛ یعنی باید عملی که تو را وابسته می‌کند و استقلالت را می‌گیرد، نداشته باشی، حالا در مرحله هفتم، باز هم به میدان عمل برگشتیم و البته این بار دنبال تأثیرگذاری در میدان عمل بر جهان و عالمیان هستیم.

نمونه‌هایی از روایات که نشان می‌دهد دین به دنبال عزت و استقلال آدم‌هاست

حُبّ حالا چند تا روایت بخوانم که نمونه‌هایی از این استقلال را در دین نشان می‌دهد. مثلاً در برخی از روایت‌ها دین را عامل استقلال معرفی می‌کنند. امیرالمؤمنین (ع) می‌فرماید: «الدِّينُ عِزٌّ» (کشف‌الغمه / ج ۲ / ص ۳۴۶) دین، عزت‌آفرین است، یا می‌فرماید: «وَجَعَلَهُ عِزًّا لِمَنْ تَوَلَّاهُ» (کافی / ج ۲ / ص ۴۹) خدا دین را برای دین‌داران عامل عزت قرار داد.

روایاتی هست که نشان می‌دهد در دین، دنبال عزت و استقلال آدم‌ها هستند. مثلاً رسول خدا (ص) با شش نفر از یارانش یک قراری گذاشت که اسم‌های‌شان در تاریخ هست و یکی از آن شش نفر، این را نقل کرده است. پیامبر به آنها فرمود: من می‌خواهم با شما یک بیعت جداگانه

بکنم، گفتند چه بیعتی؟ فرمود: عهد ببندید تحت تأثیر سرزنش دیگران قرار نگیرید. می‌گوید ما عهد بستیم، بعد می‌گوید که یک نفرمان بعد از مدتی آمد و گفت: آقا این بیعت را از من بردار، من تحت تأثیر سرزنش دیگران قرار می‌گیرم، مدیون شما هم می‌شوم. آقا فرمود باشد من معافت کردم (عن سهل بن سعد: بَايَعْتُ النَّبِيَّ صَ أَنَا وَأَبُو ذَرٍّ وَ عُبَادَةَ بْنَ الصَّامِتِ وَ أَبُو سَعِيدٍ الْخُدْرِيُّ وَ مُحَمَّدُ بْنُ مَسْلَمَةَ وَ سَادِسٌ عَلَى أَنْ لَا تَأْخُذَنَا فِي اللَّهِ لِوَمَّةٍ لَانِمٍ وَ أَمَا السَّادِسُ فَاسْتَقَالَهُ فَأَقَالَهُ ؛ كَنْزِ الْعَمَالِ / ۱۵۱۶)

بینید اولیاء خدا وقتی می‌خواهند افراد را تربیت خصوصی بکنند، چه کار می‌کنند؟ می‌فرماید به من قول بده، سرزنش کسی روی تو اثر نکند، تحت تأثیر کسی قرار نگیر... این دین نازنین، دین زیبا و باشکوه ما هست!

خب، یک داستان دیگر بگویم. ربیعۀ بن کعب یک انسان فقیری بود، خدمتگزار رسول خدا بود، آب برای رسول خدا (ص) می‌آورد، می‌گفت: آقا بگذار من به تو خدمت کنم. بعد از هفت سال که ایشان به رسول خدا خدمت کرد، رسول خدا (ص) به ایشان فرمود: هفت سال است به من خدمت کردی، هیچ حاجتی از من نمی‌خواهی؟ یک درخواست مستجاب پیش من داری. او گفت: پس صبر

کنید من بروم فکر کنم بینم چه بخواهم؟ رفت فکر کرد و آمد خدمت رسول خدا و گفت: می‌شود از خدا بخواهی من در بهشت باشم؟ رسول خدا فرمود: این را کسی به تو یاد داده است یا خودت به این نتیجه رسیدی؟

بینید این «خودت» چقدر ارزش دارد! نگذارید به شما بگویم: آن چیزهایی که اینجا یاد می‌گیری آن قدر فایده ندارد، برو بین حالا از خودت چه چیزی به خدا می‌گویی؟

ربیعہ گفت: بله، خودم فکر کردم، رسول خدا فرمود توضیح بده بینم. گفت: دیدم هرچه از شما بگیرم از بین می‌رود. بهترین چیزی که می‌ماند آن چیزی است که در آن دنیا باشد، و بهترین چیزی که آن دنیا هست، آن جایی است که شما هستید. می‌گوید: رسول خدا کمی فکر کرد و بعد فرمود: قبول کردم. چون خودت به این نتیجه رسیدی. (خدا هم با آدم همین‌طور معامله می‌کند) فقط رسول خدا از او یک تقاضا کرد، فرمود: «فَاعْتَنِي بِكَثْرَةِ السُّجُودِ» من را کمکم کن با زیاد سجده کردن. یعنی دیگر مشکل من است، من به تو قول دادم که ببرمت. تو کمکم کن با زیاد سجده کردن. (عَنْ رَبِيعَةَ بْنِ كَعْبٍ قَالَ قَالَ لِي ذَاتَ يَوْمٍ رَسُولُ اللَّهِ ص يَا رَبِيعَةُ خَدِّمْتَنِي [سَبْعَ] سِنِينَ أَ فَلَا تَسْأَلُنِي حَاجَةً فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَمْهَلْنِي حَتَّى أَفَكِّرَ فَلَمَّا أَصْبَحْتُ وَ دَخَلْتُ

عَلَيْهِ قَالَ لِي يَا رَبِّعَةَ هَاتِ حَاجَتَكَ فَقُلْتُ تَسْأَلُ اللَّهُ عَزَّ وَ
جَلَّ أَنْ يُدْخِلَنِي مَعَكَ الْجَنَّةَ فَقَالَ لِي مَنْ عَلَّمَكَ هَذَا فَقُلْتُ
يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا عَلَّمَنِي أَحَدٌ لَكِنِّي فَكَّرْتُ فِي نَفْسِي وَقُلْتُ إِنْ
سَأَلْتُهُ مَا لَأَ كَانَ إِلَى نَفَادٍ وَإِنْ سَأَلْتُهُ عُمُرًا طَوِيلًا وَ أَوْلَادًا كَانَ
عَاقِبَتُهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّعَةَ فَنَكَسَ رَأْسَهُ سَاعَةً ثُمَّ قَالَ أَفْعَلُ
ذَلِكَ فَأَعِنِّي بِكَثْرَةِ السُّجُودِ ؛ دعوات راوندی / ص ۳۹

این داستان را دست‌مایه گریه‌ها و روضه‌های تان قرار بدهید...

این چندتا داستان مختصری که عرض کردم، برای این بود که ببینید دین ما چقدر به استقلال اهمیت می‌دهد. آخرین مرحله استقلال اثرگذاری در عالم بود، حالا یک داستان از مرحوم شاه‌آبادی می‌خواهم خدمت شما بگویم، این را دست‌مایه گریه‌ها و روضه‌های تان قرار بدهید. برای یک چیزهایی گریه کنید که به این سادگی کسی برای آن قسمت‌ها گریه نمی‌کند. البته بحث گریه هم صرفاً نیست؛ مهم آن سوز درون، و آن آه جگرسوز است.

آقای شاه‌آبادی یکی از کم‌لین بود، حضرت امام در مورد آقای شاه‌آبادی کمتر از روحی له الفداء نمی‌گفت. کسی نمی‌داند ایشان چه مقامی دارد، ولی به مقام اثر رسیده

بود. یک روزی آقای شاه‌آبادی به حمام رفته بودند، یکی از این افسران طاغوتی رژیم شاه ایشان را در رخت‌کن حمام می‌بیند که دارد عمامه سر می‌کند. به عنوان اینکه عالم دینی است، ایشان را مسخره می‌کند و یک کلمه‌ای به ایشان می‌گوید. آقای شاه‌آبادی جواب نمی‌دهد و می‌رود، او هم استحمام می‌کند و می‌رود. فردا صبح آقای شاه‌آبادی در مسجد بود که می‌بیند یک جنازه‌ای را دارند می‌برند. می‌پرسد جنازه کیست؟ می‌گویند: جنازه همان افسر طاغوتی است که دیروز به شما توهین کرد. آقای شاه‌آبادی ناراحت می‌شود.

آقازاده ایشان در کتاب خاطرات ایشان نوشته است: تا آخر عمر هر موقع آقای شاه‌آبادی یاد این داستان می‌افتاد ناراحت می‌شد. یک بار از ایشان پرسیدیم شما چرا ناراحت می‌شوی وقتی یاد این داستان می‌افتی؟ ایشان فرمودند: وقتی که او به من توهین کرد کاش خودم یک جوابی به او داده بودم و دیگر خدا او را نمی‌زد، منتها من واگذارش کردم به خدا و خدا بلافاصله زد.

حالا داستان مرگ او چه بود؟ از حمام که در می‌آید، می‌گوید نوک زبانم درد می‌کند، تا می‌رود خانه آقا این درد خیلی زیاد شد، می‌برندش بیمارستان و تا شب می‌میرد! در

روایات هست: به هیچ‌کسی توهین نکنید مبادا یکی‌شان از اولیاء خدا باشد، خدا درجا می‌زند. (وَ حَبَأَ أَوْلِيَاءَهُ فِي خَلْقِهِ فَلَا تُحَقِّرَنَّ أَحَدًا فَلَعَلَّهُ ذَلِكَ الْوَلِيِّ؛ کشف‌الغمه/ج ۲/ ص ۱۴۸)

حالا با همین داستان، برویم کربلا. حسین جان، تو در کربلا وقتی دعا می‌کردی، زیر لب به خدا چه می‌گفتی؟ عبدالله بن حسن را روی سینه‌ات به شهادت رساندند ولی آسمان به زمین نیامد؛ شاید داشتی دعا می‌کردی که خدایا بر اینها بلا نازل نکن... مثل آن لحظه‌ای که علی اصغر را روی دست گرفته بودی و صدا زدی «هُوَنَّ عَلَيَّ مَا نَزَلَ بِي أَنَّهُ بِعَيْنِ اللَّهِ» خدایا چون تو داری نگاه می‌کنی تحمل می‌کنم، یعنی خدا بلا نازل نکن...

جلسه ششم |

مسئولیت پذیری؛ مهارتی که ما را به عزت و استقلال می‌رساند

چه کار کنیم تا انسان مستقلی بشویم؟
«مسئولیت‌پذیری» مهارتی است که انسان را به عزت و استقلال می‌رساند

هرچقدر بشر در «علوم انسانی» فهم بیشتری پیدا کند،
دین‌داری در جامعه بهتر خواهد شد

إن شاء الله علوم انسانی در جامعه ما رشد کنند و همان‌طور که نخبگان ما به دنبال رشته‌های فنی و ریاضی و پزشکی می‌روند، به دنبال رشته‌های علوم انسانی هم باشند تا ما

بتوانیم مرزهای دانش را در رشته‌های علوم انسانی فتح کنیم، کما اینکه در تکنولوژی سخت هم دانشمندان جوان ما توانستند پیشرفت‌های شان را به مرز دانش برسانند، تا بلکه دین و دانش دینی در جامعه بهتر جا بیفتد.

هرچقدر عقل بشری، فهم بیشتری دربارهٔ انسان پیدا بکند، دین داری در جامعه بهتر خواهد شد، سوء تفاهم‌ها نسبت به دین هم راحت‌تر برطرف خواهد شد. اگر خیلی‌ها تلقی ناصحیحی از دین دارند، این تا حدی تقصیر حوزهٔ علمیه هست که دین را خوب بیان نکرده است، اما تقصیر بخش علوم انسانی هم هست، اگر علوم انسانی بهتر در جامعه جا بیفتد و همین مقدار پیشرفتی که در علوم انسانی حاصل شده است، بهتر برای مردم بیان شود، مردم نگاه می‌کنند و می‌گویند: «این که همان دین است! این که همان کلام امام صادق (ع) است!»

البته ممکن است در روانشناسی و در دانش‌های بشری، اشتباهاتی هم رخ بدهد، چون اینها نظریه‌هایی است که اندیشمندان بر اساس تجربه آن را بدست می‌آورند لذا معمولاً گفته می‌شود که نتایج دانش بشری قابل تغییر هستند و ممکن است اشتباه باشند، شاید بعد از چند وقت بگویند که «فلان نظریه اشتباه بود» اما غالباً این‌طور

نیست. یک حکم فقهی هم ممکن است اشتباه باشد، فقیه هم می‌گوید «تا آنجایی که من بررسی کردم این کار را باید کرد...» ممکن است فقیه دیگری چیز دیگری بگوید، ممکن است همین فقیه نظرش چند وقت دیگر تغییر کند، با اینکه آنجا دانش تجربی نیست، دانش فقهی است، اما بالاخره آن هم حکم به ظاهر است، و ما داریم با همین دین زندگی می‌کنیم و تکلیف‌مان همین است.

عقل انسان می‌گوید «احتمالات قابل اعتنا را باید توجه کرد»

در علم پزشکی هم همین‌طور است، ممکن است چند وقت دیگر بگویند «ما باید بیشتر به حرف پزشکان سنتی گوش می‌کردیم» کما اینکه امیدوار هستیم وزارت بهداشت در این دولت جدید، نه لزوماً در قسمت پزشکی و درمان، بلکه حداقل در قسمت بهداشت، به طب سنتی بیشتر توجه کند، این برای جامعه ما خیلی بد است که از نظر طب سنتی نسبت به بعضی از کشورهایی که سابقه دیرینه ما را ندارند، عقب‌تر باشد. شاید همین بیماری کرونا با حضور جدی داروها و تغذیه‌هایی که اطباء سنتی پیشنهاد می‌کنند، هم فراگیری‌اش کم بشود، هم بیماری‌ها بهتر درمان بشود. تجربیاتی که بین مردم می‌بینیم کم نیست؛ کسانی که با داروها و غذاهایی که اهل طب سنتی پیشنهاد

می‌دهند، بهبود کامل پیدا کرده‌اند. در اطراف خودمان این جور افراد را کم ندیدیم و کم مواجه نشدیم با کسانی که در بیمارستان دچار فوت شدند و پرسیدیم و دیدیم که هیچ داروی سنتی‌ای استفاده نکردند.

بنده نمی‌خواهم همین طوری نتیجه بگیرم و بگویم «بر اساس همین مشاهداتی که ما در اطرافمان داشته‌ایم، پس باید به سمت طب سنتی رفت» بلکه می‌خواهم بگویم این کار عقلانی است که ما به سمت طب سنتی برویم. علم پزشکی هم که تمام دانش‌هایش وحی منزل نیست، ممکن است پس فردا درباره پروتکل‌های کرونا هم بگویند «باید یک روش دیگری به کار گرفته می‌شد...» یا ممکن است تشخیص‌شان درباره دارو تغییر پیدا کند، ممکن است در مورد واکسن، نظرشان تغییر کند، ولی بالاخره بر اساس آخرین دریافت‌های پزشکی داریم زندگی می‌کنیم و البته خوب است که طب سنتی هم در نظر گرفته بشود؛ طب سنتی هم یک برداشت‌هایی از طبیعت انسان و تغذیه و اموری از این قبیل دارد.

عقل انسان به آدم می‌گوید که «احتمالات قابل اعتنا را توجه کند» فقه هم همین است. فقیه می‌گوید «من طبق آخرین بررسی‌ها به این نتیجه رسیدم» واقعاً ممکن است

یک فقیه‌ی نظرش درباره‌ی یک فتوا تغییر کند؛ با اینکه دانش تجربی نیست. کما اینکه برخی از فقها و مراجع محترم ما برخی از فتواهایشان طی زمان تغییر کرده است و اشکالی هم ندارد. ولی این معنایش این نمی‌شود که چون احتمال دارد یک فقیه نظرش بعداً تغییر کند یا چون چندتا فقیه نظرات‌شان با هم متفاوت است، ما کلاً فتوا و نظر فقهی را از اعتبار ساقط بدانیم. دانش تجربی هم همین‌طور است؛ چون ابطال‌پذیر است معنایش این نیست که کلاً آنها را از نظر دور بداریم و ترک‌شان کنیم.

اکثر یافته‌های دانش تجربی، نه تنها ضد دین نیست، بلکه مؤید برخی از حرف‌های پیچیده دین است

شما وقتی در دانش تجربی و به ویژه در روانشناسی، دقت می‌کنید می‌بینید مرز دانش به جایی رسیده است که مدام اینها شاهد و مؤیداتی برای سخنان خدا و پیامبر(ص) هستند که این مطالب را اولیاء خدا از طریق وحی و حکمت و عقل به ما فرمودند. شما می‌دانید خدا ممکن است به یک کافر هم یک حکمتی بدهد، به یک منافق هم یک حکمتی بدهد، و حکمت گمشده مؤمن است. اما شما وقتی ببینید سراغ دانش تجربی و بگویید «آخرین دانش تجربی بشر می‌گوید که تربیت درست یک انسان این‌گونه

است...» معمولاً افراد راحت‌تر تسلیم می‌شوند، و بعد می‌توانید به او بگویید که «خدا همین را گفته است به اضافه یک نکته دیگر...» این روش معقولی برای متقاعد ساختن انسان‌ها است؛ یعنی دیدن آنچه در دانش تجربی به اثبات رسیده است برای پذیرش دین در نود درصد موارد ره‌گشا است.

شما فکر نکنید در دانش تجربی در هر رشته‌ای که ببینید، اکثر حرف‌ها ضد دین است، اتفاقاً بنده با بررسی‌های متعدد در دانش‌های مختلف نگاه کرده‌ام و می‌بینم اکثر حرف‌ها نه تنها ضد دین نیست، بلکه مؤید برخی از حرف‌های پیچیده‌ای است که ما قبلاً در دین می‌شنیدیم و حتی آنها را خوب نمی‌فهمیدیم و الان دانش تجربی کمک می‌کند که آنها را خوب بفهمیم.

اصلاً پیامبران چه کار می‌کنند؟ عقل انسان را پرورش می‌دهند «و یُثَبِّرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ» (نهج البلاغه / خطبه ۱) خب عقل انسان پرورش پیدا بکند چقدر حکیمانه به تجربه‌ها نگاه می‌کند. ببینید امیرالمؤمنین علی (ع) چقدر به تجربه اعتنا دارند؛ ایشان به ابوموسی اشعری فرمودند: کسی که به عقل و تجربه بی‌اعتنایی کند و آن را زیرپایش بگذارد، شقی است! (إِنَّ الشَّقِيَّ مَنْ حَرَّمَ

نَفَعَ مَا أُوتِيَ مِنَ الْعَقْلِ وَ التَّجْرِيبَةِ؛ نهج البلاغه / نامه ۷۸) در
 دین ما تجربه خیلی محترم است.

خیلی از توصیه‌های اخلاقی را می‌شود با ادبیات روانشناسی بیان کرد / دین نمی‌گوید «عقلت را تعطیل کن و هرچه خدا گفت بگو چشم!»

بنده می‌خواهم یک پیشنهاد بدهم؛ شما خیلی وقت‌ها
 به جای اینکه بگویید «این یک مسئله اخلاقی است و باید
 رعایت بشود» از گزاره‌های روانشناسی استفاده کنید؛ در
 روانشناسی چه می‌گویند؟ مثلاً این طوری می‌گویند: «اگر
 این کار را بکنی بیماری روحی یا روانی داری...» آن وقت
 می‌بینیم قرآن هم اتفاقاً همین طوری سخن می‌گوید، مثلاً
 می‌فرماید: «فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ» اینها در دل هایشان بیماری
 هست. بعد وقتی پیش روانشناس‌ها می‌رویم، آنها هم
 می‌گویند: بله، ما هم این را بیماری می‌دانیم.

این پیشنهاد فایده‌اش این است که تعصبات ضد دین از
 بین می‌رود. دین معنایش این نیست که «عقلت را تعطیل
 کن و هر چیزی خدا گفت بگو چشم!» اتفاقاً دین یعنی
 خدا می‌آید عقل تو را فعال می‌کند، آن وقت یکی از منابع
 فهم دین می‌شود خود عقل! الان فقها هم همین کار را

می‌کنند، یکی از منابع دین، عقل است، یکی از منابعش هم وحی است. فقها که عقل خودشان را تعطیل نمی‌کنند و فقط بخواهند به وحی پردازند، اصلاً این شدنی نیست و امکان ندارد. همان وحی را هم بخواهد بفهمد باید با اصول عقلانی بفهمد. لذا یک علمی داریم به نام «اصول فقه» و این اصول فقه، اکثرش گزاره‌های عقلانی است. و فقها و علما می‌نشینند دعوی عقلی می‌کنند.

شاید جوان‌های ما ندانند که دقیقاً نیمی از وقت یک طلبه و عالم دینی که سی‌الی چهل سال درس می‌خواند، دعوی عقلی است. یعنی کاملاً بدون دین و خدا و پیغمبر و بدون اعتقاد و بدون اسلام هم می‌توانید این بحث‌ها را مطرح کنید. لذا در حوزه، عقل را پرورش می‌دهند. بعضی‌ها وقتی از دور یک آخوند را نگاه می‌کنند که قال رسول الله (ص) می‌گوید و قال الصادق (ع) می‌گوید و قال الله تبارک و تعالی می‌گوید، فکر می‌کنند او عقل خودش را تعطیل کرده و فقط هرچه خدا می‌گوید دارد آنها را نقل می‌کند! در حالی که عالم دینی نقال نیست؛ او اگر عقل را به کار نگیرد، حتی کلام خدا را هم نمی‌فهمد و اصلاً خود خدا دستور داده است که اینجا عقلت را به کار بگیر.

امروز دانش تجربی در علوم انسانی، کمک‌کننده و متقاعدکننده انسان‌ها برای پذیرش دین است

به‌طور کلی، دانش تجربی در علوم انسانی امروز کمک‌کننده و متقاعدکننده انسان‌ها برای پذیرش دین هستند. مثلاً شما وقتی در دانش تجربی، اصولی را که برای تربیت فرزند وجود دارد، نگاه کنید می‌بینید واقعاً خیلی از حرف‌هایی که دین دنبالش هست، اینها هم دنبالش هستند و باید همان‌ها را تبعیت کرد. الان در خیلی از دعواهایی که ما در صحبت‌های مان با آموزش و پرورش داریم، می‌توانیم کلاً سخن خدا و پیغمبر را کنار بگذاریم و بر اساس دانش تجربی همه آن دعوها را به نتیجه برسانیم.

خدا در قرآن هم همین را می‌فرماید، یعنی می‌فرماید که اگر عقلت را به‌کار نگیری دین را نمی‌فهمی، صحت کلام خدا را نمی‌فهمی، وحی را نمی‌پذیری. ما تماماً براساس عقل باید پیش برویم و البته عقل تجربی هم کمک می‌کند. در روایات هست که تجربه برای فربه شدن عقل کمک می‌کند (الْعُقْلُ غَرِيضَةٌ تَزِيدُ [يَزِيدُ] بِالْعِلْمِ بِالتَّجَارِبِ؛ غررالحکم/ ۱۷۱۷) همین علم تجربی خطاپذیر و ابطال‌پذیر، برای فربه شدن عقل کمک می‌کند. همان‌طور که پیغمبر(ص) هم کلماتی را از آسمان می‌آورد آن هم برای فربه شدن عقل کمک می‌کند.

برای انسان امروز راهی برای گریز از دین باقی نمانده است، شما براساس تجربه بشری هم اگر بخواهید دقیق عمل کنید بسیاری از حرف‌های دین را اجرا کرده‌اید. نمونه‌های فراوانی در دین داریم که دلالت بر این معنا دارند.

استقلال و عزت نفس، یک امر فطری و عقلانی است

بحث ما در این جلسات اخیر، درباره استقلال بود، استقلال یک امر فطری است، عقل انسان اگر بدون وحی هم باشد می‌تواند به استقلال بها بدهد و بها می‌دهد، عزت نفس هم یک امری عقلانی است، در علوم تجربی به شدت دارند روی عزت نفس کار می‌کنند، کاری به قیامت هم ندارند، کاری به این هم ندارند که این حرف را کدام پیغمبر گفته و سیدالشهدا بخاطرش شهید شده است. شما ممکن است اینجا یک سؤالی بکنید و بگویید: اگر علوم تجربی این قدر حرف‌ها خوب در آن هست پس چرا جهان را سعادت‌مند نکرده است؟ بله؛ اینجا است که نیاز به دین مطرح می‌شود. در همین جلسه، یک نمونه‌اش را عرض خواهم کرد.

عقل انسان و حتی عقل تجربی، دلالت می‌کند بر استقلال و عزت انسان و تأییدش می‌کند، می‌گوید که استقلال و عزت لازم است؛ برای خلاقیت انسان، برای زندگی آرام

انسان. دین هم می‌آید یک دفعه‌ای خدا به آن یک گزاره دیگر هم اضافه می‌کند، می‌گوید اگر این کار را نکنی، قیامت از تو سؤال می‌کنم.

اگر پایگاه عزت و استقلال، عقل آدم است پس دین چه کار می‌کند؟ دین «انگیزه» به آن اضافه می‌کند

پایگاه عزت و استقلال، عقل آدم است، پس دین چه کار می‌کند؟ دین یک نکته را اضافه می‌کند؛ می‌گوید «حالا تو اگر استقلال خودت را از دست بدهی، من تو را به دوزخ خواهم کشاند. من روز قیامت از تو سؤال می‌کنم که با این نعمت چه کار کردی؟» البته دین یک حرف دیگر هم می‌زند، می‌گوید: اگر تو به سمت استقلال بروی من کمکت می‌کنم. خدا مکرر در قرآن، خودش را به عنوان ناصر و یاری‌کننده معرفی می‌کند. و یکی از رایج‌ترین عذاب‌های خدا در قرآن همین است؛ می‌فرماید «من کمک‌شان نمی‌کنم» (إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ مَا تَوْا وَ هُمْ كُفَّارٌ... وَ مَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ ؛ آل عمران/۹۱) یعنی من باید کمک کنم، یعنی خدا کمک‌کننده است، اما کافر خودش را از کمک خدا محروم می‌کند.

آقای بهجت (ره) می‌فرمودند که هرچه دین می‌گوید، عقل خود آدم هم می‌تواند به آن برسد... پس چرا ما نفهمیدیم که مثلاً نماز صبح چرا باید دو رکعت باشد؟ یا اصلاً چرا باید این جوری نماز بخوانیم؟ خب ما کار نکردیم که نفهمیدیم و الا قابل فهم است. مثل اینکه شما چون پزشکی نخوانده‌ای، نمی‌دانی الان چه نسخه‌ای باید بنویسی، اگر خوانده بودی، الان می‌دانستی. لذا آیت‌الله بهجت می‌فرماید که اوامر و احکام الهی، همه ارشادی هستند، یعنی خودت هم می‌توانستی با عقل خودت بفهمی. دین چه کار می‌کند؟ دین می‌آید جهان عقلانیت انسان را توسعه می‌دهد، تضمین می‌کند، تحریک می‌کند، جایزه می‌دهد.

مثلاً شرکت کردن در انتخابات، یک امر معقول است و حق شما هم هست. دین چه کار می‌کند؟ می‌فرماید اگر از این حقت استفاده نکنی من روز قیامت از تو سؤال می‌کنم، چرا با بی‌اعتنایی‌ات به جامعه ضربه زدی؟! دین هیچ توصیه‌ی غیرعقلانی‌ای ندارد، اگر عقل‌مان را کار بیندازیم عقلانیت همه‌ی توصیه‌های دینی را می‌فهمیم. دین فقط «انگیزه» به آن اضافه می‌کند؛ با پاداش و جزایی که دارد. جالب است که شیوه‌ی پاداش و جزایش هم به‌گونه‌ای است که استقلال تو را به هم نریزد، و این راز مظلومیت همه‌ی اولیاء خدا

است. شیوه‌ انگیزه دادنش هم با تبلیغات و عملیات روانی مسموم نیست، با فریب و اغوا نیست، زیاد تلاش نمی‌کند به هر قیمتی برای چیزهای را جا بیندازد. باز هم استقلال را در همان تبلیغاتش رعایت می‌کند تا خودت بفهمی.

حُب حالا چه کسی گفته است که عزت نیاز انسان است؟ همه علماء انسانی می‌گویند، همه انبیاء و اولیاء هم می‌گویند، اصلاً معلوم است؛ اگر به خودت هم مراجعه کنی این را می‌فهمی. نمی‌خواهد زیاد دانش داشته باشی، فطرت و وجدانت این را می‌گوید. پایگاه اصلی عزت، استقلال آدمی است. اگر فکر کنی، خودت به این نتیجه می‌رسی.

استقلال و عزت ما، دشمنانی دارد؛ از لذت‌های کم گرفته تا ابلیس و غارتگران

حالا یک سؤال پیش می‌آید: من برای رسیدن به این استقلال و عزت باید چه کار کنم؟ دزد استقلال و عزت هم وجود دارد؛ از لذت‌های کم و کوچک گرفته تا ابلیس، تا دشمن‌هایی که می‌خواهند من را غارت کنند.

انسان در دنیا دشمن دارد، کور باشد کسی که این دشمنی‌ها را نبیند. از آن اول، هابیل و قابیل باهم دعوا کردند سر چه بود؟ انسان‌ها باهم جنگ دارند و خیلی‌ها اگر

زورشان برسد همدیگر را می‌درند، همه که خوب نیستند. تو در مقابل دشمن، خودت هم باید بتوانی مقاومت کنی، این هم یک واقعیت است که انسان دشمن دارد. بعضی‌ها در این کشور خیلی تلاش کردند، چند دهه تلاش کردند به جوان‌های ایرانی بگویند «اصلاً دشمن یعنی چه؟ چرا می‌گویید که ما دشمن داریم؟! بروید راحت زندگی کنید، این حرف‌ها چیست؟!» درحالی‌که ما دشمن آشکار داریم.

خب، حالا من می‌خواهم به این استقلال برسیم، و این استقلال من هم بالاخره دشمن دارد، باید در مقابل آن هم از استقلالم دفاع کنم، استقلال من، دزد هم دارد و از این جهت، کارم سخت شده است. اما چطوری باید به این استقلال برسیم؟

چه کار کنیم تا انسان مستقلی بشویم؟/ «مستولیت پذیری» مهارتی است که انسان را به استقلال و عزت می‌رساند

چند جلسه دربارهٔ استقلال صحبت کردیم و باهم توافق کردیم که باید انسان مستقلی باشیم، آیا کار تمام است؟ نه، تمرین لازم دارد. شما چند سال می‌خواهی عمر کنی؟ هفتاد سال؟ هشتاد سال؟ این شاءالله که صد و ده ساله

بشوی، پس یک تمرین صد و ده ساله هم برای مستقل
بودنت لازم داری، یعنی به اندازه همه عمر!

ما چه کار باید کنیم تا انسان مستقلی بشویم؟ خیلی تعبیر
روشن، مشهور و ساده‌ای دارد به نام «مسئولیت‌پذیری»
که متأسفانه این تعبیر هم دشمنانی دارد، یعنی این
حقیقت، این مفهوم و این روش به دست آوردن استقلال
و عزت، دشمنانی دارد که این دشمنان در بین عموم افراد
جامعه، به بدی هم شناخته نمی‌شوند، ولی ما آنها را باید
افشاء کنیم.

«مسئولیت‌پذیری» مهارتی است که انسان را به استقلال
و عزت می‌رساند. مسئولیت‌پذیری یعنی چه؟ یعنی انسان
یک تعهد درونی داشته باشد که هر کاری را می‌خواهد
انجام بدهد، آن را با خلاقیت، با شناخت و با سعی خودش
برود انجام بدهد نه با فشار بیرونی، نه با نظارت بیرونی.
حس مسئولیت را باید در فرد بالا برد، در مدرسه باید
احساس مسئولیت را در کودکان افزایش داد. برای اینکه
احساس مسئولیت افزایش پیدا کند باید چه کار کرد؟ باید
قوانین را کاهش داد، باید فرصت خطا داد، باید امکان
خطا کردن داد، و اگر خطا کرد، نباید زیاد سرزنش بکنی،
و الا باز هم نتیجه‌اش مثل آن وقتی می‌شود که قانون زیاد

باشد. مثلاً اینکه بگویی «من قانون نمی‌گذارم اما خیلی فلان فلان شده هستی اگر این خطا را انجام بدهی!» خب این «فلان فلان شده» که گفتی، پدرش را در آورد! اگر قانون بگذاری بهتر است از اینکه فحش بدهی! «یعنی او خطا بکند و باز هم من احترام بگذارم؟» بله. چون می‌خواهیم تعهد درونی او را رشد بدهیم تا خودش بخواهد کار خوبی را انجام دهد یا کار بدی را انجام ندهد.

برخی انتقاد می‌کنند که چرا دینی حرف نمی‌زنی و صریحاً از روانشناسی استفاده می‌کنی؟

دهخدا در ترجمه لغوی «مسئولیت» نوشته است: مسئولیت به معنای ضمانت و تعهد است، یعنی به گردن او، در عهده او، در ضمان و پایبندی او بودن است، یعنی چیزی را آدم به گردن کسی بیندازد و او تضمین بکند، به عهده بگیرد.

حالا بگذارید یک مقدار از روانشناسی و از صحبت‌های روانشناسان خارجی و داخلی استفاده کنم و احساس مسئولیت را برای شما تعریف کنم تا ببینیم آیا روانشناس‌ها حرف غلطی در این زمینه زده‌اند یا حرف‌شان درست است؟ بعضی‌ها از بنده انتقاد می‌کنند و می‌گویند که

شما چرا دینی حرف نمی‌زنی؟ صریحاً داری از روانشناسی استفاده می‌کنی. خُب روانشناسی یعنی چه؟ اگر این روانشناس، عقلش درست رسیده باشد، این کار ما یعنی استفاده از عقل! در جامعه‌شناسی هم همین جور است، در علوم سیاسی هم همین جور است.

برترین دانشمندان علوم سیاسی کشور ما که در همه دنیا تدریس می‌کنند و به عنوان استاد از ایشان دعوت می‌کنند، می‌گفتند «از اول معلوم بود که برجام نتیجه نمی‌گیرد.» خُب اگر من الان حرف ایشان را بگویم، مگر بد است؟ ما الان مشکلی که با سیاست‌مداران مان داریم سرِ دانش و عقلانیت است، همان مشکلی که امیرالمؤمنین با ابوموسی اشعری داشت و به او فرمود: عقل و تجربه را زیر پا نگذار. (إِنَّ الشَّقِيَّ مَنْ حُرِمَ نَفْعَ مَا أُوتِيَ مِنَ الْعَقْلِ وَ التَّجْرِيبَةِ؛ نهج البلاغه/ نامه ۷۸)

مسئولیت‌پذیری یک الزام و تعهد درونی است / مسئولیت‌پذیری سه ویژگی دارد: تشخیص، تصمیم، خلاقیت

یکی از روانشناسان تربیتی این‌طور تعریف می‌کند: مسئولیت‌پذیری یک الزام و تعهد درونی از سوی فرد است برای انجام مطلوب همه فعالیت‌هایی که بر عهده

او گذاشته شده است. او معتقد است مسئولیت‌پذیری از دورن فرد سرچشمه می‌گیرد. فردی که مسئولیت کاری را به عهده می‌گیرد، توافق می‌نماید که یک سری فعالیت‌ها و کارها را انجام بدهد، یا بر انجام این کارها توسط دیگران نظارت کند.

شخص دیگری در این باره می‌فرماید: «مسئولیت‌پذیری یعنی الزام و تعهد درونی، که دارای سه ویژگی تشخیص، تصمیم و خلاقیت است» اینکه ما می‌گوییم آئین‌نامه‌ها را در مدرسه کم‌رنگ کنید، برای همین است. آیا می‌شود مدرسه‌های ما این‌طوری بشوند؟ مثلاً از دانش‌آموز بپرسند: شما کی تصمیم داری امتحان بدهی؟ کی می‌خواهی یک ارزیابی علمی بدهی که ببینی در تلاش علمی خودت، به چه نتیجه‌ای رسیده‌ای؟ مثلاً این هواپیمای کوچکی که ساختی، می‌خواهی پرواز بدهی ببینی درست کار می‌کند یا نه؟ خب کسی که یک هواپیما یا کاردستی ساخته است، خودش مشتاق است که امتحانش کند، اصلاً روز جشن اوست، پدر و مادرش را هم صدا می‌زند که موقع آزمایش هواپیمایش به مدرسه بیایند. امتحان در اصل باید این‌طوری باشد.

الان در مدرسه‌ها امتحان تبدیل شده است به عامل استرس!

الان در مدرسه‌ها امتحان تبدیل شده است به عامل استرس، عامل فراموش کردن همه آنچه آموخته و عامل نفرت پیدا کردن از درس و تحصیل. امتحان در اصل چطور باید باشد؟ مثلاً این هواپیمایی که درستش کرده‌ای، پرواز بده تا ما ببینیم؟ نترس؛ حالا ممکن است هواپیمایت سقوط بکند، ولی ما به زحمت نمره می‌دهیم، مامانت هم می‌آید بغلت می‌کند می‌گوید «آفرین پسرم تو زحمت خودت را کشیدی، فلانی و فلانی هم اولین هواپیماها را که پرواز دادند سقوط کرد.»

مسئولیت‌پذیری به سه ویژگی مربوط است: تشخیص، تصمیم، خلاقیت. ویژگی تشخیص یعنی اینکه خودت باید تشخیص بدهی. مثلاً اینکه چند نوع امتحان را جلوی تو بگذارند و بگویند: «تو فکر می‌کنی کدام یک از انواع این امتحان‌ها برایت مفیدتر است و تلاش علمی تو را بهتر نشان می‌دهد؟» نه اینکه معلم بخواهد با امتحانش، تو را گیر بیندازد! مثلاً تو رفته‌ای کلی مسئله حل کردن یاد گرفته‌ای و در زمینه حل مسئله تلاش کرده‌ای، آن وقت این معلم می‌آید چهارتا سؤال حافظه‌ای از تو می‌پرسد

و نابودت می‌کند! یا همین کنکوری که نوعاً به قتل عام استعداد‌های جوان‌های ایرانی منجر می‌شود.

جوان‌های ما در این نظام آموزشی ضربه می‌خورند، چون مسئولیت‌پذیرانه درس نمی‌خوانند

آیا ما در کشورمان نابغه نداریم؟ بسیاری از جوان‌های ما می‌توانند نابغه باشند اما در این نظام آموزشی دارند ضربه می‌خورند و له می‌شوند، چون مسئولیت‌پذیرانه درس نمی‌خوانند، اصلاً اجازه داده نمی‌شود که مسئولیت‌پذیری جوان‌های ما تمرین بشود. ببینید خداوند برای دخترها می‌فرماید: آغاز زمان مسئولیت‌پذیری، نه سالگی است، دخترها زودتر از پسرها - نسبت به خیلی چیزها - خوش‌فهم می‌شوند. مثلاً در سن هجده سالگی اگر پسرها با دخترها مقایسه بشوند، خیلی از دخترها، پسرهای هجده ساله را بچه می‌دانند، درحالی‌که خودش هم هجده ساله است، چون از یک جهاتی رشد عقلی‌اش و رشد عاطفی‌اش سریع‌تر است.

برای دخترها نه سالگی آغاز مسئولیت‌پذیری است و برای پسرها چهارده سالگی آغاز مسئولیت‌پذیری است. ما اینجا در همین جمهوری اسلامی، مدت‌هاست که می‌گوییم «از چهارده سالگی این بچه را آدم حساب کنید، خدا او را

به عنوان یک عنصر مسئول شناخته است، شما هم روش برخوردتان در مدرسه و نظام تربیتی، از چهارده سالگی به بعد باید فرق کند...» اما باز می‌بینیم که همان سبک امتحان‌ها، همان سبک آموزش، همان سبک برخورد، با این بچه‌ها در سن ۱۴ سالگی تا دیپلم، ادامه پیدا می‌کند. حتی اسمش را هم تغییر نمی‌دهند! در ابتدایی به او می‌گفتند «دانش‌آموز» الان که مکلف و مسئول شده و از کودکی درآمدن است، باز هم به او می‌گویند دانش‌آموز! کسی پیدا نمی‌شود که بگوید «لااقل بعد از چهارده سالگی، اسمش را عوض کنید که او بفهمد از بچگی درآمدن و یک‌کسی شده است» خُب این ناشی از مسئولیت‌ناپذیری شورای محترم آموزش و پرورش است که بعد از این همه سال، تغییری در این زمینه نداده‌اند. حداقل اسمش را عوض کنید. همان طور که وقتی به یک جوان می‌گویند «دانشجو» خیلی فرق می‌کند با اینکه به او بگویند «دانش‌آموز»

**سنّ مسئولیت‌پذیری از نظر خدا که انسان را خلق کرده،
 چهارده سالگی است / تقوا یعنی یک کاری را با تعهد
 درونیات انجام بدهی**

سنّ مسئولیت‌پذیری از نظر خداوندی که انسان را خلق کرد، چهارده سالگی است. خداوند در این انسان یک چیزی

دیده است که از چهارده سالگی به بعد او را مسئول و مکلف قرار داده است. تو باید سبک برخوردت با این انسانی که مسئول است، متفاوت بشود.

دربارهٔ مسئولیت‌پذیری از عبارت «تعهد درونی» استفاده می‌کنند و می‌گویند: «این ویژگی از درون فرد سرچشمه می‌گیرد.» در اسلام چه کلمه‌ای داریم که این مسئولیت‌پذیری را راحت صدا می‌زند؟ هرچه در مورد مسئولیت‌پذیری گفتند، اگر بررسی کنید می‌بینید که خداوند اینها را در قرآن، با عنوان «تقوا» یاد می‌کند. تقوا یعنی یک کاری را با تعهد درونی‌ات انجام بدهی، البته یک عمر تمرین می‌خواهد تا آدم به اینجا برسد.

چرا خدا از قایل، قبول نکرد؟ کسی که تحت تأثیر منافع حداقلی، کار نکند باتقوا نیست

آقای قایل قربانی داد، آقای هابیل هم قربانی داد. قربانی هابیل پذیرفته شد و قربانی قایل پذیرفته نشد. این هم که بندهٔ خدا قربانی داد، این هم خداپرست است، خدایا پس چرا از او قبول نکردی؟ الان ناراحت می‌شود و هابیل را می‌کشد. خدا می‌فرماید: خُب او فوقش شهید می‌شود... خدایا از قایل هم قبول کن بگذار دعوا نشود؛ مگر حضرت

آدم الان چند تا فرزند دارد که همین اول کار، بین‌شان جنگ می‌اندازی؟ کوتاه بیا... خدا می‌فرماید: نه، من فقط از متقین قبول می‌کنم. «إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ»
 (مائده/۲۷)

چرا قاییل با اینکه قربانی داده بود، متقی نبود، ولی هابیل متقی بود؟ چون هابیل بهترین و فربه‌ترین گوسفندان خودش را برای قربانی آورد ولی قاییل، از بدترین محصولاتش برای قربانی آورد، یعنی قاییل تحت تأثیر یک منفعت حداقلی بود، کسی که تحت تأثیر منافع حداقلی کار بکند باتقوا نیست و خداوند از او قبول نمی‌کند.

فرد مسئولیت‌پذیر، اغلب فعال‌تر است و عزت نفس بالاتری دارد

برخی از اندیشمندان دربارهٔ مسئولیت‌پذیری می‌گویند: فرد مسئولیت‌پذیر، اغلب فعال‌تر است و عزت نفس بالاتری دارد. (این هم ارتباط بین مسئولیت‌پذیری و عزت نفس را تصریح می‌کند و یکی از حرف‌های بسیار مشهور دربارهٔ آدم مسئولیت‌پذیر است) آدم مسئولیت‌پذیر مسئولیت شکست و ناکامی را می‌پذیرد، تقصیر این و آن

نمی‌اندازد، می‌گوید من اشتباه کردم، من دقت نکردم، من سعی لازم نکردم...

آدم مسئولیت‌ناپذیر چه کار می‌کند؟ مدام به این و آن، فحش می‌دهد و تقصیر را به گردن دیگران می‌اندازد. ولی آدم مسئولیت‌پذیر، دائم دیگران را مقصر نمی‌داند، برای جبران کردن ناکامی و شکست می‌کوشد، برای جبران‌اش تلاش می‌کند، و رها نمی‌کند.

آدم مسئولیت‌پذیر انعطاف‌پذیر است، مهارت تصمیم‌گیری دارد، اینکه مهارت تصمیم‌گیری دارد خیلی مهم است. مهارت برنامه‌ریزی دارد، می‌شود کارها را به او سپرد؛ یعنی متعهد است.

باید دنبال مدرسه‌هایی باشیم که بچه‌ها را مسئولیت‌پذیر بار می‌آورند، نه «کارمندِ باسواد!» اصلاً خود کارمندی ضد مسئولیت‌پذیری است. مگر اینکه یک کارمندی خودش مسئولیت‌پذیر باشد. این مدرسه‌ها کجا هستند؟ ما اینهارا نشان کنیم و بچه‌هایی که در آنجا درس می‌خوانند بعداً از آن مدرسه‌ها رئیس‌جمهور و وزیر و نماینده مجلس انتخاب کنیم.

بعضی‌ها مسئولیت اشتباهات خود و فجایی که برای ملت آفریدند، نمی‌پذیرند

بعضی‌ها مسئولیت اشتباهات خودشان را به خاطر فجایی که برای یک ملت آفریدند نمی‌پذیرند، چرا باید به چنین کسانی مسئولیت داده شود؟ برای مسئولیت‌پذیری، تست‌های مشهوری وجود دارد. شورای نگهبان می‌تواند از افرادی که می‌خواهد آنها را تأیید یا رد صلاحیت کند، این تست‌ها را بگیرد تا معلوم بشود این افراد چقدر مسئولیت‌پذیر هستند؟ شاید لازم باشد در شورای نگهبان علاوه بر شش نفر حقوق‌دان یک روانشناس هم بگذارند.

بعضی‌ها اصلاً ظرفیت ندارند که مسئولیت به آنها بدهند، وقتی گذشته آنها بررسی بشود، معلوم می‌شود که این فرد اگر مسئول بشود، خراب‌کاری می‌کند؛ یعنی شخصیتش دارد این را نشان می‌دهد. نمی‌دانم شورای نگهبان از نظر شخصیتی و از نظر روانی هم بررسی می‌کند که آیا این فرد مسئولیت‌پذیر هست یا نه؟ اگر این را بررسی می‌کردند، طبیعتاً بعضی‌ها تأیید نمی‌شدند.

یکی از ارکان مسئولیت‌پذیری، برنامه‌ریزی است / افراد مسئولیت‌پذیر و مستقل، برای زندگی خود «برنامه‌ریزی» دارند

یک روانشناس دیگر می‌گوید: «انسان‌های مسئولیت‌پذیر و مستقل، برای زندگی خود برنامه‌ریزی دارند.» یکی از ارکان مسئولیت‌پذیری، برنامه‌ریزی است. مثلاً خداوند برنامه‌ریزی برای نماز را در یک محدوده زمانی به عهده خودت گذاشته است، تشویق‌هایی را هم گذاشته است برای اینکه تو خودت تمرین مسئولیت‌پذیری کنی. تو که هنوز نتوانستی زمان نماز خودت را تنظیم کنی، مسئولیت‌پذیر نیستی. آن وقت آقای بهجت می‌فرماید: تو زمان نمازت را درست کن، همه چیز درست می‌شود.

این روانشناس می‌گوید: «انسان‌های مسئولیت‌پذیر، وظائف خود را در زمان مشخص و با دقت به انجام می‌رسانند، اشتباهات خود را می‌پذیرند و در جهت جبران‌ش برمی‌آیند» ببینید این حرف بنده نیست؛ حرف آدم‌هایی است که کاری به دین ندارند!

حُب حالا کسی که بخواهد برنامه‌ریزی کند و این برنامه را با دقت انجام بدهد، خدا به او می‌گوید: «بیا من یک برنامه برایت توصیه می‌کنم، و در این برنامه، پای خودم

هم وسط است. من را دوست داری؟ قدرت را دست من می‌دانی؟...» در جلسات بعدی، دربارهٔ این مسئله، بیشتر صحبت خواهیم کرد.

شهید نامجو در مسئولیت‌پذیری کم‌نظیر بود

این دانشکدهٔ افسری امام علی (ع) بعد از انقلاب، توسط یک انسان شریف و یک افسر ارتشی مسئولیت‌پذیر به نام آقای نامجو تأسیس و اداره شده است. شهید نامجو در سال ۱۳۶۰ به شهادت رسید. ایشان در مسئولیت‌پذیری، کم‌نظیر بود. دفتر یادداشت برای خودش برداشته بود، دانشجوی افسری که می‌آمد، ویژگی‌های هر دانشجویی را جداگانه در دفتر خودش می‌نوشت. می‌گفتند چرا این کارها را می‌کنی؟ می‌گفت: چون با هرکسی که صحبت می‌کنم، می‌خواهم متناسب با خودش صحبت بکنم، لذا ویژگی‌هایش را می‌نویسم چون ممکن است یادماند. ایشان می‌گفت: یک فرماندهٔ خوب باید ویژگی‌های سربازها و دانشجویهای خودش را بداند و این کار را به دیگران هم توصیه می‌کرد.

این کار جزء وظایفش نبود، اما احساس مسئولیت می‌کرد. احساس مسئولیت با خلاقیت و با تعهد همراه است، دربارهٔ احساس مسئولیت، چقدر می‌شود از شهدا مثال زد!

وقتی که جنگ شروع می‌شود و ایشان می‌بینند که دشمن به نزدیک اهواز رسیده است، دانشجویها را جمع می‌کند و با یک صدای زیبا و پر از احساس مسئولیت به آنها می‌گوید: «هَلْ مِنْ ناصِرٍ یَنْصُرُنِی» جوان‌های دانشجو می‌گویند یعنی چه آقای فرمانده؟ می‌فرماید: الان موقع «هل من ناصر ینصرنی» است، آیا کسی داوطلبانه حاضر است برود جنگ؟ صدام تا نزدیک اهواز آمده است، هرکسی می‌خواهد برود، غسل شهادت بکند و آماده باشد. ایشان با گفتن «غسل شهادت» در واقع یک مقدار کار را برای آنها سخت می‌کند، همان‌طور که امام حسین(ع) شب عاشورا یک مقدار کار را سخت کرد و به یارانش فرمود: هرکسی بماند کشته می‌شود... تا اگر کسی می‌خواهد برود، برود.

آقای نامجو، این فرماندهٔ حکیم، به دانشجویهایش می‌گوید: هرکسی از سر احساس مسئولیت می‌خواهد بیاید، بیاید... یک عده‌ای جمع می‌شوند. آنهایی که در همان اعزام به جبهه رفتند، خاطرات‌شان را تعریف می‌کنند و می‌گویند: در مقابل همین دانشکده افسری، ماشین‌ها می‌آیند و

خانواده‌ها هم می‌آیند خدا حافظی می‌کنند، جوان‌ها سوار می‌شوند به فرودگاه می‌روند و با هواپیماهای ارتشی اعزام می‌شوند. یک سری‌شان به شهادت می‌رسند و یک سری‌شان می‌جنگند و فرماندهان آینده جنگ می‌شوند.

این جمله زیبای «هل من ناصرٍ یُنصرنی» که ایشان می‌گویند، نمی‌دانم یاد امام حسین (ع) افتاده بود و می‌خواست فقط انسان‌های مسئولیت‌پذیر را ببرد، یا اینکه به یاد این آیه قرآن افتاده بود که آیه کلیدی مسئولیت‌پذیری است: «لِیَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ یَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَیْبِ» (حدید/۲۵) خدا پیغمبرها را می‌فرستد تا ببیند چه کسی پیغمبرش را «بالغیب» یاری می‌کند؟ «بالغیب» یعنی بدون نظارت، مسئولیت‌پذیری یعنی اینکه تعهد داشته باشی بدون نظارت کار بکنی.

جلسه هفتم |

متقاعدشدن به مسئولیت پذیری، با کمک
«علوم انسانی» و دین

چطور برای مسئولیت پذیری انگیزه پیدا کنم؟
طرح خدا برای مسئولیت پذیر شدن انسان چیست؟

**انسان و جامعه برای حفظ استقلال و عزتش نیاز به نبرد
دائمی با عوامل ازین برنده استقلال دارد**

انسان برای رسیدن به اوج استقلال همیشه باید
تمرین‌هایی داشته باشد و تلاش‌هایی بکند چون عوامل
ازین برنده استقلال آدمی در مسیر زندگی فراوان هستند.
رسیدن به استقلال و حفظ این استقلال و عزت یک نبرد

مداوم می‌خواهد، انسان یک مبارزه دائمی نیاز دارد تا بتواند اسیر و برده کسانی که می‌خواهند او را به بندگی بکشند نشود؛ هم یک فرد در طول مسیر زندگی خودش، هم یک جامعه به این مبارزه دائمی نیاز دارد.

شما هرکجا زندگی می‌کنید، باید همیشه از خودتان مراقبت بکنید، از اموال و دارایی‌های‌تان مراقبت بکنید تا نه اموال شما را کسی بدزدد و بر باید و تخریب کند، نه خود شما را کسی به بردگی بکشد. البته بعد از ظهور حضرت ولی عصر، عوامل اجتماعی به بردگی کشیدن و از بین بردن استقلال انسان از بین می‌رود اما در زمان حضرت ولی عصر ارواحنا له الفداء عوامل درونی از بین رفتن استقلال انسان کماکان هست و انسان به مبارزه و جهاد دائمی باید بپردازد.

آدم برای حفظ استقلال خودش، برای حفظ عزت خودش و برای وابسته نشدن، باید مبارزه کند، بعد از اینکه شما استقلال را به دست آوردی و تثبیت هم کردی، از یک حداقل تا یک حداکثر بی‌نهایت می‌تواند ادامه پیدا کند و شما برای اینکه به اوج استقلال برسید باز نیاز دارید به مبارزه دائم. نه استقلال به سادگی به دست می‌آید، نه به سادگی بدون تلاش حفظ می‌شود، نه استقلال یک سطحی دارد که شما برای بدست آوردن آن کافی باشد که صرفاً در

یک مرحله، تلاش بکنید. بلکه باید دائماً تلاش کنید تا به اوج استقلال برسید؛ آن اوجی که انسان به توحید و فناء فی الله و اوج تقرب می‌رسد، در واقع یعنی به اوج استقلال رسیده است.

مسئولیت‌پذیری، رمز عملیات ما برای رسیدن به استقلال است / کسی که مسئولیت کارهای خود را نپذیرد نمی‌تواند مستقل بشود

برای این مبارزه دائمی و همیشگی و فراگیر در کل زندگی، ما نیاز به یک برنامه جامع داریم. مسئولیت‌پذیری رمز عملیاتی است که ما باید انجام بدهیم تا به استقلال برسیم. کسی که خودش مسئولیت کارهای خودش را نپذیرد هیچ‌وقت نمی‌تواند مستقل بشود، کسی که پذیرش این را نداشته باشد که «من خودم باید پاسخگوی کارهای خودم، انتخاب‌های خودم، ضعف‌ها و قوت‌های خودم باشم» نمی‌تواند انسان مستقلی باشد. مسئولیت‌پذیری یعنی من می‌خواهم مستقل باشم و شروع کرده‌ام به تمرین استقلال.

منتها این مسئولیت‌پذیری چگونه باید تحقق پیدا کند و اساساً چگونه این مسئولیت‌پذیری، انسان را به استقلال

کامل و مطلوب می‌رساند؟ امشب می‌خواهیم یک مقدار در این باره گفتگو کنیم. اما اینکه این مسئولیت‌پذیری از بینات دین هست در این تردیدی نیست. مقام معظم رهبری در کلامی بیان می‌فرماید که بی‌تردید مسئولیت‌پذیری از بینات اسلام است، یعنی امری است که مسلماً در دین اسلام به آن توجه شده است. حالا اگر کل قرآن بلکه کل دین را با نگاه رشد مسئولیت‌پذیری و کسب مهارت مسئولیت‌پذیری مطالعه بکنید، آن وقت می‌بینید که چقدر زیبا هر لحظه، دین دارد شما را برای مسئولیت‌پذیری تمرین می‌دهد.

برخی اندیشمندان، اصلی‌ترین ملاک سلامت روانی انسان را مسئولیت‌پذیری می‌دانند / علوم انسانی به ما کمک می‌کند به حقانیت دین، پی ببریم

غیر از اینکه در دین ما مسئولیت‌پذیری چنین اهمیتی دارد، در علوم انسانی مثل روانشناسی یا علوم تربیتی و حتی مباحثی در علوم اجتماعی هم مسئولیت‌پذیری یک اصل مهم تلقی می‌شود. برخی از اندیشمندان، اصلی‌ترین ملاک سلامت روانی یک انسان را مسئولیت‌پذیری او اعلام می‌کنند، یعنی تصریح می‌کنند که ملاک اصلی سلامت روانی یک انسان مسئولیت‌پذیری است.

همان‌طور که در جلسه قبل بیان شد، علوم انسانی و علوم تجربی برای اینکه ما را به دین تسلیم کنند، خیلی عالی هستند، اگر از علوم انسانی تقدیر کردم و آرزو کردم که علوم انسانی در جامعه ما پیشرفت بکند، منظورم این بود که علوم انسانی به ما کمک می‌کنند به حقانیت دین پی ببریم.

راه‌حل‌های علوم انسانی، ابتدایی است اما آشنایی با علوم انسانی می‌تواند جلوی دین‌گریزی را بگیرد

اما آیا علوم انسانی به تنهایی دست ما را می‌گیرند و به سعادت می‌رسانند؟ ابداً، علوم انسانی نه تنها انسان را به اوج نمی‌رسانند، بلکه راه‌حلهایی که می‌دهند بسیار راه‌حل‌های ابتدایی است. ولی آشنایی شما با علوم انسانی منجر به این می‌شود که دیگر دین‌گریزی از بین برود. ما کسی را در جامعه خودمان نمی‌توانیم به زور دین‌دار کنیم، اصلاً دین چیزی نیست که به زور بشود به کسی تحمیل کرد، چون استقلال انسان باید حفظ بشود و باید هرکسی خودش بخواند. ولی در جامعه به یک چیزی نیاز داریم؛ و آن اینکه دین‌گریزی و دین‌ستیزی باب نشود، فرهنگ نباشد، رواج نداشته باشد. حرف ما این است که «اگر نمی‌خواهی دین داشته باشی نداشته باش، چرا

دین‌ستیزی می‌کنی؟! دین‌ستیز نباش و دین‌گریزی را در جامعه تبدیل به یک ارزش نکن.»

متأسفانه الان در لایه‌هایی از اجتماع ما دین‌گریزی یک ارزش است، طرف با افتخار می‌گوید «ما از آن دین‌دارها نیستیم!» حُب این خیلی بد است که این مملکت چهل سال است به اسم اسلام دارد اداره می‌شود اما فرهنگ و تعلیم و تربیت به‌گونه‌ای اداره شده است که نتیجه‌اش این است که دین‌گریزی در یک لایه‌هایی از جامعه، کلاس دارد! یعنی نه تنها دین درست ترویج نشده است، بلکه علوم انسانی هم درست تبیین نشده است و الا دین‌گریزی در این سطح وجود نداشت.

مگر ما در دوران جاهلیت به سر می‌بریم که دین‌گریزی در یک جامعه‌ای ارزش تلقی بشود حتی برای یک سطوحی از جامعه، چه برسد به اینکه برخی از سطوح مؤثر در جامعه، دین‌گریزی برای‌شان یک ارزش تلقی بشود! این یعنی جاهلیتی در جامعه تزریق شده و نهادینه شده است، این یعنی صددرصد اشتباهات فاحشی در اداره افکار عمومی صورت گرفته است. این یعنی اشتباهات فاحش در آموزش و پرورش وجود دارد و در تبلیغ ما طلبه‌ها اشتباهات فاحش وجود دارد؛ البته نه اینکه همه‌اش اشتباه باشد.

اگر کسی نمی‌خواهد دین‌داری بکند خُب دین‌داری نکند؛ کما اینکه اگر کسی نمی‌خواهد ورزش کار بشود، خُب ورزشکار نشود! مگر همه باید ورزش کار بشوند؟ زور که نیست! اما کسی یک ورزش کار را مسخره نمی‌کند و کسی ورزش کار نبودن را برای خودش کلاس نمی‌داند. در هیچ محفل خانوادگی و خصوصی هم کسی ورزش را مسخره نمی‌کند و به‌طور تحقیق‌آمیزی نمی‌گوید که «ما از این‌هایی که می‌روند دنبال ورزش نیستیم!» هرکسی این را بگوید، به او می‌گویند: تو خودت آدم ضعیف و حقیری هستی.

نباید در جامعه ما کسی از سرِ جهالت و سوء تفاهم، دین‌گریز یا دین‌ستیز بشود

اینکه اولیات دین برای مردم جا نیفتاده و از علوم انسانی برای پذیرش اولیات دین و معقول بودن مسیر دین استفاده نشده است، یک فاجعه است! ولی بنده از این فاجعه در می‌گذرم و می‌گویم: انسان‌ها می‌توانند دین‌دار بشوند و می‌توانند دین‌دار نشوند، این میل خودشان است و اصلاً علامت استقلال آدم‌ها است و علامت این است که دین، استقلال آدم‌ها را رعایت می‌کند. اما فاجعه بزرگتر این است که دین‌داری را بی‌کلاسی تلقی کنند و دین‌گریزی را یک نوع کلاس بدانند! این نباید در جامعه ما باشد؛ یعنی

نباید دین‌گريزان و دین‌ستيزان از سر جهالت و سوء تفاهم، دین‌ستیزی کنند.

تو اگر می‌خواهی با دین دشمن بشوی، عیبی ندارد و کسی هم نمی‌تواند جلوی دوزخ رفتن تو را بگیرد. مگر کسی می‌تواند جلوی شمر بن ذی‌الجوشن شدن کسی را بگیرد؟! حرف ما این است که نباید در جامعه ما کسی از سر سوء تفاهم، دین‌گريز یا دین‌ستيز بشود. مثلاً این‌طور نباشد که یک کسی بگوید: «من دشمن دین هستم برای اینکه دین به استقلال فکری من لطمه می‌زند!» وای خدای من! چه کسی این را به تو گفته است؟! می‌گوید: «شما خودتان می‌گویید که مقلد باش!» این را چه کسی گفته است؟ محدوده تقلید کجاست؟ اصلاً تقلید آن چیزی که تو برداشت کردی نیست. چه کسی این برداشت را از دین، به تو داده است؟

در جلسات بعدی عرض خواهیم کرد که نسبت ولایت با این استقلال و با آن مسئولیت‌پذیری چیست؟ آن وقت شما تعجب می‌کنید که چرا توسط ارکان تعلیم و تربیت دینی و غیردینی در کشورمان، ولایت به‌عنوان «نگهبان استقلال و ارزش فکری انسان‌ها» و «نگهبان ارزش انتخاب انسان‌ها»

معرفی نشده است؟ پس تا حالا دربارهٔ ولایت چه گفته‌اند که این سوء تفاهم ایجاد شده است؟

اصلی‌ترین کارکرد ولایت، حفظ استقلال و عزت آدم‌هاست

بعداً توضیح خواهیم داد که اصلی‌ترین کارکرد ولایت، بلکه تنها کارکرد ولایت، حفظ استقلال و عزت و حفظ ارزش استقلال آدم‌ها است. اینکه ولایت بخواهد تعلیم بدهد، این تعلیم یک کار فرعی ولی خدا است، کسی دیگر هم می‌تواند تعلیم بدهد. لقمان حکیم ولایت نداشت و پیامبر نبود اما تعلیم می‌داد، تعلیماتش را خدا در قرآن نوشته است، تعلیم دادن که نیاز به ولایت ندارد.

آیا برداشتی که جامعه ما از ولایت دارد، درست است؟ آیا برداشتش از دین درست است که برداشتش از ولایت درست باشد؟ یک فاجعه‌ای دارد در جامعه ما رخ می‌دهد. دوستان طلبه من و اساتید من در حوزه، یک فاجعه دارد در جامعه رخ می‌دهد، چرا نمی‌بینیم؟ شاید در حد نود درصد، برداشت اشتباه از دین و برداشت معکوس از دین وجود دارد، و حتی ولایت را از بین برندهٔ استقلال آدم‌ها، استقلال فکری آدم‌ها و حق انتخاب آدم‌ها برداشت می‌کنند. کسانی در حد سیاسیون درجه یک کشور،

خودشان را غیرولائی نشان می دهند تا برایشان کلاس باشد! درحالی که شأن ولایت چیزی جز این نیست که استقلال آدم‌ها را نگه دارد و عامل دیگری در عالم وجود ندارد که استقلال انسان‌ها را حفظ کند. این به تجربه ثابت شده است و زیاد هم دین نمی خواهد، علوم انسانی کافی است برای اینکه این را ثابت کند.

آیا این اشتباه فاحش در جامعه ما، یک فاجعه نیست؟ آیا برنامه ریزان درسی آموزش و پرورش در چهل سال گذشته نباید پاسخ بدهند؟ از کدام قسمت دین برداشتند در کتاب‌ها نوشتند که این برداشت معکوس از اصل دین در ذهن اقشاری از جامعه ایجاد شده است؟ علوم انسانی، یک حداقل‌هایی از عقلانیت دینی را برای انسان به اثبات می‌رسانند، ولی این در جامعه ما اتفاق نیفتاده است؛ عالمان دینی از علم و تجربه بشری به قدر کافی برای جا انداختن حداقل‌های دین استفاده نکرده‌اند، درحالی که ائمه هدی این کار را می‌کردند و قرآن هم این کار را می‌کند.

قرآن هم به تجربه بشری استناد می‌کند، اهل بیت (ع) هم این کار را می‌کنند؛ چون آن کسی که حداقل دین را ندارد و فعلاً ایمان به وحی و نبوت و معاد ندارد، شما چطور می‌خواهی با او صحبت کنی و به او بگویی که دین، این را

گفته است.... حُب او می‌گوید: من کجا دین را پذیرفته‌ام که حالا تو داری از طرف دین، با من صحبت می‌کنی؟! لذا آدم باید برود سراغ چیزی که او قبول دارد، آن چیزی که آدم‌ها قبولش دارند، همان چیزی است که تجربه می‌کنند لذا اگر ما از علوم تجربی و روانشناسی و ... استفاده می‌کنیم، به همین دلیل است.

اگر تبیین شده بود که دین برای منفعت بشر است، معلوم می‌شد که دین دار هنر نکرده و بی‌دین ضرر کرده

وقتی که بدون استفاده از تجربه بشر و عقل حداقلی انسان، از خدا و پیغمبر صحبت می‌کنید، طرف مقابل فکر می‌کند شما دارید به او زور می‌گویید، کما اینکه خیلی از مردمی که دین داری نمی‌کنند تلقی‌شان این است که دین دارد به آنها زور می‌گوید. باید یک اعتقادی داشته باشند تا این زورگویی دین را بپذیرند و تحمل کنند. حتی بعضی از مذهبی‌های ما هم همین تصور را دارند، به همین دلیل مغرور می‌شوند و فکر می‌کنند خیلی هنر کرده‌اند که دین دار هستند و تصور می‌کنند از خیلی از چیزها گذشته‌اند و فداکاری کرده‌اند! نه؛ تو هنر نکردی که دین دار شدی، تو از چیزی نگذشته‌ای! قرآن می‌فرماید: «إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا» (اسراء/ ۷)

توهنری نکردی که دین‌دار شدی، تو فقط انسانیت را اجرا کردی. مثلاً شما که شب استراحت می‌کنی و می‌خوابی، صبح که بلند می‌شوی، قیافه می‌گیری که «من خیلی هنر کردم که خوابیدم»؟ عبادت هم همان قدر برای ضروری است، پس این دیگر قیافه گرفتن ندارد. باطری موبایل را که شارژ می‌کنی، قیافه می‌گیری و دچار عجب می‌شود؟! نه، چون نیاز داشتی.

تو از راه علوم تجربی و انسانی هم می‌توانستی بفهمی که نماز، انرژی‌بخش است؛ مثل غذا که انرژی‌بخش است. پس نماز که می‌خوانی چرا قیافه می‌گیری؟ این یعنی حداقل‌های دین هم گفته نشده و جان‌یفتاده است.

اگر حداقل‌های دین گفته شده بود، معلوم می‌شد که این دین، یک مسیر عقلانی را دارد می‌رود و برای منفعت بشر دارد حرکت می‌کند، آدم دین‌دار هنر نکرده، بی‌دین هم نادانی کرده و ضرر کرده است. اگر این گفته شده بود، این مسائل هم در جامعه جا می‌افتاد، ولی الان اینها جا نیفتاده است، چون حداقل‌های دین را نگفته‌ایم.

حداقل‌های دین، اثبات صانع نیست!

حداقل‌های دین، اثبات صانع نیست! بگذارید یک نمونه برای شما بگویم؛ مثلاً حداقل‌های اخلاق اسلامی و پذیرش دین در فرهنگ چیست؟ پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید: «إِذَا لَمْ تَسْتَحْيِ فَاصْنَعْ مَا شِئْتَ» اگر حیا نداری دیگر هرکاری دلت می‌خواهد بکن! یعنی دیگر من پیغمبر هم نمی‌توانم برایت کاری بکنم. بعد می‌فرماید این سخن همه انبیاء است که به صورت ضرب‌المثل باقی مانده است. (لَمْ يَبْقَ مِنْ أَمْثَالِ الْأَنْبِيَاءِ عِلاَ قَوْلِ النَّاسِ إِذَا لَمْ تَسْتَحْيِ فَاصْنَعْ مَا شِئْتَ) (عیون اخبارالرضا ع/ ج ۲/ ص ۵۶)

یعنی قبل از اینکه تو دین‌دار بشوی باید یک مایه‌ای از حیا داشته باشی که بیایی سراغ دین؛ و الا من درباره چه چیزی با تو صحبت کنم؟ تو باید یک جای دیگری برایت ثابت شده باشد که اگر حیا نباشد نظام حیات بشر از بین می‌رود و نظام اجتماعی متلاشی می‌شود. حیا خارج از دین باید تثبیت شده باشد، و بعد دین هم می‌آید حیا را تقویت می‌کند، پُر آب و رنگش می‌کند، بیشترش می‌کند، جهت خوب به آن می‌دهد، حیا احمقانه را کنار می‌گذارد و با این حیا یک‌کاری می‌کند که تو از آن سود ببری.

چرا می‌گوییم برای متقاعد شدن به استقلال و مسئولیت‌پذیری، از علوم انسانی استفاده بشود؟

چرا ما اصرار داریم که برای استقلال و خصوصاً مسئولیت‌پذیری، از علوم انسانی استفاده کنیم؟ برای اینکه علوم انسانی و علوم تجربی مخصوصاً وقتی همه اندیشمندان عالم آن را بپذیرند، یک کاری می‌کند که آدم تسلیم دین بشود و دین‌داری را آغاز کند، یک کاری می‌کند که آدم به عمق عقلانیت دین یک مقدار پی ببرد، یک مقدار منت‌گذاری دین‌دارها را از دین کم می‌کند، کلاس گذاشتن بی‌دین‌ها نسبت به دین را کم می‌کند.

البته نمی‌خواهم بگویم همه مردم جامعه ما این‌گونه هستند که حداقل‌های دین را دریافت نمی‌کنند، بلکه یک لایه‌هایی از جامعه این‌گونه هستند ولی قابل توجه هستند. این باید در کل جامعه ما جا می‌افتاد و علوم انسانی می‌تواند این را جا بیندازد. آیا نمی‌شود ما دین نداشته باشیم و فقط با همین علوم انسانی تا آخر برویم؟ علوم انسانی که عشق تولید نمی‌کند! علوم انسانی ممکن است آرامش به تو بدهند، اما حماسه خلق نمی‌کنند، علوم انسانی در تو آتش شور و سرمستی ایجاد نمی‌کنند، علوم

انسانی ممکن است تو را یک مقدار سالم نگه دارند اما در اوج شکوفایی قرار نمی‌دهد.

علوم انسانی در موضوع مسئولیت‌پذیری، خیلی رشد کرده است. شاید حدود نصف حرف‌های ما در مورد مسئولیت‌پذیری را علوم انسانی، بارش را به دوش کشیده باشد و این خیلی خوب و کمک‌کننده است؛ چون دیگر کسی سر اینها چانه نمی‌زند.

انتقاد بنده از آموزش و پرورش، بخاطر رعایت نکردن علوم انسانی در تعلیم و تربیت است

بعضی‌ها می‌گویند چرا شما در مدرسه‌ها دنبال تحمیل ایدئولوژی هستید؟ در حالی که تقریباً صد درصد انتقادهای بنده در طول این سالیان طولانی از آموزش و پرورش، بخاطر رعایت نکردن علوم انسانی در تعلیم و تربیت بوده است، نه بخاطر خدا و پیغمبر! یعنی ما بدون دین و بدون مسلمان بودن هم، این انتقادهای ما را داشتیم. ما می‌گوییم: «دانش‌آموز باید مسئولیت‌پذیر بار بیاید، همین!» اگر این دانش‌آموز، مسئولیت‌پذیر بار بیاید، بالاخره یک روز از دم در هیئت و مسجد عبور می‌کند؛ ما همان‌جا خدا و پیغمبر را به او یاد می‌دهیم، و او چون مسئولیت‌پذیر بار

آمده، این را به راحتی می‌پذیرد، نمی‌خواهد در مدرسه تعلیمات دینی بدهید، بعضی از تعلیمات دینی بدون تربیت شخصیت بچه‌ها، برای آنها عین سم می‌ماند؛ اگر شما خیلی از مقدمات انسانی و نیاز او به دین را برایش جا نیندازی و بعد به او بگویی که «خدا تو را آفریده، پیغمبر فرستاده که برای سعادت تو دستور بدهد، و اگر گوش ندهی به جهنم می‌روی...» او چه احساسی پیدا می‌کند وقتی این را بشنود؟ با خدا در می‌افتد، سعی می‌کند جهنم را فراموش بکند، از پیامبر هم فرار می‌کند. حالا ببینید این حال چند نفر از ابناء جامعه ما است؟

مشکل بنده، آن کسانی نیستند که از دین فرار می‌کنند و برای بی‌دینی هم کلاس قائلند، شاید ده درصد مشکلم اینهایی باشند که از دین فرار می‌کنند، اینها دچار سوءتفاهم شده‌اند که دین ستیز شدند و دین‌گریزی برایشان یک کلاسی شده است، اینها ده درصد مشکل هستند، نود درصد مشکل، آن مذهبی‌هایی هستند که نیاز خودشان را به دین درک نمی‌کنند، ولی این دین را پذیرفته‌اند، اینها را چه کار کنیم؟! اینها الان دین‌دارِ مغرور دارای عُجب شدند، دو قورت و نیم‌شان هم باقی است،

اینها دیگران و آدم ضعیف‌های بی‌دین را هم آدم حساب نمی‌کنند، این را چه کار کنیم؟

علوم انسانی، دربارهٔ مسئولیت‌پذیری چه می‌گوید؟

خُب حالا ببینیم در علوم انسانی، دربارهٔ مسئولیت‌پذیری چه گفته‌اند؟ حرف‌های خیلی قشنگی زده‌اند؛ چند نمونه‌اش را برای شما قرائت بکنم، اینها جزء دانش‌های رایجی است که می‌توانید راحت پیدا کنید.

یکی از روانشناس‌های برجسته می‌گوید: مسئولیت‌پذیری عنصر اصلی سلامت روان و به تبع آن، عامل مهم دستیابی به شادکامی اصیل و احساس رضایت است... البته شادکامی بیخودی و کاذب هم داریم، مثلاً زیرسبیلی رد کردن و زیرآبی رفتن، آدم یک‌ذره خوشحال می‌شود ولی این خوشحالی اصیل نیست.

او در ادامه می‌گوید: اعتقاد داریم همهٔ افراد بشر از پیر تا جوان و حتی نوزادان، صبح تا شب برای ارضاء نیازها و خواسته‌ها و ارزش‌های خود تلاش می‌کنند... و باور داریم همهٔ افراد اجتماع باید برای برآوردن نیازها و خواسته‌های خود احساس مسئولیت کنند و پیامدهای افکار و تصمیمات خود را بپذیرند، نسبت به تک‌تک رفتارهای‌شان پاسخگو

باشند. رفتار مسئولانه به معنای خردورزی، عقلانیت و یکپارچگی شخصیت است... اینها مطالبی است که علوم تجربی به آن رسیده است.

یکی دیگر از روانشناسان، دیدگاه خود را این‌گونه بیان کرده است: مسئولیت‌پذیری آثار مثبت بسیاری دارد، توانایی برخورد با شرایط سخت، انتخاب تصمیمات درست، احساس رضایت داخلی، پرورش انضباط داخلی، کسب اعتماد به نفس و رشد تفکر، افزایش قدرت شناختی، موافقت بیشتر با خانواده و محیط زندگی، مورد توجه خانواده و گروه و جامعه قرار گرفتن، برخورداری از یک توان بالا برای انجام درست و به‌موقع کارها، ایجاد روحیه نشاط، سرحالی، صرفه‌جویی در هزینه‌های اضافی و وقت گذاشتن برای ترویج احساس مسئولیت در دیگران.

اینها را اسلام نگفته است، اینها دیگر حداقل انسانیت است. من که نباید برای این حرف‌ها، از امام حسین(ع) خرج کنم! آن وقت آن طرف برداشتش این می‌شود که می‌گوید «امام حسین(ع) هم، همین را گفته است! خب این را که فلانی هم گفته بود، یعنی امام حسین(ع) برای همین شهید شد؟» نه، امام حسین(ع) برای حرف‌های

بالاتر از اینها آمده است، صبر کن. شب‌های بعد من عرض می‌کنم که امام حسین (ع) کجای این قصه است.

برخی از آثار مسئولیت‌پذیری از دیدگاه روانشناسی:

یک روانشناس دیگر درباره «آثار مسئولیت‌پذیری» می‌گوید: شناسایی و شکوفایی استعدادها، ایجاد انگیزه بیشتر برای پذیرش مسئولیت بیشتر، ایجاد انگیزه مبارزه کردن و سخت‌کوشی، ایجاد تعهد و همت برای انجام کار، جفت و جور شدن زمینه توانمندی در بقیه مهارت‌های زندگی، رشد فکری، رشد شخصیت، افزایش عزت نفس، پذیرش اشتباه، تشویق بقیه به مسئولیت‌پذیری و... ببینید چه آثار و برکاتی را برای مسئولیت‌پذیری ذکر می‌کنند و اگر کسی مسئولیت‌پذیر نباشد چه صدماتی دارد!

روانشناس‌هایک پیشنهاداتی برای تمرین مسئولیت‌پذیری دارند، این پیشنهادات هم بماند برای جلسه بعد؛ یک مقداری از اینها را عرض خواهیم کرد.

تا اینجا، ما عقلاً فهمیدیم که مسئولیت‌پذیری برای سلامتی انسان مفید است، هرکسی این را نپذیرفته است برود کتاب‌های روانشناس‌ها را بخواند. حُب حالا برویم سراغ دین و ببینیم که دین چه کار می‌کند؟ خواهش می‌کنم

به عنوان یک آدم مؤمنی که قرآن را قبول دارد و دین را قبول دارد این حرف‌ها را گوش نکنید، بلکه به عنوان یک فرد بی دین این حرف‌ها را گوش کنید، اصلاً گاهی از اوقات به عنوان یک فرد بی دین بروید قرآن را بخوانید، ببینید با آدم چه کار می‌کند! اصلاً غوغا می‌شود! این یک روش برای درست کردن انسان‌هاست، یعنی از بیرون به دین نگاه کنید، از بالا نگاه کنید، از دور نگاه کنید، جامع نگاه کنید، خیلی‌ها با این نگاه، مسلمان شدند و از ما هم جلو زدند. بعضی وقت‌ها ما غرق جزئیات می‌شویم، درحالی‌که باید از بالا نگاه کنیم و ببینیم دارد چه کار می‌کند!

«سؤال و جواب» و «پاداش و جزای قیامت» از طرح‌های کلان دین برای مسئولیت‌پذیری است

یکی از طرح‌های کلان دین برای مسئولیت‌پذیری، این است؛ خداوند برای اینکه تو مسئولیت پذیر بشوی می‌گوید «هرکاری بکنی از تو سؤال می‌کنم» خُب سؤال و جواب کن، چه اهمیتی دارد؟ می‌فرماید: «نه فقط سؤال و جواب می‌کنم، بلکه پاداش و جزا هم می‌دهم؛ آن هم خیلی سنگین!» پس تو داری من را مجبور می‌کنی! می‌خواهی بر من نظارت کنی؟ این طوری که استقلال من از بین می‌رود! می‌فرماید: «نه، هم سؤال و جوابت را روز قیامت می‌کنم که

معلوم نیست کی است، و هم اینکه هیچ چیزی از آن را به تو نشان نمی‌دهم که بترسی و از سر ترس، بخواهی مجبور بشوی و انجامش بدهی، اگر هم بترسی از روی عقلت ترسیده‌ای، پاداش را هم نقداً به تو نمی‌دهم بلکه می‌گذارم برای قیامت. الان فقط به تو خبر می‌دهم»

خدایا من قبول دارم این سؤال و جواب را که برای من گذاشتی، من را تکان می‌دهد، من را یک مقدار مسئولیت‌پذیر می‌کند و چون پاداش و جزایت به صورت فوری و عینی هم نیست، استقلال من را حفظ می‌کند، اما خدایا می‌شود کلاً سؤال و جواب نکنی؟ (بنده از طرف خدا جواب می‌دهم) خدا می‌فرماید: من حرفی ندارم که برای اینکه مسئولیت‌پذیر بشوی اصلاً روی تو فشار نیاورم، ولی اگر همین مقدار هم فشار نیاورم دیگران تو را به بردگی می‌کشند، آن را چه کار می‌کنی؟ برای اینکه یله و رها نباشی و خواسته‌های کم نفسانی، تو را اسیر نکند و برای اینکه برده خواسته‌های کم رقبای خودت نشوی، من باید تو را از زیر سلطه دیگران جمع بکنم یا نه؟

جهنم و بهشت را گذاشتم که یک ذره رویت اثر بگذارم، و فشار هم که می‌بینی نیاوردم، بی‌دین‌ترین رفتارها را هم داشته باشی نه می‌کشمت، نه عذاب فوری بر سرت

می‌آورم، یعنی جهان این‌جوری است، حتی اگر نماز نخوانی و عبادت کنی، شاید چاق‌تر هم بشوی! ولی اگر این را نمی‌گذاشتم دیگر خیلی رها می‌شدی و آسیبش این بود که یا طعمهٔ گرگ‌ها می‌شدی یا اینکه خودت گرگ می‌شدی! تازه الان که اینها را گفته‌ام، باز هم بعضی‌ها گرگ شده‌اند و بعضی‌ها بردهٔ گرگ‌ها شده‌اند!

طرح خدا برای مسئولیت‌پذیری انسان چیست؟

طرح خدا برای مسئولیت‌پذیری انسان چیست؟ یک افق بسیار باشکوه، ابدی و بسیار هیجان‌انگیز در پشت پردهٔ غیبت برای ما در نظر گرفته است! دربارهٔ جهنمش باید گفت که بسیار وحشتناک است و دربارهٔ بهشتش باید گفت که بسیار باشکوه است. می‌گوید: از تو سؤال می‌کنم و این موجب می‌شود که خودت را جمع کنی، نه گرگ بشوی نه بزّه بشوی برای گرگ‌ها. این طرح خداست برای مسئولیت‌پذیر شدن ما.

خدایا کلاً می‌شد از من سؤال نکنی و من رها باشم؟ می‌فرماید: «اگر رها باشی، یا گرگ می‌شوی یا بزّه!» آن وقت خدا در قرآن دوبار به خودش قسم می‌خورد که از نوادر قسم‌های قرآن است: «فَوَرَبِّكَ لَنَسَأَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ»

(حجر/۹۲) پیامبر من، به خدای تو سوگند که از ایشان روز قیامت سؤال می‌کنم. می‌خواهد تکان بدهد! در جای دیگری می‌فرماید «تَاللَّهِ لَتُسْأَلُنَّ عَمَّا كُنْتُمْ تَفْتَرُونَ» (نحل/۵۶) بخدا قسم سؤال می‌کنم از همه آن افتراهایی که بستند و رفتارهای غلطی که انجام دادند.

یک قدم این است که در علوم انسانی به تو می‌گویند «مسئولیت‌پذیر باش» راه‌های مسئولیت‌پذیری را هم در علوم انسانی بروید مطالعه کنید و بعد بیایید بنده با استفاده از قرآن، این راه‌ها را تکمیل کنم. این آیات قرآن، یک هیجانی در تو ایجاد می‌کند که در اوج است!

روز قیامت وقتی خدا سؤال می‌کند، می‌دانید که یک طرف امیرالمؤمنین (ع) ایستاده، یک طرف اباعبدالله الحسین (ع) با بدن زخمی ایستاده است. آنجا در مقابل حسین (ع) که این همه برای استقلال بشر هزینه کرده و در مقابل امیرالمؤمنین (ع) و در مقابل دیدگان اشکبار فاطمه (س) که این همه برای استقلال و شکوفایی و سعادت شما هزینه کرده است، خدا دارد سؤال می‌کند. البته اینها دیگر در علوم انسانی پیدا نمی‌شود. اینها همان اوج است؛ اوج انسانیت، هیجان، زیبایی و عشق!

دین برای مسئولیت‌پذیر شدن انسان، چه انگیزه‌ای ایجاد می‌کند؟

دین برای مسئولیت‌پذیری انسان چه کار می‌کند و چگونه او را انگیزه‌مند می‌کند؟ یکی از راه‌های این است که در قیامت، محل سؤال و جواب را آن‌گونه قرار داده است که عرض کردم. در قیامت عناصری وجود دارد که بسیار انگیزه‌بخش است؛ محبت ابا عبدالله الحسین را در دلت انداخته و بعد می‌فرماید: روز قیامت جلوی حسین (ع) از تو سؤال می‌کنم، خدایا این کار را نکن، خواهش می‌کنم، خدایا نمی‌شود یک گوشه دیگری در صحرای محشر از من سؤال کنی؟ «نه می‌خواهم تو را ببرم جلوی حسین (ع) که اگر کم آوردی حسین (ع) کمکت کند» خب شرمندگی‌ام را نسبت به حسین (ع) چه کنم؟ آخر، خیلی حسین زحمت ما را کشیده است...

بهشت جاودانه خودش یک هیجان دارد، جهنم وحشتناک هم خودش یک هیجان عجیب غریب دارد و در انسان انگیزه ایجاد می‌کند. طول مدت روز قیامت هم خودش این قدر وحشتناک و دردناک است که حد ندارد. خب آن روز طولانی را چه کار کنیم؟ نترس آن روز طولانی برای دوستان حسین (ع) کوتاه خواهد کرد. شهیدان

راه حسین(ع) که اصلاً سؤال و جواب نمی‌شوند. چرا رزمنده‌ها این قدر برای شهادت بال و پر می‌زدند؟ برای اینکه می‌گفتند: خدایا اگر شهید بشوم، دیگر از من سؤال نمی‌کنی؟ نه، ما از شهید سؤال نمی‌کنیم... این انگیزه‌ها بود که موجب می‌شد شهدا این قدر مسئولیت‌پذیر باشند و ما این مسئولیت‌پذیری‌ها را از شهدا در دوران دفاع مقدس، زیاد دیده‌ایم.

اما در کربلا، یک بانوی بزرگواری، خیلی احساس مسئولیت می‌کرد که «خدایا حسین من جلوی چشم من به شهادت برسد و من کاری برای او نکرده باشم؟» خیلی دوست داشت یک کاری بکند، داشت هلاک می‌شد، چون امام حسین(ع) ممنوع کرده بود کسی از خانم‌ها به میدان برود. پس حسین(ع) من برای تو چه کار کنم؟ این قدر این احساس مسئولیت در قلب حضرت رباب شعله‌ور شده بود که امام حسین(ع) موقع وداع یک نگاه کرد؛ صدا زد علی اصغرم را بدهید، علی اصغر را در آغوش گرفت. این هم از آن روزه‌هایی است که من نمی‌خواهم باور کنم؛ یعنی واقعاً علی اصغر، روی دست خود حسین(ع) بال و پر زد؟...

امام حسین(ع) در دعای عرفه، یک جمله عجیبی دارد، صدا می‌زند: خدایا ممنونت هستم که نگذاشتی بچه

ابراهیم(ع) جلوی چشمش ذبح بشود، «و مُمْسِكَ يَدَيْ
إِبْرَاهِيمَ عَنِ ذَبْحِ ابْنِهِ بَعْدَ كِبَرِ سِنِّهِ وَ فَنَاءِ عُمُرِهِ...» بالاخره
سنی از ابراهیم گذشته بود و دوران پیری او بود؛ این حادثه
برایش خیلی سخت بود...

| جلسه هشتم |

آثار مسئولیت پذیری و ویژگی های انسان مسئولیت پذیر

با مسئولیت پذیری در کار و زندگی است که انسان به شکوفایی و
خلاقیت می رسد

مسئولی که نشاطش را از استخر سلطنتی می گیرد نه از کار برای
مردم، از او انتظار خلاقیت نباید داشت

**انسان بدون اینکه درگیر یک فعالیت باشد، نمی تواند
اعتقادات و روحیاتش را تعالی بدهد**

بسیاری از اخلاقیات و اعتقادات، در متن یک فعالیت رشد
می کنند، بدون اینکه انسان درگیر یک فعالیت یا درگیر یک

عملیات خاصی باشد، همین طوری نمی‌شود اعتقادات را تقویت کرد، ایمان را افزایش داد، روحیات را بهبود بخشید و اخلاقیات را تعالی داد. انسان اگر بخواهد وجود خودش را شکوفا کند در گرایش‌های خودش تأثیرات بسیار خوب بگذارد و حتی در فکر خودش و در عقل خودش فربهی ایجاد کند و رشد ایجاد کند، باید این را در یک بستر عمل و تجربه انجام بدهد. اینکه انسان فقط در کتابخانه بنشیند یا به در و دیوار نگاه کند و فکر کند یا اینکه فقط به امور معنوی پردازد و بدور از صحنه عمل، مثلاً به مناجات یا عبادت پردازد، این طوری کسی رشد نخواهد کرد. ما حتی وقتی که می‌خواهیم به دانش‌آموزان و کودکان مان چیزی را بیاموزیم بهتر است (یعنی نود درصد باید این‌طور باشد) که در صحنه عمل، این آموزش صورت بگیرد.

«مسئولیت‌پذیری» در واقع یک نوع فعالیت، یک نوع زندگی کردن، یک سبک زندگی یا یک عنصر کلیدی برای سبک زندگی است. انسان در بستر فعالیت مسئولیت‌پذیرانه یا زندگی مسئولیت‌پذیرانه است که می‌تواند رشد کند. مسئولیت‌پذیری یک اسم خاص برای یک فعالیت نیست؛ بلکه یک نوع زندگی کردن است، نوع

زندگی مسئولیت‌پذیرانه توأم با احساس مسئولیت که البته در متن عمل باید خودش را نشان بدهد.

اگر این نوع زندگی یا این نوع سبک زندگی مسئولیت‌پذیرانه را در همه فعالیت‌های مان جاری کردیم، آن وقت در بستر این فعالیت‌ها، به رشد روحی و فکری و شکوفایی استعدادها و فطرت می‌رسیم. مثلاً درس خواندن، می‌تواند مسئولیت‌پذیرانه باشد و می‌تواند بدون مسئولیت‌پذیری باشد. زندگی خانوادگی، اداره زندگی خانوادگی می‌تواند توأم با مسئولیت‌پذیری باشد و می‌تواند بدون احساس مسئولیت باشد. مادری کردن یا پدری کردن، حتی فرزندی کردن برای پدر و مادر، حتی خواهری کردن و برادری کردن، همه اینها می‌تواند توأم با مسئولیت‌پذیری باشد و می‌تواند بدون مسئولیت‌پذیری باشد. بازی کردن و تفریح کردن و در کارهای گروهی شرکت کردن هم می‌تواند با مسئولیت‌پذیری باشد و می‌تواند بدون مسئولیت‌پذیری باشد.

فعالیت اداری داشتن هم می‌تواند با مسئولیت‌پذیری باشد و هم می‌تواند بدون مسئولیت‌پذیری باشد. کارمندی که مسئولیت‌پذیری نیست، روز به روز که کار می‌کند هم خودش را نابودتر می‌کند هم کارش را و هم جامعه‌اش را. اما

کارمند یا کارگر یا استاد و معلمی که با مسئولیت‌پذیری کار می‌کند، اصلاً مدل کارکردنش با دیگران فرق می‌کند.

• آثار مسئولیت‌پذیری

یکی از آثار مسئولیت‌پذیری «خسته‌نشدن از کار» است

اگر بخواهیم از آثار مسئولیت‌پذیری بگویم، بسیار فراوان است و از ابعاد مختلف می‌شود به آن پرداخت؛ یکی از آثارش «خسته‌نشدن» است، کسی که با مسئولیت‌پذیری کار می‌کند، دو برابر یا سه برابر کار می‌کند و خسته نمی‌شود.

اگر یک‌وقت دیدید دارید از درس خواندن، کار کردن، کار در خانه یا هر فعالیت دیگری خسته می‌شوید و زود، حوصله‌تان سر می‌رود، بدانید دارید آن کار را بدون مسئولیت‌پذیری انجام می‌دهید و این البته خیلی زشت است و به انسان صدمه می‌زند و حتی انسان را شبیه حیوان می‌کند! انگار که یک‌کسی شما را به این کار وادار کرده و ته دل‌تان هماهنگ نیستید، تصمیم این کار را خودت نگرفته‌ای، تو در این فعالیت مستقل نیستی و استقلال را رعایت نکرده‌ای و داری خودت را خراب می‌کنی. این کار را

نکن؛ مثلاً اگر این کار درس خواندن است، این طوری درس نخوان، یا اگر هر کار دیگری هست، این کار را انجام نده.

کسی که بدون مسئولیت پذیری وارد زندگی مشترک شده، زود از همسرش عصبانی می شود

مثلاً خیلی از خانم‌ها و آقایان در مسئله همسری و خانوادگی، زود از دست همدیگر خسته می شوند، زود از دست همدیگر عصبانی می شوند، زود از دست همدیگر گله می کنند، زود عیب‌های همدیگر را می بینند، به هم سخت می گیرند، اینها کسانی هستند که بدون مسئولیت پذیری وارد زندگی مشترک شده‌اند و البته می دانید که معمولاً از کلمات خیلی قشنگی هم برایش استفاده می شود!

شما فکر می کنید دشمنان مسئولیت پذیری چه چیزهایی هستند؟ در اداره، بروکراسی. در آموزشگاه، امتحان و نظم تحمیلی مدرسه. در خانواده، عشق و محبت! بله گاهی از اوقات، عشق می شود دشمن مسئولیت پذیری. وقتی کسی صرفاً با عشق وارد خانواده شده است، صرفاً با دوست داشتنی هایش دارد حرکت می کند، نه با این عنوان که «تو مسئولیت این خانواده را پذیرفته‌ای و حالا باید پایش بایستی، باید چوبش را بخوری، باید تلاش بکنی که

درستش بکنی، این خانواده مال تو است» چه زن باشد چه مرد. من مسئول هستم همسرم را درست کنم، هماهنگ کنم، با او هماهنگ بشوم، من باید این خانواده را درست کنم، این خانواده را شکل بدهم.

اگر با مسئولیت‌پذیری وارد بشوی خسته نمی‌شوی، با مسئولیت‌پذیری وارد بشوی زود نمی‌بُری، زود روحیه‌ات ضعیف نمی‌شود، اگر با مسئولیت‌پذیری وارد بشوی زیاد تفریح نمی‌خواهی؛ البته آدم تفریح می‌خواهد اما نه زیاد. بعضی‌ها روح‌شان خیلی کشش تفریح دارد، اینها کسانی هستند که با مسئولیت‌پذیری زندگی نمی‌کنند، اگر با مسئولیت‌پذیری وارد نشوی به خودت لطمه می‌زنی.

«خلاقیت» یکی دیگر از آثار مسئولیت‌پذیری است

یکی دیگر از آثار مسئولیت‌پذیری «خلاقیت» است، آدم که دقیقه‌ای یک بار نمی‌رود پیش مشاور! تو معلوم است مسئولیت‌پذیرانه وارد این کار نشده‌ای که راهش را پیدا نمی‌کنی. اگر مسئولیت‌پذیرانه وارد یک کاری شده باشی و گفته باشی «هرچه شد با من؛ خودم یک جوری جمعش می‌کنم» آن وقت راه رفع مشکلات، راه تعالی و بهره‌وری بیشتر، راه لذت بردن بیشتر از آن کار یا از آن زندگی را پیدا می‌کنی.

مثلاً کارخانه‌هایی که دولتی هستند، راندمان کمتری دارند. در همه دنیا ثابت شده است که وقتی مسئول یا مدیر دولتی برای یک کارخانه می‌گذارند، راندمان کاری‌اش به شدت کاهش پیدا می‌کند، اما کارخانه خصوصی که مسئولش یک شخص است یا چند نفر هستند که خودشان این راه انداختند، می‌دانند که اگر ضرر بکنند زندگی‌شان صفر شده است، لذا خیلی مسئولیت‌پذیرانه کار می‌کنند. معمولاً این جور کارخانه‌ها که کسی مدیرش را موظف نکرده است که حقوق بگیرد و برود، صد درصد موفق‌تر از آن کارخانه‌های دولتی هستند؛ اصلاً خیلی فرق می‌کند. کار دولتی در بسیاری از موارد، شکست خورده است، چون اصلاً آئین‌نامه‌ها و انضباط کار دولتی و آن بروکراسی‌ای که عرض کردم، به شما اجازه نمی‌دهد که مسئولیت‌پذیرانه کار بکنید. تا بالای سرت نظارت می‌آید، تا با حقوق، تشویق می‌کنند، تا می‌خواهند در اثر خطا تنبیهت بکنند، کلاً احساس مسئولیت شما از بین می‌رود، احساس می‌کنی یکی دیگر مسئول است.

چرا کار دولتی و کارمندی راندمان را پایین می‌آورد؟

کارهای کارمندی به شدت راندمان را پایین می‌آورد، من از روانشناس‌های محترم و از اداره‌کننده‌های کشور در

بخش‌هایی که مربوط هستند، می‌خواهم بروند مطالعه کنند که ما چرا در کشورمان این‌قدر کارمند دولتی زیاد داریم؟ کشورهای پیشرفته دنیا این‌قدر کارمند ندارد. سبک زندگی در جامعه ما غلط است که این اتفاق افتاده است، این مال وضعیتی است که یک پول نفتی باشد به اینها پول بدهند، دولت برای خودش نان خور اضافه کرده است. این حرف بنده معنایش این نیست که الان کارمندها را بیرون بریزیم و بیکاری افزایش پیدا کند، بلکه باید کارها را بیرون سپاری کرد؛ خصوصاً در آن جاهایی که دولت، بیخودی دخالت می‌کند و کار را تصاحب می‌کند و مثلاً ده تا کارمند می‌گذارد برای یک شرکت کوچک که با دوتا کارمند هم اداره می‌شود.

چون آن دو نفر، خودشان یک شرکتی راه انداخته‌اند، مثلاً یک شرکت دانش‌بنیان یا یک کارگاه و کارخانه کوچکی را خودشان راه انداخته‌اند و خودشان مسئول کار خودشان هستند. در اسلام خیلی به نظم سفارش شده است، ولی نظم دادن به دیگران، معمولاً سم مهلک است، منتها نظم اگر نظم تولیدی خود انسان باشد، نجات‌بخش است. انسان مسئولیت‌پذیر، خودش به کارهای خودش نظم می‌دهد. و اصلاً شما مجبور نیستید شبیه رفیق‌تان، به

خودتان نظم بدهید. یکی از هشت صبح کارش را شروع می‌کند، یکی از نُه، یکی از هفت، فرقی نمی‌کند؛ خودت نظم بده. ساعت خواب و بیداری بدن و ساعت هوشیاری بدن آدم‌ها باهمدیگر فرق می‌کند. همه مجبور نیستند شبیه همدیگر باشند، ولی هرکسی باید خودش زندگی خودش را منظم کند. اداره خودمان را به کسی دیگر واگذار نکنیم و الا راندمان کاری مان پایین می‌آید و خلاقیت مان کم می‌شود.

برای اینکه انسان مسئولیت‌پذیر بار بیاید، محیط هم نقش دارد

پس تا الان، دو تا اثر عمده برای مسئولیت‌پذیری عرض کردم؛ یکی اینکه اگر شما مسئولیت‌پذیرانه زندگی کنید؛ در شغل، تحصیل و هرچیز دیگری، خستگی کمتر به سراغتان می‌آید، بالطبع، تفریح و وقت هدر داده هم کمتر خواهید داشت. یکی دیگر اینکه خلاقیت‌تان افزایش پیدا می‌کند. آن محیطی که دارید زندگی می‌کنید، برای اینکه شما را مسئولیت‌پذیر بار بیاورند باید این اجازه را به شما بدهند و باید یک جوری با نظارت، شما را خفه نکنند که مثلاً شما احساس کنی دیگر مسئولیت درس خواندنت با خودت نیست!

بنده مکرر به دبیرستان‌ها و دانشگاه‌ها رفته‌ام و خیلی در این فضاهاى تحصیلى دقت کرده‌ام، در حوزه‌هاى علمیه هم همین‌طور، وقتى که حضور و غیاب مطرح مى‌شود و مى‌گویند «ما رفت و آمد تو را کنترل مى‌کنیم» یا وقتى امتحان مى‌آید و مى‌گویند که «ما درس خواندن تو را کنترل مى‌کنیم» به‌طور ناخودآگاه، طلبه، دانشجو و دانش‌آموز به خودش مى‌گوید «پس شما مسئول درس خواندن من هستى؟» این تمام شد دیگر! درس خواندن در یک چنین محیطى، دیگر به درد نمى‌خورد.

چگونه باید حسِ مسئولیت‌پذیری را بالا ببریم؟ / از مهم‌ترین الهامات دین برای مسئولیت‌پذیر شدن انسان، نوع تشویق و تنبیه‌هاست

ما چگونه باید این حسِ مسئولیت‌پذیری را بالا ببریم؟ روانشناس‌ها یک سری قوانین و قواعدی برایش گفته‌اند و از دین هم خیلی مى‌شود الهام گرفت. یکی از مهم‌ترین الهاماتی که دین مى‌تواند به ما بدهد، برای اینکه این شخصیت انسان، مسئولیت‌پذیر بشود، تشویق و تنبیه‌هایی است که در دین هست. دین، تشویق و تنبیه‌ها را مى‌اندازد به قیامت! حتى شما یک آدم خوبی در بین همکارهای‌تان داشتید، نباید به او جایزه بدهید،

مثلاً نگویند: شما خیلی نمازت را به وقت می‌خوانی، خیلی تقوا را رعایت می‌کنی، آفرین! اسلام می‌گوید تو اگر به او گفתי آفرین و جلوی خودش از او تعریف کردی انگار که او را کشته‌ای، انگار که دشنه را در گلویش فرو کرده‌ای، چرا تشویقش می‌کنی؟ (إِذَا مَدَحْتَ أَخَاكَ فِي وَجْهِهِ فَكَأَنَّمَا أَمَرْتَ عَلَىٰ حَلْقِهِ الْمَوْسَىٰ؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید / ۱۸ / ۲۵۶)

البته یک جایی داریم که امیرالمؤمنین علی (ع) می‌فرماید گنهکار و کسی که آدم شایسته‌ای است، در نظر تو که مدیر هستی، یکسان نباشند. (وَ لَا يَكُونَنَّ الْمُحْسِنُ وَ الْمُسِيءُ عِنْدَكَ بِمَنْزِلَةِ سَوَاءٍ، فَإِنَّ فِي ذَلِكَ تَرْهِيْدًا لِأَهْلِ الْأَحْسَانِ فِي الْأَحْسَانِ، وَ تَدْرِيْبًا لِأَهْلِ الْأَسَاءَةِ عَلَى الْأَسَاءَةِ، وَ الْأَزْمُ كَلًّا مِنْهُمْ مَا الْأَزْمُ نَفْسُهُ؛ نهج البلاغه / نامه ۵۳) ولی معنای کلام حضرت، این مدل تشویق و تنبیه‌های فوری عینی درشت نیست. مثلاً گاهی ممکن است یک مدیر بالاسر به یک نیرویی بگوید «آفرین، من دعايت می‌کنم» یعنی یک تشویق معنوی. گاهی ممکن است یک تشویق عمومی انجام بدهد، مثلاً بگوید: «به خاطر اینکه یک نفر در بین شما یک مجاهدتی کرده، یا یک خلاقیتی کرده است،

همه شما را تشویق می‌کنم» شیوه تشویق و تنبیه نباید به‌گونه‌ای باشد که احساس مسئولیت را از بین ببرد.

نتیجه یک تست روانشناسی برای ترک سیگار

روانشناس‌ها یک بررسی انجام دادند؛ برای ترک سیگار، به یک عده‌ای گفتند «اگر سیگارتان را ترک کنید، به‌صورت هفتگی، این قدر شما را تشویق می‌کنیم، این قدر پول می‌دهیم، این قدر جایزه می‌دهیم...» به یک عده دیگری هم گفتند: «خودتان سیگار را ترک کنید چون سیگار این ضررها را دارد، هیچ تشویقی هم نمی‌کنیم» ولی سعی کردند روی فکر اینها کار کنند که اینها خودشان تصمیم بگیرند به ترک سیگار.

روش اول که تشویق هفته‌ای بود، در هفته‌های اول و دوم، موفق‌تر بود. مثلاً سر هفته می‌گفتند: «چندتا سیگار ترک کردی؟ این هم جایزه‌اش... شما چندتا سیگار را کاهش دادی؟ این هم جایزه‌اش...» ولی از ماه دوم و سوم به بعد، هم دروغگویی در بین آنها زیاد شد و هم آنهایی که ترک کرده بودند، دوباره برگشتند به سیگار کشیدن. اما در روش دوم، آنهایی که هیچ تشویقی نشده بودند، موفق‌تر ترک سیگار کردند.

برخی روانشناس‌ها معتقدند با تشویق و تنبیه فوری و عینی، به نتیجه مطلوب نمی‌رسیم

از این نوع آزمایش‌ها درباره تشویق فوری، برای دانشجوها و برای سربازها، در انواع و اقسام مختلف انجام شده است و حتی کتاب هم علیه این نوع تشویق و تنبیه‌ها نوشته‌اند. چرا بر اساس این تست‌هایی که انجام داده‌اند، علیه تشویق و تنبیه، کتاب می‌نویسند؟ برای اینکه شما با این نوع تشویق و تنبیه (یعنی تشویق و تنبیه‌های فوری عینی) به آن نتیجه‌ای که می‌خواهید، نمی‌رسید.

پدر و مادرهای محترم، فرزندشان را چگونه باید مسئولیت‌پذیر بار بیاورند؟ از درون خودش! پدر و مادر عزیز، تو باید خطاهای بچه‌ات را تحمل کنی، به قول امیرالمؤمنین علی (ع) تغافل کنی، خودت را به ندیدن بزنی، بگذاری خودش روی پای خودش بایستد و این را به او خبر بدهی که «تو خودت مسئول زندگی خودت هستی»

یکی از راه‌های دین برای افزایش مسئولیت‌پذیری-که جلسه قبل بیان شد- این بود که خدا می‌فرماید: «روز قیامت از شما سؤال می‌کنم!» این سؤال روز قیامت فوق‌العاده است، دیگر در روانشناسی و در این مشاوره‌های

عادی، شما یک چنین عنصری را پیدا نمی‌کنی. اینجاست که اعتقاد به معاد اثر می‌گذارد و اثر تربیتی دارد.

بنده نمی‌گوییم «ایمان به غیب را در تربیت، حذف کنید!» می‌گوییم: آثار تربیتی و فواید دنیایِ ایمان را بگویید

بعضی‌ها به قسمتی از بحث‌های روزهای قبل، اشکال گرفتند که «چرا می‌گویی بدون ایمان به غیب، مردم را تربیت کنیم؟!» بنده کی چنین حرف اشتباهی زدم؟! بنده می‌خواهم این را بگویم که شما وقتی ایمان به غیب را هم مطرح می‌کنید، آثار تربیتی انسانی مفید برای همین دنیایش را به او بگویید، تا بفهمد که ایمان به معاد چقدر قیمت دارد! معاد اگر دروغ هم باشد، انسان را آدم بار می‌آورد!

خدا خیلی روانشناس بوده که با جهنم و بهشت، دارد ما را تربیت می‌کند، چون عقلت را افزایش می‌دهد، چون تنبیه و تشویق را گذاشته است برای روز قیامت، چون به تو نشان نداده است که آنهایی که از این دنیا رفتند را چگونه تشویق یا تنبیه می‌کند. بنده نمی‌گوییم ایمان به معاد را در تربیت، حذف کنید، بلکه بیایید به جای اینکه مدام اثبات معاد بکنید (مثلاً از طرق سنتی علم کلام) همین معاد و اعتقاد

به معاد را، ارزش انسانی‌اش را برای جوان مطرح بکنید و بگویید: «کسی که اعتقاد به حساب روز قیامت ندارد انگار یک تخته‌اش کم است، چنین کسی از نظر روانی دچار ناهنجاری می‌شود...» این را برایش توضیح بدهید، اینها کاملاً قابل توضیح است.

مگر ایمان به غیب، منفعت این دنیایی ندارد؟!

برخی می‌گویند: یعنی شما می‌گویید که دین را با منفعت‌های این دنیایی‌اش توضیح بدهیم؟! بله، مگر ایمان به غیب، منفعت این دنیایی ندارد! مگر حال تو را خوب نمی‌کند! مگر روحیه و سعه صدر به تو نمی‌دهد؟ مگر تو را با نشاط نمی‌کند؟ بروید فرق آدمی که به خدا و عالم معنا و جهان آخرت اعتقاد ندارد، با آدمی که این اعتقادات را دارد بسنجید. تعجب نکنید اگر چند وقت دیگر دستگاه‌هایی آمد که مثلاً از روی گرفتن نبض یا قرار دادن سنسورهایی بر روی مغز، تشخیص بدهد که این فرد مؤمن است یا مؤمن نیست. چون اصلاً ضربان قلب و استرس‌ها و ناامیدی‌های پنهان در وجود انسان کاملاً مشخص می‌کند که این فرد به یک جهان بازرگ‌تر و بزرگ‌تر اعتقاد دارد یا نه؟ مگر آرامشی که قرآن می‌فرماید «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» (رعد/۲۸) دروغ است؟! نه، راست است. من یقین دارم اگر انسان

در همین علوم انسانی پیشرفت کند، می‌تواند بسنجد که آیا این فرد، اطمینان قلبی دارد یا نه؟ آنهایی که بر روی معنای رفتار بدن، کار کرده‌اند، از روی رفتار افراد می‌توانند تشخیص بدهند.

بنده هیچ‌وقت عرض نکردم که ایمان و غیب را کنار بگذار و بیا فواید مادی و دنیایی را در نظر بگیر! نه، عرض بنده این است که ایمان به غیب هم فواید دنیایی دارد؛ یعنی فواید روحی‌ای که تو در دنیا از ایمان به غیب استحصال می‌کنی. البته بحث مادی به این معنا نیست که مثلاً اگر نماز بخوانی، به حسابت پول واریز کنند! اما رسول خدا(ص) می‌فرماید: نماز شب بخوانی سلامتی بدنی، پیدا می‌کنی. (قِيَامُ اللَّيْلِ مَصْحَةٌ لِلْبَدَنِ؛ محاسن/ج ۱/ص ۵۳) همچنین می‌فرماید که نماز شب، موجب زیبایی چهره می‌شود. (مَنْ صَلَّى بِاللَّيْلِ حَسَنًا وَجْهُهُ بِالنَّهَارِ؛ محاسن/ج ۱/ص ۵۳) نماز شب، آثار فیزیولوژیک دارد، حالا اگر ما بلد نیستیم دلیلش را توضیح بدهیم این ناشی از کم‌سواد بودن خودمان است؛ دانش ما هنوز به اینجا نرسیده است. البته با همین دانش موجود هم قابل حدس است، مثلاً اینکه چرا با نماز شب، چهره انسان دلنشین‌تر می‌شود، با همین مقدار دانشی که انسان به دست آورده هم قابل توضیح است.

چرا طولانی بودن قنوت در آخرین رکعت نماز شب، بیدار شدن سحر یا نخوابیدن بین الطلوعین، برای انسان سلامتی می‌آورد؟ اینها مگر امور معنوی نیستند؟ بله؛ اما فایده این دنیایی هم دارند. خود ایمان به غیب هم فایده دنیایی دارد.

مبدأ و معاد را باید انسان شناسانه یاد بدهیم

این شیوه‌ای که مبدأ و معاد را یاد می‌دهند، معمولاً شیوه درستی نیست، مبدأ و معاد را باید به صورت انسان شناسانه یاد بدهیم. شهید مطهری در این باره یک قدم برداشت و کتاب «انسان و ایمان» را قبل از آموزش توحید نوشت؛ گفت انسان به ایمان احتیاج دارد، این احتیاج و نیاز انسان اگر برآورده بشود، فوائد و برکاتی دارد. بعد ایشان گفت: حالا ایمان به چه کسی؟... با همین کتاب انسان و ایمان، شهدای فراوانی درست شدند. اما اصول و عقاید ساده و سنتی، این قدر اثر ندارد.

در اصول عقاید ساده سنتی چه کار می‌کنید؟ می‌گویید «خدا هست، چون هست، تو باید بپذیری و الا عقل نداری! معاد هم هست؛ این هم دلایلش... اگر نپذیری آدم بی‌عقلی هستی! خداوند متعال دستور داده است و باید

گوش کنی و الا می‌روی جهنم!» ببینید این طوری حرف زدن یعنی غیرانسان‌مدارانه از دین سخن گفتن.

حالا برگردیم همهٔ اینها را از طریق توجه‌شان به انسان و فواید این دنیایی این اعتقادات صحبت کنیم. انسانی که به خدا اعتقاد دارد از نظر روحی آرام‌تر، امیدوارتر و بزرگ‌تر است. شما در روایات ببینید که وقتی می‌آمدند و می‌گفتند: یا رسول‌الله شما داری به چه چیزی دعوت می‌کنی؟ ایشان چگونه جواب می‌داد؟ مثلاً یک کسی آمده بود مسلمان بشود، گفت: یا رسول‌الله شما به کی دعوت می‌کنی؟ حضرت فرمود: تو را به سوی کسی دعوت می‌کنم که هرگاه در سرزمین یا بیابان خشک و لم‌بزرعی باشی و آذوقهٔ خودت را گم کرده باشی و او را صدا بزنی، جوابت را می‌دهد. تو را به سوی خدایی دعوت می‌کنم که وقتی خشکسالی و قحطی بشود و او را صدا بزنی جوابت را می‌دهد، خدایی که وقتی تنها و غریب می‌شوی و او را صدا می‌زنی، جوابت را می‌دهد. او گفت: بله او خوب خدایی است؛ من این را حس کرده‌ام و قبول دارم. الان چه کار کنم؟ فرمود: بگو أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ... و او مسلمان شد (قَالَ أَبُو تَمِيمَةَ وَفَدْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ص... فَقُلْتُ إِلَيَّ مَا تَدْعُو يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ أَدْعُوكَ إِلَيَّ الَّذِي إِذَا كُنْتُ بِأَرْضٍ فَلَاةٍ فَأَضَلَّتْ رَاحِلَتَكَ

فَدَعَوْتُهُ أَجَابَكَ وَ أَدْعُوكَ إِلَى الَّذِي إِذَا اسْتَنْتَ أَرْضُكَ أَوْ
أَجَدَبْتَ فَدَعَوْتُهُ أَجَابَكَ قَالَ فَقُلْتُ وَ أَيْكَ لِنِعْمِ الرَّبِّ هَذَا
فَأَسْلَمْتُ ؛ کنزالفوائد/ج ۱/ص ۲۱۲

به اوج رسیدن در تربیت، بدون معاد و ایمان به خدا امکان ندارد

در واقع پیامبر(ص) فایده ایمان به خدا را در دل او برایش ذکر می‌کند و او هم می‌گوید: من مؤمن می‌شوم. مگر می‌شود بدون ایمان به خدا، بدون ایمان به حساب و کتاب و کتاب روز قیامت و بدون ایمان به معاد، کسی را خوب تربیت کرد و به اوج رساند؟! همان‌طور که در جلسه قبل، عرض کردم، روانشناسی در بهترین حالت، یک سری سلامت‌های اولیه را به انسان می‌دهد که البته در جای خودش لازم است و اصلاً بعضی‌ها جز این منطبق را نمی‌پذیرند و اگر برایشان از خدا و پیغمبر بگویی، در جواب می‌گویند: من که هنوز این چیزها را قبول نکرده‌ام. پس برای این حرکت اولیه، از روانشناسی و علم تجری استفاه می‌کنی، ولی به اوج رسیدن، بدون معاد امکان ندارد.

همان‌طور که قبلاً بیان شد، برای مسئولیت‌پذیر شدن انسان، یک طرح خدا این است که می‌فرماید: «فَمَنْ

يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ * وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ»
 (زلزال / ۸ و ۷) یک ذره کار خوب یا بد انجام بدهی، در قیامت
 از تو حساب می‌گیرم. یکی از مراجع عظام تقلید می‌فرمود:
 بعد از رحلت امام (ره) از سید احمد آقا، فرزند ایشان
 پرسیدم که آیا بعد از رحلت امام، ایشان را به خواب دیدی؟
 سید احمد آقا فرموده بودند که من امام را در خواب دیدم،
 امام به من فرمودند: احمد آقا مواظب باش، این دنیا تکان
 بخوری از تو سؤال می‌کنند. بعد سید احمد آقا دست‌شان را
 تکان دادند و فرمودند: امام در خواب دستش را این‌جوری
 تکان داد و فرمود: در دنیا دستت را تکان بدهی، آنجا به تو
 می‌گویند: این دستت را اینجا چرا این‌جوری تکان دادی؟
 مواظب باش.

کی از تو می‌پرسند؟ روز قیامت! چه کسی این را دیده
 است؟ هیچ‌کسی ندیده! آن وقت تو اگر به این ایمان
 بیاوری، می‌دانی چقدر انسان مسئولیت‌پذیری می‌شوی؟
 یک طرح دین برای مسئولیت‌پذیری همین سؤال و کتاب
 آن دنیا است. یکی دیگرش چیست؟ تشویق و تنبیه آن
 دنیا است. ما باید به این سمت حرکت کنیم، نمی‌گوییم ما
 همه تشویق تنبیه‌ها را برداریم، اما باید کم کنیم، باید در

بسیاری از مقررات مان به آثار مسئولیت زدایی این مقررات توجه کنیم. باید به سمت مسئولیت پذیری حرکت کنیم.

اثر دیگر مسئولیت پذیری این است که در هر کاری که باشی، خودت هم رشد می کنی

مسئولیت پذیری، دیگر چه کار می کند؟ خستگی را کم می کند، خلاقیت را زیاد می کند. یک اتفاق دیگری که می افتد این است که با کار کردن و زندگی کردن مسئولیت پذیرانه خودت رشد می کنی، مثلاً اگر کارگر هستی می شوی بنا، اگر بنا هستی می شوی معمار، اگر معمار هستی به اوج می رسی و فربه می شوی. بعضی ها خودشان هیچ افزایشی پیدا نمی کنند و فقط کارشان پرحجم افزایش پیدا می کند؛ در هر کاری که هستند، مثلاً اگر ریاضی می خوانند ریاضی دان نمی شوند، اگر فلسفه می خوانند فیلسوف نمی شوند، اگر پزشکی می خوانند حکیم نمی شوند، اگر قرآن می خوانند از حکمت قرآن برخوردار نمی شوند، دچار تحجر در الفاظ می شوند. به اینها درس یاد ندهید!

کسی که فقط حافظه اش خوب است اما قدرت تفکر ندارد و بلد نیست مسئله حل کند، به او بگویید «تا همین مقدار که خواندی بس است، دکترا نگیر و الا پدر ملت را در

می‌آوری، تو دیگر ادامه نده خواهش می‌کنم!» حتی اگر درس حوزه هم می‌خواند، به او بگویید شما دیگر درس نخوان. پس فردا یک اسم آیت‌الله و دکتر برای خودت می‌گذاری و پدر مردم را در می‌آوری، تو متحجّر هستی، تو خودت افزایش پیدا نکرده‌ای.

داستان مولوی و شمس را که شنیده‌اید؛ مولوی در درس و بحث خودش مدام «قَالَ قَالَ» می‌گفت. شمس آمد و یک‌کمی به او نگاه کرد و دید که او یک استعدادی دارد. بعد از درس، به او گفت «خُب این‌همه از این و آن گفتی، حالا تو خودت چه می‌گویی؟ خودت چه حرفی برای گفتن داری؟» مولوی یک‌دفعه‌ای به هم ریخت و توی خودش رفت. ظاهراً خیلی آدم خوش‌حافظه‌ای بوده و در علم، خوش‌ذوق بوده اما هیچ‌وقت نرفته بوده در خودش بیندیشد. این حرف شمس، زندگی‌اش را عوض کرد، رفت که ببیند خودش چه می‌گوید، آن وقت مثنوی نوشت. راه می‌رفت یا مثلاً یک میله‌ای را می‌گرفت و دور می‌زد و شعر می‌گفت و حکمت می‌سرود، در آن واحد هم وزن می‌داد و هم قافیه می‌داد، هم حکیمانه سخن می‌گفت.

کسی که مسئولانه زندگی بکند، خودش واقعاً بزرگ می‌شود

من کی باید افزایش پیدا کنم؟ قدیم‌ها یک پیرمرد یا یک پیرزن که می‌دید، از حرف‌هایشان متوجه می‌شدی که خیلی‌هایشان واقعاً انسان‌های افزایش‌یافته‌ای هستند و آدم از حکمت‌شان سود می‌برد. هیچ کلمه‌ای مثل حکمت در اینجا نمی‌تواند حق مطلب را ادا بکند.

اگر کسی مسئولانه زندگی بکند، مسئولانه درس بخواند، مسئولانه شغل داشته باشد، او خودش بزرگ می‌شود. رزمنده‌های ما واقعاً اساتید درجه یک دافوس در دنیا را پشت سر گذاشتند، چرا؟ چون مسئولانه می‌جنگیدند و خودش را مسئول می‌دید، چون خودش را مسئول می‌دید به خلاقیت می‌رسید و خستگی ناپذیر می‌شد. دیده‌اید از شهدا چقدر تعریف می‌کنند، مثلاً شهید نامجو که فرمانده همین دانشکده افسری امام علی (ع) بود، از شدت کار در جبهه، گاهی می‌شد که چند روز پوتینش را در نمی‌آورد به حدی که پاهایش زخم می‌شد، مثلاً می‌گفت من سه روز است که نتوانستم پوتینم را در بیاورم! درحالی‌که ما می‌دانیم، او می‌توانست یک جوری از زیر در رویی بکند، اما کسی که احساس مسئولیت درونی داشته باشد، از زیر کار در نمی‌رود!

کسی که مسئولیت‌پذیر بار نیاید انسان بسیار شکننده‌ای خواهد بود

احساس مسئولیت، آثار و برکات فراوانی دارد. در جلسات بعد، از انواع مسئولیت‌پذیری هم باید صحبت کنیم، از کلیدی‌ترین عامل رواج دادن مسئولیت‌پذیری و راه‌های جلوگیری از آسیب‌های مسئولیت‌پذیری هم باید صحبت کنیم، همچنین باید ابعاد اجتماعی موضوع را هم نگاه کنیم و درباره شیوه حکمرانی و دولتی که مسئولیت‌پذیری را در جامعه افزایش بدهد و البته شیوه حکمرانی و دولتی که مسئولیت‌پذیری را کاهش می‌دهد تا متوجه بشویم که فرق این دو تا چیست؟

حالا می‌خواهیم از ویژگی‌های فردی که مسئولیت‌پذیر است، صحبت کنیم. در جلسه قبل، چند کلمه درباره ویژگی‌های کسی که مسئولیت‌پذیر است عرض کردم، اما این بحث خیلی ارزش دارد که درباره آن تأمل بکنیم تا یک وقت مبدا ما غیر مسئولیت‌پذیرانه زندگی کنیم چون این زندگی واقعاً خطرناک است؛ یک زندگی حیوانی است و زندگی پر از ضرر برای دیگران است. کسی که مسئولیت‌پذیر بار نیاید انسان بسیار شکننده‌ای خواهد بود، از کوچک‌ترین فرصت‌ها برای شکست خوردن خودش

و شکست دادن دیگران استفاده خواهد کرد، و در واقع سوءاستفاده خواهد کرد.

شهید چمران یک الگو برای مسئولیت پذیری است

یک خاطره از شهید چمران برای شما بگویم؛ شهید چمران انصافاً یک عنصر، یک شخصیت الگو و اسطوره‌ای برای مسئولیت‌پذیری است. ایشان وقتی به لبنان آمد، یک یتیم‌خانه دائر کرد چون نسبت به یتیم‌ها احساس مسئولیت می‌کرد. به خانمش گفت: ما دیگر غذای مان همین غذایی است که یتیم‌ها می‌خورند، یعنی خودش برای خودش قانون گذاشت. درباره اینک انسان در فضای مسئولیت‌پذیری، برای خودش قانون بگذارد، باهمدیگر صحبت خواهیم کرد.

شهید چمران گفت: ما دیگر غذای مان مثل غذای یتیم‌ها باشد؛ غذای بیشتر و بهتر از اینها نمی‌خوریم. ممکن است شما بگویید: حالا چه اشکالی دارد؟ شما غذای بهتر و بیشتر بخورید؟ شما غذای خوب بخور اما به این بچه‌های یتیم هم رسیدگی کن، خب باید جان داشته باشی و... از این توجیهاتی که بعضی‌ها ممکن است بیاورند. اما آدم

مسئولیت‌پذیر یک ویژگی‌هایی پیدا می‌کند که خیلی خاص است.

ایشان یک شب دیر آمده بود، دید که خانمش یک غذای گرم متفاوتی که معمولاً در یتیم‌خانه پیدا نمی‌شود جلویش گذاشت، ظاهراً غذای خوبی بود. ایشان گفت: چه غذای خوبی، بچه‌ها هم از همین غذا خوردند. خانم‌شان گفت: نه، این غذا را مامان من درست کرده، یک مقدار هم برای شما فرستاده است که بخورید. چمران گفت: نه، ما که گفتیم غذای مان همان غذای بچه‌ها باشد. خانمش گفت: بچه‌ها خوابیده‌اند، شما هم که همیشه رعایت می‌کنید، حالا بخورید مامانم فرستاده است. می‌گوید: چمران گریه‌اش گرفت و گفت بچه‌ها خوابیدند، خدای بچه‌ها که بیدار است! آن وقت خدا می‌گوید: یتیم‌ها یک چیز دیگر خوردند، تو یک چیز دیگر؟!

مسئولی که نشاطش را از کار برای مردم نمی‌گیرد، بلکه از استخر سلطنتی می‌گیرد، از او نباید انتظار برنامه‌ریزی و خلاقیت داشت

ما داریم در مورد خلاقیت صحبت می‌کنیم، در مورد پرکاری صحبت می‌کنیم، در مورد نشاط صحبت می‌کنیم،

مسئول مملکتی‌ای که نشاطش را از کار کردن نمی‌گیرد، بلکه نشاطش این است که به استخرهای سلطنتی برود، مسئول مملکتی‌ای که نشاطش را از لبخند مردم نمی‌گیرد، او خلاقیت نخواهد داشت، از او انتظار خلاقیت و برنامه‌ریزی نداشته باشید، چون خلاقیت و برنامه‌ریزی مال کسی است که احساس مسئولیت می‌کند. کسی که نسبت به مردم احساس مسئولیت کرد شبیه ضعیف‌ترین مردم زندگی خواهد کرد. این اصل مدیریتی است که امام زمان ارواحنا له الفداء دارند. امام صادق (ع) فرمود: اگر زبرترین لباس را نپوشی و کم‌ترین غذا را نخوری و بخواهی در حکومت امام‌زمان (ع) مسئول بشوی، جایت در جهنم خواهد بود. (... فَقَالَ يَا مُفَضَّلُ أَمَا لَوْ كَانَ ذَلِكَ لَمْ يَكُنْ إِلَّا سِيَّاسَةُ اللَّيْلِ وَ سَبَاحَةَ النَّهَارِ وَ أَكُلَ الْجَشِبِ وَ لُبْسَ الْخَشَنِ شُبَّهُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ع وَ إِلَّا فَالنَّارُ؛ غیبت نعمانی/ ۲۸۷)

به مسئولین کشورمان هم عرض بکنم، طبق روایت امام صادق (ع)، اگر شبیه ضعیف‌ترین مردم زندگی نکنند، جای‌شان توی جهنم خواهد بود. لذا اگر ما طاقت نداریم، حُبِ نرویم مسئول بشویم، کسی که می‌داند در این حد نمی‌تواند مسئولیت‌پذیر باشد، چرا باید برود مسئول بشود؟! چرا یک مسئول باید چند برابر کار بکند؟ برای اینکه

خسته نمی شود، ما که مسئول نیستیم خسته می شویم. چرا نیازی نیست به مسئول ها پول زیادی بدهید؟ برای اینکه مسئول نیاز به تشویق فوری ندارد، حیوان نیاز به تشویق فوری دارد، حیوان اگر زیاد علف نخورد، زیاد کار نمی کند. اما کسی که احساس مسئولیت کرد با تشویق کار نمی کند، او مشوق های درونی دارد.

یکی از آثار روحی مسئولیت پذیری این است که «انسان مسئولیت پذیر، خیلی لطیف و رقیق القلب می شود»

چند تا از آثار روحی مسئولیت پذیر بودن را گفتم، بگذارید یکی دیگر از این آثار را بگویم. کسانی که مسئولیت پذیر هستند، خیلی انسان های لطیفی می شوند؛ خیلی رقیق القلب! شهید سردار سلیمانی واقعاً اشکش دم مشکش بود، یعنی آماده بود برای گریه کردن، آماده بود برای اینکه دلش بشکند. مثلاً اینهایی که دیده اید سر چهارراه ها ماشین تمیز می کنند و پول می خواهند، یا یک چیزی می خواهند بفروشند و پول می خواهند- که البته کار خوبی هم نیست- سردار سلیمانی از کنار یک دانه از اینها راحت نمی گذشت؛ دل شکسته می شد، می دانید این مال چیست؟ این مال مسئولیت پذیری است.

همین جوری نگوئیم که آدم خوبی بود، چون «خوب شدن یک بستر عملیاتی می‌خواهد» شما نوع زندگی‌ات را به من بگو تا به شما بگویم تو چقدر آدم خوبی می‌شوی، اگر شما مسئولیت‌پذیرانه زندگی می‌کنی، درس می‌خوانی، کار می‌کنی، در بین خانواده‌ات هم با مسئولیت‌پذیری کار انجام می‌دهی، به شما می‌گویم چقدر آدم لطیفی می‌شوی.

شنیده‌اید که مادرها خیلی موجودات لطیفی هستند، خیلی موجودات دلسوزی هستند، خیلی مهربان هستند، برای همه فرزندان‌شان، عاشقانه کار می‌کنند، می‌دانید مادرها چرا این جوری می‌شوند؟ مادرها نوعاً نسبت به غذای کودکان احساس مسئولیت می‌کنند، به طور غریزی خدا این را در آنها قرار داده است، از آن وقتی که به بچه شیر می‌دهند تا آن وقتی که غذاهای دیگر می‌دهند، تا آن وقتی که شروع می‌کنند به پرستاری کردن و... نیاز به نظارت ندارند، نه به تشویق کسی نگاه می‌کنند نه از تنبیه کسی می‌ترسند، مسئولیت‌پذیرانه نسبت به همه اعضای خانواده برخورد می‌کنند، خُب این مسئولیت‌پذیری روح آدم را لطیف می‌کند، این لطافت در سبک زندگی مادر قرار داده شده است.

زن‌هایی که این احساس مسئولیت را ندارند، اصلاً می‌توانند این لطافت را هم نداشته باشند بلکه برعکس. و چقدر این فیلم‌ها در غرب و جاهای دیگر، کار می‌کنند که به خورد ما بدهند که «شما این احساس مسئولیت را نداشته باشید!» یکی از عوامل کم شدن فرزندان، رقیق شدن همین بحث احساس مسئولیت است. مادری که نسبت به چند فرزند احساس مسئولیت می‌کند، پدری که نسبت به چند فرزند احساس مسئولیت می‌کند، پدری که دختر خودش را می‌خواهد تربیت کند و نسبت به دختر خودش احساس مسئولیت می‌کند، این پیش خدا چه جایگاهی دارد؟ رسول خدا(ص) فرمود: هرکسی سه تا دختر بزرگ کند جایش در بهشت است، من بهشت را برایش تضمین می‌کنم! (قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص مَنْ عَالَ ثَلَاثَ بَنَاتٍ أَوْ ثَلَاثَ أَخَوَاتٍ وَجَبَتْ لَهُ الْجَنَّةُ فَقِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ ص وَ اثْنَتَيْنِ فَقَالَ وَ اثْنَتَيْنِ فَقِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ وَاحِدَةً فَقَالَ وَ وَاحِدَةً ؛ کافی / ج ۶ / ص ۶)

این چه دین زیبایی است که ما داریم! لطافت روحی یکی از آثار این احساس مسئولیت است، انسان خیلی رقیق‌القلب و باصفا خواهد شد اگر مسئولیت‌پذیر باشد.

• ویژگی‌های انسان مسئولیت‌پذیر

۱. قدرت تشخیص بالا

حالا می‌خواهیم به ویژگی‌های کسانی بپردازیم که مسئولیت می‌پذیرند. ما برای اینکه مسئولیت‌پذیر باشیم چه ویژگی‌هایی باید داشته باشیم و چه کارهایی باید انجام بدهیم؟ یکی از کارهایی که یک انسان مسئولیت‌پذیر باید انجام بدهد این است که قدرت تشخیص خودش را بالا ببرد. این قدر از این و آن سؤال نکن، خودت بفهم باید چه کار بکنی، در آیه کریمه قرآن می‌فرماید: «إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا» (انفال/ ۲۹) اگر تقوای الهی داشته باشی خدا بینش جداکننده حق از باطل به تو عنایت خواهد کرد. قدرت تشخیصت می‌رود بالا. اگر قدرت تشخیص‌تان کم بود بگویند مگر من بد زندگی کرده‌ام؟ تقوا یعنی چه؟ همان‌طور که قبلاً بیان کردیم، تقوا خیلی به مسئولیت‌پذیری نزدیک است که باید در این باره مفصل‌تر در جای دیگری صحبت کرد.

قدرت تشخیص خودت را برای مصادیق، بالا ببر. اگر قدرت تشخیص‌تان را بالا نبرید فراقنی می‌کنید مثلاً می‌گویید: «این گفت این کار را بکن، آن گفت این کار را بکن... کسی به من نگفت که این کار را بکنم، مانده بودم یک کسی

بگوید...» یعنی به جای اینکه خودتان تشخیص بدهید، منتظر می‌مانید یک کسی به شما بگوید.

یکی از قدرت تشخیص‌هایی که آدم باید پیدا کند، قدرت تشخیص سیاسی است. بعضی از مسئولین در حد مدیران در کشورمان هستند که قدرت تشخیص‌شان در امور مدیریتیِ خودشان هم ضعیف است؛ چه برسد به مسائل کلان! این قدرت تشخیص از موارد حداقلی شروع می‌شود که تعیین مصداق برای اطلاعاتی است که تو می‌دانی، تا موارد بسیار کلان که می‌شود اسمش را تشخیص‌های راهبردی گذاشت. آدم‌ها خیلی کم به تشخیص‌های راهبردی می‌رسند.

آدمی که مسئولیت‌پذیر هست، مسئولیت‌شناس هم هست و قدرت شناسایی‌اش بالا می‌رود. البته توانمندی‌های ذهنی دیگری هم برای یک انسان مسئولیت‌پذیر وجود دارد؛ مثل هوشمندی و دقت.

۲. قدرت نظم‌دادن به خود / اگر مسئولیت‌پذیرانه عبادت کنی، سطح مسئولیت‌پذیری‌ات بالا می‌رود

دومین ویژگی مهم برای یک انسان مسئولیت‌پذیر، قدرت نظم‌دادن به خود، قدرت برنامه‌ریزی و اجرای برنامه‌ها

به صورت مداوم و طولانی است. یک نمونه‌اش را خدا به واسطه نماز و عبادت‌هایی که زمان مشخص دارند، برای ما گذاشته است که تمرین کنیم، اگر شما مسئولیت‌پذیرانه عبادت کنی، آن وقت سطح مسئولیت‌پذیری‌ات بالا می‌رود. عبادت مسئولانه یعنی عبادت از سر تقوا، نه از سر عوامل فرعی دیگر. عبادت مسئولانه یعنی مخلصانه، یعنی با استقلال، یعنی با تشخیص خودت شروع کنی یک برنامه‌ریزی عبادی برای خودت انجام بدهی.

از همین محرم شما تصمیم بگیرید، یک برنامه کوچک را انجام بدهید. مثلاً اینکه مرحوم قاضی طباطبائی (ره) پیشنهاد دادند که از روز عاشورا تا اربعین، چهل روز برنامه زیارت عاشورایت ترک نشود، برای خودت برنامه بریز.

نکته مهمی که در برنامه‌ریزی باید رعایت کنی، مداومت است. امام صادق (ع) می‌فرماید هرکاری می‌خواهی انجام بدهی یک سال حداقل ادامه بده (مَنْ عَمَلَ عَمَلًا مِنْ أَعْمَالِ الْخَيْرِ فَلْيَدُمْ عَلَيْهِ سَنَةً وَ لَا يَقْطَعُهُ دُونَهَا؛ دعائم الاسلام/ ۱/ ۲۱۴) خودت هم برای خودت تشخیص بده که چه کاری در برنامه‌ات انجام بدهی. از آقای بهجت پرسیدند: ما چه ذکری بگوییم؟ می‌فرمود بروید مراجعه کنید به دل خودتان ببینید چه ذکری را می‌پسندید؟ مثلاً حضرت امام

می‌فرمود: دعای روز سه‌شنبه را ترک نکنید. اگر دعای روزها را بخوانید، متوجه می‌شوید که دعای سه‌شنبه سیاسی‌ترین دعا است، مثلاً اینکه: خدایا من را در حزب خودت قرار بده، من را در گروه خودت قرار بده، من را در جمع فعالان فداکار برای دین خودت قرار بده... امام به این دعای روز سه‌شنبه عنایت داشت و سفارش می‌کرد.

قدرت برنامه‌ریزی، نظم‌دهی و ایستادن پای نظم را در خودتان تقویت کنید. البته اینها را با جزئیات در کتاب‌های روانشناسی می‌گویند، منتها اوجش را در قرآن و کلمات اهل بیت (ع) می‌توانید پیدا کنید و ان شاء الله با استفاده از اینها، به اوج برسید.

۳. شکست‌ناپذیری، صلابت و برخورداری از قدرت روحی

ویژگی بعدی شکست‌ناپذیری، برخورداری از قدرت روحی و برخورداری از صلابت است، ننه من غریبم بازی در نیاور! از شکست هراسان نشو، ریسک کن برو جلو. اگر کسی بخاطر ترس از اینکه اگر بخواهد کار اقتصادی و کار تجاری بکند، یک وقت شکست بخورد و برای همین می‌رود کارمند می‌شود و خودش را استخدام می‌کند، خدا از این آدم، خوشش نمی‌آید. البته به کارمندان محترم جسارت

نمی‌کنیم؛ منتها باید التماس‌ت کنند و بگویند «تکلیف است، واجب است و اگر تو اینجا نیایی کار کارمندی انجام بدهی، کارهای جامعه روی زمین می‌ماند و...» تو هم بگویی خدایا مجبور هستم... و الا چرا باید بروید استخدام بشوی؟! چرا می‌ترسی از اینکه خودت کار آزاد انجام بدهی!؟

در روایت هست اگر کسی که می‌تواند خودش پول در بیاورد، برود کارمند و مزد بگیر بشود، روزی خودش را بسته است!
 (الرَّجُلُ يَتَّجِرُ فَإِنْ هُوَ آجَرَ نَفْسَهُ أُعْطِيَ مَا يُصِيبُ فِي تِجَارَتِهِ فَقَالَ لَا يُؤَاجِرُ نَفْسَهُ وَلَكِنْ يَسْتَرْزُقُ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ وَ يَتَّجِرُ فَإِنَّهُ إِذَا آجَرَ نَفْسَهُ حَظَرَ عَلَى نَفْسِهِ الرِّزْقَ؛ کافی / ۹۰ / ۵) (مَنْ آجَرَ نَفْسَهُ فَقَدْ حَظَرَ عَلَى نَفْسِهِ الرِّزْقَ... وَكَيْفَ لَا يَحْظُرُهُ وَ مَا أَصَابَ فِيهِ فَهُوَ لِرَبِّهِ الَّذِي آجَرَهُ؛ کافی / ۹۰ / ۵)

اولش می‌خواهی برنامه‌ریزی کنی، ریسک کن، یعنی از شکست نترس و اگر هم شکست خوردی، شکست را بپذیر، فرافکنی نکن و تقصیر این و آن نینداز، تا اینجا به بعدش را می‌گویند. روانشناسی در باب مسئولیت‌پذیری می‌گوید که عیب خودت را گردن کسی دیگر نینداز، دیگری را مقصر ندان... اسلام چه می‌گوید؟ امام صادق (ع) می‌فرماید: تقصیرات دیگران را هم گردن خودت بگیر. بعد می‌فرماید: خوبی‌های

خودت را بینداز گردن دیگران! مثلاً بگو «اگر این کار موفق شد، بخاطر فلانی است، او این کار را کرد.» تو که خودت انجام دادی! همه دوست دارند این امتیاز را از دست ندهند! اما اینجا می‌فرماید: امتیاز را بنویس به نام کسی دیگر. او خطا کرده بگو من این اشتباه را کردم. این انسان چه انسان بزرگی می‌شود! چه عظمتی پیدا می‌کند! قدرت روحی پیدا می‌کند (مَا بَالُ الْمَظْلُومِ لَا يَصِيرُ إِلَى الظَّالِمِ فَيَقُولُ: أَنَا الظَّالِمُ، حَتَّى يَضْطَلِحَا؛ خصال / ج ۱ / ص ۱۸۳)

یکی از راه‌های دین برای مسئولیت‌پذیر شدن انسان، استغفار مداوم است

یکی از راه‌های دین برای مسئولیت‌پذیر شدن انسان‌ها که بسیار قشنگ و فوق‌العاده است، این است که می‌گویید: هر شب بیا در خانه خدا و بگو من غلط کردم، استغفار کن، بگو «العفو...» حالا من ممکن است زیاد هم غلط نکرده باشم! ببین تو عجالاً بیا بگو چون خیلی غلط‌ها کردی و هنوز خودت خبر نداری! بگذار گفتن «من غلط کردم» برای آسان بشود. هر شب سیصد مرتبه بگو «العفو، العفو...» من را ببخش، من را ببخش... آقا این «العفو» گفتن، آدم را مسئولیت‌پذیر می‌کند.

چرا آدم مسئولیت پذیر هیچ وقت خسته نمی شود و افسرده نمی شود؟ مگر چه چیزی در مسئولیت پذیری هست؟ مثلاً اینکه شکست را می پذیرد، حتی اعتراف می کند، آن دعای هفتاد قسمتی استغفار امیرالمؤمنین علی (ع) را بخوانید، عجیب است! فرموده اند که امیرالمؤمنین علی (ع) بین الطلوعین هر روز این دعا را می خواندند. در یک جای دیگری این دعا مختصرترش آمده است و گفته شده که امیرالمؤمنین علی (ع) هر شب می خواندند. گاهی این دعا را بخوانید مثلاً یک برنامه بگذارید هفته ای یک بار این دعا را بخوانید، بگو من هفتگی این را می خوانم.

از ویژگی های آدم مسئولیت پذیر این است که مسئولیت خطاهای خودش را می پذیرد

این دعا هفتاد قسمت است و در این هفتاد قسمت، ده ها نوع گناه را اعلام می کند. در هر قسمت، سه چهار نوع گناه بیان شده که در مجموع حدوداً سیصد نوع گناه می شود. می گوید: خدایا این گناه من را ببخش، آن گناه من را ببخش... چرا این قدر اعتراف می کنی به گناه؟ چرا این قدر خطاهای خودت را می بینی؟ یکی از ویژگی های آدم مسئولیت پذیر این است که مسئولیت خطاهای خودش را می پذیرد.

پدر و مادرهای محترم، اگر می‌خواهید بچه‌ها را تربیت کنید، گاهی مادر پیش پدر بگوید که «من این اشتباه را کردم...» پدر بگوید «نه حالا پیش می‌آید» مادر بگوید: «نه پیش نمی‌آید، من بی‌دقتی کردم...» پدر بگوید «من هم فلان جا این اشتباه را کردم...» حالا بچه دارد نگاه می‌کند، می‌داند که پدر و مادر، برای کودک، مثل بت هستند و کودک، بابای خودش را ابرقدرت عالم و مادرش را ابرفرشته عالم می‌داند، آن وقت بچه پیش خودش می‌گوید: اینها مگر اشتباه می‌کنند؟! مثلاً پدر می‌گوید: بله، من هم آنجا اشتباه کردم. اتفاقاً من دو سه مرتبه این جور اشتباه‌ها را کرده‌ام، باید خودم را درست کنم... این طوری بچه مسئولیت‌پذیر بار می‌آید. چون یکی از ارکان مسئولیت‌پذیری این است که اشتباهات را بپذیری.

خیلی‌ها مسئولیت‌پذیری ندارند چون نمی‌خواهند به اشتباهشان اعتراف کنند

اصلاً خیلی‌ها مسئولیت‌پذیری ندارند به دلیل اینکه نمی‌خواهند به اشتباهاتشان اعتراف کنند، از شکست می‌ترسند. قدرت روحی خودت را باید افزایش بدهی و دیگران را متهم نکنی و مقصر ندانی.

بعضی‌ها دیده‌اید چقدر نق نق می‌کنند، به زمین و آسمان ایراد می‌گیرند. نگاه نمی‌کند به اینکه «خودش چه ایرادی دارد؟» می‌گوید: نه! من چه ایرادی دارم؟ فلانی به من ضربه زد، تقصیر دیگران بود... پس تو فرشته الهی هستی که آمده‌ای روی زمین و همه در حق تو جنایت کرده‌اند!

دوستان من، حتماً مطالعات‌تان را دربارهٔ مسئولیت‌پذیری افزایش بدهید، در زمینه‌های روانشناسی هم پیشرفت‌های خوبی در این زمینه انجام شده است. بعد که اینها را مطالعه کردید، بیایید آیات و روایات فراوان در این رابطه را بخوانید.

برای افرادی که مسئولیت‌پذیر هستند ویژگی‌های دیگری را می‌شود ذکر کرد. آخرین ویژگی را اینجا فقط اشاره می‌کنم چون شب‌های بعد، شرحش را بیشتر خواهیم داد.

ویژگی بعدی آدم مسئولیت‌پذیر، حساس بودن نسبت به دیگران است / امر به معروف و نهی از منکر، طرح دین برای مسئولیت‌پذیری است

تا الان، بحث «مسئولیت خود پذیری» بود، اما کم‌کم آدم مسئولیت‌پذیر به فکر دیگران می‌افتد و شروع می‌کند نسبت به دیگران حساسیت نشان دادن. کسی که نسبت به دیگران حساسیت نشان نمی‌دهد، یعنی بدبختی یا

سعادت دیگران برایش فرقی نمی‌کند، کسی که نسبت به دیگران و نسبت به آدم‌های اطراف خودش احساس مسئولیت نمی‌کند، این آدم مسئولیت‌پذیری نیست، از این آدم باید ترسید، اهل امر به معروف و نهی از منکر نیست. امر به معروف و نهی از منکر طرح دین است برای مسئولیت‌پذیری. پیامبر(ص) می‌فرماید: همه شما مسؤل هستید. «كُلُّكُمْ رَاعٍ وَكُلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ» (ارشاد القلوب، دیلمی/ج۱/ص ۱۸۴)

ببینید، آدم خوب زیاد داریم؛ الان وزرایی به نمایندگان محترم مجلس معرفی شده‌اند. در سابقه این وزرای محترم نگاه کنید ببینید شخصاً آدم مسئولیت‌پذیری هستند یا نه؟ از نظر اجتماعی مسئولیت‌پذیر هستند یا نه؟ اهل امر به معروف و نهی از منکر، اهل دغدغه‌مندی درباره دیگران هستند یا نه؟ اگر نبودند و فقط در عالم خودشان بودند، اینها به درد وزارت که چه عرض بکنم، مدیر کلی هم که چه عرض بکنم، نگهبانی دم در مدرسه ابتدایی هم نمی‌خورند! هرچقدر هم آدم خوب و باسوادی باشد، اگر مسئولیت‌پذیر نباشد به چه درد جامعه می‌خورد؟ نمی‌خواهم بی‌احترامی کنم، می‌خواهم اصل بحث را به شما بگویم. ممکن است همه اینها بهترین آدم‌های

مسئولیت پذیر باشند. آیا در رزومه‌اش کار جهادی دارد یا نه؟ هرکاری کرده برای پاداش بوده یا نه؟ با نظارت فقط کار کرده و خوب کار کرده؟ یا نه، فراتر از آن عمل کرده است؟

دانش‌آموزان محترم، مسئولانه درس بخوانید

دانش‌آموزان محترمی که در جلسه هستید، درس‌هایی که در مدرسه می‌خوانی، آیا فقط بخاطر این است که نمره بگیري، بالای سرت ایستاده‌اند که به زور این درس‌ها را بخوانی؟ اگر این‌طور باشد، معلوم نیست از توی این درس خواند چی در بیاید؟ البته اینها را بخوان، ولی اگر توانستی مستقل بخوان؛ مثلاً همان ماه‌های اول، همه‌اش را یک جوری بخوان که هر موقع خواستند امتحان بگیرند، بلد باشی، ولی متناسب با امتحان، درس نخوان، شب امتحان درس نخوان، خواهش می‌کنم به شخصیت خودت توهین نکن. یک جوری درس بخوان که موقع امتحان نیاز به درس خواندن نداشته باشی و الا انسانیت از تو گرفته شده است، مسئولانه درس بخوان.

اگر معلم گفت که «این قسمت کتاب را لازم نیست بخوانید؛ در امتحان نمی‌آید» بعد از امتحان آن قسمت کتاب را بنشین بخوان، کتاب را شروع کن خلاصه کردن.

نصفش را خلاصه کردی، بقیه‌اش را بگو «بعد از امتحان خلاصه می‌کنم» هرکتاب درسی‌ای باشد. این‌طوری دانشمند می‌شوی!

اگر کسی گفت: «دیگر چرا خلاصه کردی؟» نمره‌ات را که بیست گرفتی. صریحاً بگو، «من که گوسفند نیستم بخاطر یک علفی که جلوی دهنم می‌گیرند یا بخاطر اینکه تشویق بشوم، درس بخوانم، من می‌خواهم انسان باشم، نمی‌خواهم حیوان باشم.» این کتاب‌ها را لابد یک دانشمندهایی نوشته‌اند، من تصمیم گرفته‌ام همه‌شان را خلاصه کنم. امتحان‌های اینها را بیست گرفتم، ولی سر حس مسئولیت‌پذیری‌ام می‌خواهم اینها را خلاصه کنم و بعدها این خلاصه‌هایم را می‌خواهم به بچه‌هایم نشان بدهم. خیلی شیرین است، که الان یک کتابی را خلاصه کنی و بعدها به فرزندانت نشان بدهی.

یک کارهای علمی‌ای انجام بده که مال خودت باشد؛ یعنی خودت تصمیم گرفته باشی انجام بدهی. در کنار درس‌های مدرسه یک کتاب‌هایی را بخوان که خودت تصمیم گرفتی بخوانی، یا اگر رشته دانشگاهی داری می‌خوانی، یک رشته دیگر را هم خودت بخوان نه برای نمره، نه برای مدرک، آن وقت دانشمند می‌شوی، چیزفهم می‌شوی. به خودتان

رحم کنید، خودتان را نجات بدهید، مسئولیت‌پذیرانه زندگی بکنید.

سعی کنید یک کار مسئولیت‌پذیرانه انجام بدهید که نه تشویق دارد نه تنبیه

کسی که کارمند است و اگر از باب تکلیف یا از باب نبودن امکانات، کارمند شده است، حتماً در محیط کارش، بخشی از کارش را انجام بدهد و اضافه کار نگیرد. بخشی از خدمات را به اطرفیان و همکارانش و به دیگران در بیرون ارائه بدهد که هیچ‌کس تشویقش نکند. اینها همان اخلاصی است که گفته می‌شود، اینها مراتب تربیت برای مسئولیت‌پذیری است تا انسان باقی بمانیم، چون انسان است و مسئولیت‌پذیری.

طلبه‌ها البته الحمدلله خیلی از فعالیت‌هایشان مسئولیت‌پذیرانه است و این خیلی عالی است، اما بعضی از طلبه‌ها را می‌بینی که هیچ‌کار مسئولیت‌پذیرانه‌ای را انجام نمی‌دهد که نه تشویقی دارد، نه تنبیهی دارد، و بعد می‌خواهد برود حتماً عضو هیئت علمی دانشگاه بشود. البته عضو هیئت علمی دانشگاه شدن بد نیست، ولی طلبه نیاز ندارد. برای یک طلبه، زشت است و خلاف

شان طلبگی است که فعالیتش فقط در حد انجام وظیفهٔ اداری‌اش باشد که حقوق بگیرد و برود خانه. این خیلی ضدآخوندی است، آخوند یعنی نیروی جهادی، یعنی «طیبٌ دَوَّارٌ بطَّبه»

اگر کسی می‌خواهد زندگی‌ای داشته باشد که اکثر حجم زندگی‌اش در تحصیل و در فعالیت شغلی مسئولیت‌پذیرانه باشد اتفاقاً بیاید طلبه بشود، طلبگی بهترین فضا برای افزایش حجم فعالیت‌هایی است که انسان مسئولیت‌پذیرانه و خودجوش شروع می‌کند به انجام دادن. ان شاء الله شایستگی بالایی داشته باشید، اینکه به شما ریاست هم می‌رسد یا نه، مهم نیست، مهم این است که امام زمان (ع) نگاهت می‌کند و تو را به عنوان جوان شایستهٔ امت اسلامی انتخاب می‌کند.

جلسه نهم |

توصیف مسئولیت پذیری و انواع و مراتب آن

«کارگروهی» بهترین تمرین برای مسئولیت پذیری است
بهترین زمان برای تشکیل گروه، دوران مدرسه است
فهرستی از انواع و مراتب مسئولیت پذیری

استقلال داشتن بدون مسئولیت پذیری، نه امکان دارد نه فایده دارد

در جلسات قبل، یک مقدار دربارهٔ مسئولیت پذیری گفتگو کردیم و عرض کردیم مسئولیت پذیری جایگاهی است که انسان، استقلال و عزت خودش را در زندگی، عملیاتی می‌کند، تجربه می‌کند، تمرین می‌کند و تقویت می‌کند. به این نتیجه

رسیدیم که استقلال داشتن بدون مسئولیت‌پذیری نه امکان دارد نه فایده دارد و مسئولیت‌پذیری بدون داشتن استقلال هم امکان نخواهد داشت.

در کل می‌توان گفت که دین، برنامه‌ای است برای تأمین استقلال انسان و زندگی مستقلانه یک دین‌دار و مؤمن. به هر کجای دین نگاه کنید، می‌بینید که دارد شما را تمرین می‌دهد برای اینکه به اوج استقلال برسید. اوج استقلال را خود خداوند متعال دارد و خدا می‌خواهد ما را به خودش برساند. پس باید یک تناسبی با او پیدا کنیم.

تربیت در خانه و مدرسه باید در این جهت باشد که افراد مسئولیت‌پذیر بار بیابند

زیبایی و شکوه دین وقتی فهمیده می‌شود که ما زیبایی و شکوه مستقل بودن را بفهمیم. زیبایی و هیجان‌انگیز بودن و جذاب بودن دین به عنوان یک برنامه، وقتی فهمیده می‌شود که ما مسئولیت‌پذیری را زیبا بدانیم و زندگی مسئولانه را زیبا بدانیم و رسیدن به هر موفقیتی را بدون مسئولیت‌پذیری اصلاً موفقیت ندانیم و آرزویی جز مسئولیت‌پذیری و اجرای درست مسئولیت‌ها به ذهن خودمان راه ندهیم و قلب خودمان را دائماً مشغول کنیم

به مفهومی به نام مسئولیت‌پذیری و پیاده‌کردن این مفهوم در زندگی.

تربیت ما در دوران خانه و مدرسه و بعد از آن در مسیر زندگی، به ویژه در دوران جوانی باید در این جهت باشد که هرچه بیشتر ما را مسئولیت‌پذیر بار بیاورد.

• توصیف انسان مسئولیت‌پذیر

اجازه بدهید در همین آغاز سخن، یک مقدار مسئولیت‌پذیری و یک انسان مسئولیت‌پذیر را برای شما توصیف کنم و بعد، از شما هم یک درخواست دارم. البته شاید درخواست بنده را مهم، مفید یا ضروری تلقی نکنید ولی بنده خیلی جدی این درخواست را از شما دارم: هر کدام از شما بعد از این جلسه، قلم و کاغذ بردارید و یک انسان مسئولیت‌پذیر و خودِ مسئولیت‌پذیری را توصیف کنید. بنده در اینجا چندتا وصف از انسان مسئولیت‌پذیر به شما پیشنهاد می‌دهم. البته شما حتماً ادبیات‌تان قوی‌تر است و می‌توانید زیباتر نگاه کنید. (حتی می‌شود این توصیف‌های شما را جمع کرد و در قالب یک کتاب، منتشر کرد)

چند نمونه از توصیف‌های مسئولیت‌پذیری / انسان مسئولیت‌پذیر، ترسو نیست و جرأت اقدام دارد

همان‌طور که می‌دانید، توصیف مسئولیت‌پذیری فرق می‌کند با اینکه شما مبانی عقلی مسئولیت‌پذیری را توضیح بدهید. توصیف فرق می‌کند با اینکه شما بگویید مسئولیت‌پذیری خیلی خوب است و مدام بر آن تأکید کنید و اهمیت‌اش را بگویید. توصیف این است که بگویید «مسئولیت‌پذیری چگونه است و چیست؟ در رفتار یک انسان خودش را چگونه نشان می‌دهد؟» ما خیلی در توصیف پدیده‌ها و مفاهیم مهم، کم‌کاری می‌کنیم. باید کاری کنید که وقتی کسی توصیفات شما را می‌خواند، بگوید این آدم اولاً به مبانی و عوامل مسئولیت‌پذیری و انواع مسئولیت‌پذیری آشنا بوده، ثانیاً خوب دیده و در ذهن خودش خوب تصور کرده است و ثالثاً قلم زیبایی داشته و خوب آن را منتقل کرده است. نمونه‌هایی که من از توصیف مسئولیت‌پذیری به شما می‌گویم زیاد از نظر ادبی قوی نیست ولی می‌تواند یک آغازی باشد برای کارهای بهتری که شما انجام می‌دهید.

حالا چند نمونه از توصیف‌های مسئولیت‌پذیری را خدمت شما عرض می‌کنم: یک انسان مسئولیت‌پذیر

استقلال خودش را یافته است و می‌خواهد آن را تحکیم و تقویت کند. انسان مسئولیت‌پذیر در خودش قدرت تفکر، تشخیص و برنامه‌ریزی و جرأت اقدام می‌بیند. انسان مسئولیت‌پذیر، ترسو نیست و زیادی محتاط نیست. یک انسان مسئولیت‌پذیر برای تشخیص و اقدام، منتظر اقدام دیگران نیست.

موعظه‌ای که خداوند در آن، سه‌بار بر استقلال و مسئولیت‌پذیری تأکید می‌کند:

حالا یک آیه قرآن برای شما بخوانم که حیف بود ما این دهه درباره استقلال و مسئولیت‌پذیری صحبت کنیم و این آیه قرآن را نخوانیم:

همان‌طور که خداوند متعال فرموده است، کُلِّ قرآن کتاب موعظه است (هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ؛ آل عمران/۱۳۸) سبک ادبیات قرآن هم به موعظه خیلی نزدیک است. اما در یک آیه قرآن که آیه ویژه‌ای هست، خداوند می‌فرماید: پیامبر من، بگو من شما را به یک چیز، موعظه می‌کنم «قُلْ إِنَّمَا أَعِظُكُم بِوَاحِدَةٍ» (سبأ/۴۶) اگر خدا بخواهد یک موعظه بکند چه می‌گوید؟ آیا می‌شود موعظه‌های قرآن را در یک موعظه، جمع کرد؟ خداوند

خودش این کار را انجام داده و می‌فرماید: «قُلْ إِنَّمَا أَعْطُكُمْ بِوَاحِدَةٍ»؛ من شما را یک دانه موعظه می‌کنم؛ آن یک دانه موعظه چیست؟ «أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْنَى وَفُرَادَى» اینکه برای خدا قیام کنید.

یادتان هست شب‌های قبل گفتیم که اخلاص، عبارت دینی و معنوی همان استقلال است. «أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ» تحت تأثیر کسی و چیزی نباش، قیام کن، اقدام کن. «مِثْنَى وَفُرَادَى»؛ دو نفری یا تکی. یعنی کار گروهی را می‌تواند در حدّ دو نفر هم انجام بدهید. شما حداقل نمی‌توانید دو نفر بشوید و اقدام کنید؟ نگو نمی‌توانی. اگر هم نشد، تنهایی قیام کن «فُرَادَى» خدا اگر بخواهد موعظه‌های قرآن را خلاصه کند در یک موعظه و در یک جمله، سه بار بر استقلال و مسئولیت‌پذیری تأکید می‌کند.

یک بار دیگر بیاید همین آیه قرآن را مرور کنیم: «قُلْ إِنَّمَا أَعْطُكُمْ بِوَاحِدَةٍ»؛ یعنی من فقط همین یک دانه موعظه برای شما دارم و از شما می‌خواهم اجرایش کنید. هم «فقط (إِنَّمَا)» و هم «یک دانه (بِوَاحِدَةٍ)» معنایش این است که این یکی از موعظه‌های مهم نیست بلکه مهم‌ترین است. خب آن یک دانه موعظه چیست؟

حالا ببینید چند بار بر استقلال و مسئولیت پذیری در این یک جمله تأکید شده است؟ در واقع سه مرتبه تأکید شده: «أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْلَ نَفْسِكُمْ وَأَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْلَ نَفْسِكُمْ وَأَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْلَ نَفْسِكُمْ»، اول اینکه قیام کن و تحت تأثیر چیزی نباش و نترس. دوم اینکه فقط برای خدا قیام کن. سوم اینکه اگر کسی نبود، خودت تنهایی قیام کن.

سبک حرف زدن خداوند در این آیه هم خیلی جالب است. این آیه به شدت حضرت امام خمینی (ره) را تحت تأثیر قرار داده بود. امام با عظمت ما خیلی تحت تأثیر این آیه بود. به همین دلیل حضرت امام (ره) در سال ۱۳۲۳ یعنی ۳۴ سال قبل از پیروزی انقلاب و بیش از هفتاد سال پیش، در صدر اولین اطلاعیه انقلابی خودش - که این اطلاعیه را پانزده سال هیچ‌کسی جواب نداد - این آیه را نوشت «قُلْ إِنَّمَا أَعْظَمُكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْلَ نَفْسِكُمْ وَأَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْلَ نَفْسِكُمْ وَأَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْلَ نَفْسِكُمْ» (سبأ/۴۶) چقدر امام تحت تأثیر این آیه بود و تحت تأثیر این آیه عمل کرد و آخرش هم به نتیجه رسید. (صحیفه امام/ج ۱/ص ۲۱)

انسان مسئولیت‌پذیر منتظر نمی‌ماند که ببیند دیگران چه کار می‌کنند و همان را انجام بدهد

یک انسان مسئولیت‌پذیر به دیگران نگاه نمی‌کند، منتظر دیگران نیست. به تعبیر امام کاظم (ع) «إِمْعَه» نیست.

حضرت به یکی از اصحاب خود فرمود: اَمَّعَه نَبَاش. پرسید: اَمَّعَه یعنی چه؟ فرمود: یعنی اینکه نگو من هم یک کسی مثل مردم هستم. (لَا تَكُونَنَّ اِمَّعَةً قُلْتُ وَ مَا اِلِمَّعَةُ قَالَ تَقُولُ اَنَا مَعَ النَّاسِ وَ اَنَا كَوَاحِدٍ مِنَ النَّاسِ؛ الاختصاص / ص ۳۴۳)

متأسفانه اکثر آدم‌ها این جوری هستند. شاید در این تست‌های روان‌شناسی دیده باشید، چند نفر را در یک جایی می‌نشانند، مثلاً اینها آمده‌اند در نوبت طبیب نشسته‌اند، ولی در واقع اینها از قبل هماهنگ شده‌اند برای اینکه تست روان‌شناسی بگیرند. بعد یک دفعه‌ای صدای زنگ می‌آید، و همه اینها بلند می‌شوند و می‌نشینند. آن کسی که جدید آمده است می‌گوید: این یعنی چه؟ هیچ‌کسی هم چیزی نمی‌گوید. این فرد هم رویش نمی‌شود پیرسد. (البته اینکه رویش نمی‌شود پیرسد خیلی بد است) دوباره یک زنگ به صدا در می‌آید و اینها همه بلند می‌شوند و می‌نشینند. بعد می‌بیند که یک نفر جدید هم آمد، او هم بلند شد و نشست. دومین بار و سومین بار که تکرار شد، این فرد جدید هم بلند می‌شود و می‌نشیند، فکر می‌کند باید بلند شود و بنشیند. چرا بیخود بلند شدی؟ می‌گوید «آخر همه بلند می‌شوند و می‌نشینند» تو کجا

تربیت شده‌ای که این قدر شخصیت ضعیفی داری؟ چرا آدم مستقلی نیستی؟ تو مسئولیت رفتار خودت را داری. اگر از تو بپرسند: چرا الکی بلند شدی، چه جوابی می‌دهی؟ آیا این پاسخ قانع‌کننده‌ای است که بگویی «خُب همه بلند می‌شدند من هم بلند شدم»؟! انسان مسئولیت‌پذیر این جور نیست.

جالب اینجاست که در ادامه این تست روانشناسی، نشان می‌دهد که اینها همه رفتند و فقط همین شخص مورد آزمایش، مانده است و او آخرین کسی است که بناست به اتاق طبیب برود. حالا او در این سالن، تنها نشسته است، دوباره آن زنگ به صدا در می‌آید، درحالی که غیر از او هیچ کسی نمانده است، ولی او باز هم بلند می‌شود و می‌نشیند! خُب حالا که همه رفته‌اند. اگر قبلاً به خاطر دیگران پا می‌شدی و می‌نشستی، الان برای چه بلند شدی؟ تو که دلیل یک کاری را نمی‌دانی چرا انجام می‌دهی؟

انسان مسئولیت‌پذیر فهرست کارها و اقداماتی را که باید انجام بدهد، دائماً مرور می‌کند

انسان مسئولیت‌پذیر، شخصیت‌اش خیلی جذاب است. انسان مسئولیت‌پذیر، فهرست کارها و اقداماتی را که باید

انجام بدهد، دائماً مرور می‌کند، چون خود او برنامه‌ریزی کرده و به این برنامه‌ای که خودش برای خودش ریخته، بسیار اهمیت می‌دهد با اینکه می‌داند اگر او این کار را انجام ندهد کسی از او سؤال نخواهد کرد.

بعضی از اپلیکیشن‌ها در غرب، باب شده است که می‌گویند «ما شما را مدیریت می‌کنیم؛ یک پولی بده و بگو کارهایت چیست، ما مدام به تو یادآوری کنیم!» ببینید کار به کجا رسیده است! یعنی طرف، حتی حال ندارد که برنامه خودش را به یادش بیاورد، می‌گوید «این کارهایم را یکی به من بگوید!» بعضی از پدر و مادرها، برای فرزندشان مربی می‌گذارند که هر دقیقه زنگ بزند و بگوید تو این را خواندی؟ تو آن را خواندی؟ (در تلویزیون هم تبلیغ می‌شود) با این کارشان در واقع می‌خواهند بیعی‌های باهوش بار بیاورند! آدم مسئولیت‌پذیر خودش برنامه می‌ریزد و خودش برنامه‌هایش را چک می‌کند.

به جای آن اپلیکیشن‌هایی که مدیر و رئیس برای خودت انتخاب بکنی، اپلیکیشن‌های دیگری هست که برنامه‌هایت را در داخل آنها یادداشت می‌کنی، از صبح که بلند شدی، می‌توانی طبق همین برنامه خودت، کارهایت را انجام بدهی. البته زنگ هشدارش را هم خاموش کن،

که بخواهد سر وقت به تو خبر بدهد، چون این کار، تو را ضعیف می‌کند. خودت مراجعه کن. برخی می‌گویند: «من کارهایم را می‌نویسم ولی یادم می‌رود مراجعه کنم!» تو دیگر کی هستی؟!

انسان مسئولیت‌پذیر به کسی جز خدا امید ندارد و موفقیتش را مشروط به کمک دیگران نمی‌کند/ توکل به خدا و بریدن از غیر خدا یک وجه استقلال است

انسان مسئولیت‌پذیر دائماً به مرور فهرست کارها و اقداماتی می‌پردازد که برنامه‌ریزی کرده و باید انجام بدهد، به کسی جز خدا امیدوار نیست و موفقیت خود را مشروط به کمک هیچ‌کس نمی‌کند. هیچ‌وقت نمی‌نشیند تخیل بکند که «اگر فلانی به من کمک بکند چه خواهد شد...» می‌گوید: فرض می‌کنیم کسی کمک نمی‌کند، آن وقت من چه خواهم کرد؟ توکل به خدا و بریدن از غیر خدا یک وجه استقلال است. (ما وقت نکردیم در مورد استقلال و مسئولیت‌پذیری مفصل صحبت کنیم؛ فقط داریم می‌گوییم که جایگاه استقلال و مسئولیت‌پذیری کجای دین است)

آدم مسئولیت‌پذیر، برای موفقیت خود، اقدامات خود و اجرای برنامه‌های خود هیچ شرطی را قرار نمی‌دهد؛ فقط به خدا توکل می‌کند. از مسئولیت‌پذیری، فراری و گریزان نیست و از آن لذت می‌برد و از مسئولیت‌نداشتن متنفر است. بالاترین لذتش انجام مسئولیت است، نه بردن منفعت.

انسان مسئولیت‌پذیر، با عوامل موفقیتش خیالپردازانه برخورد نمی‌کند بلکه مثل شکارچی، آنها را صید می‌کند

آدم مسئولیت‌پذیر، به هیچ عامل موفقیتی دل نمی‌بندد، از هیچ عامل شکستی تنفر ندارد و عوامل شکست خود را حریف مبارزه روی تشک ورزشی یا زمین ورزشی می‌داند... حتماً دیده‌اید ورزشکارها اول که می‌خواهند مبارزه کنند، با هم دست می‌دهند. آخرش هم دوباره با هم دست می‌دهند. می‌گویید: «این که می‌خواست تو را بزند زمین، چرا با او دست می‌دهی؟» می‌گوید: «خُب بله، این حریف من است» با عوامل شکست خودش این جور دست می‌دهد. با عوامل شکست خودش، دوست هست و از آنها نمی‌ترسد و در مقابل آنها احساس ضعف نمی‌کند و نمی‌گوید: «وای! چه بحرانی شد! این الان آمده است مرا بزند! باید فرار کنم...» نه، این دفعه شکستم داد، اما دفعه بعد، من شکستش می‌دهم. آدم مسئولیت‌پذیر مسئولیت

کارش را به عهده می‌گیرد و در مقابل عوامل شکست، ننه من غریبم بازی در نمی‌آورد، بلکه با آنها می‌جنگد و همیشه آماده مبارزه است.

بیش از آنکه با عوامل موفقیت خود، خیالپردازانه برخورد کند، آنها را صید می‌کند و خود را شکارچی می‌داند. «عوامل موفقیت چه چیزهایی هستند؟ چه جوری به دست می‌آیند؟» برای اینکه پاسخ این سؤال‌ها را پیدا کند، صبر می‌کند و نقشه می‌ریزد. صیاد است، شکارچی است. «اغْتَنِمُوا الْفُرْصَ» فرصت‌ها را غنیمت می‌شمارد (وَ الْفُرْصَةُ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ فَأَنْتَهُزُوا فُرْصَ الْخَيْرِ؛ نهج البلاغه / حکمت ۲۱) البته برای همه این نکاتی که عرض کردیم، توصیه‌های دینی وجود دارد ولی متأسفانه وقت نداریم به بیان اینها بپردازیم.

مسئولیت‌پذیرانه زندگی کنید، نه منفعت‌طلبانه و لذت‌جویانه

خانواده‌های محترم، مسئولیت‌پذیرانه زندگی کنید، نه منفعت‌طلبانه و لذت‌جویانه. لذت و منفعت، شما را از مسئولیت‌پذیری جدا نکند. از مسئولیت‌پذیری لذت ببرید، نه از منفعت‌بردن بدون مسئولیت‌پذیری.

انسان مسئولیت‌پذیر، در هیچ کجا متوقف نمی‌شود و از ابتدا هم هیچ حدّ یقفی را در ذهنش نمی‌آورد، بلکه مدام دایرهٔ مسئولیت خود را در حال افزایش می‌داند. انسان مسئولیت‌پذیر، تفریح کمی دارد چون به تفریح، نیاز ندارد. جلسه قبل هم این را عرض کردیم و با یک توضیح مختصر از کنارش عبور کردیم.

همه می‌گویند «مادر، مظهر عشق است و عاشق فرزندانش است» اینها کلمات ساده‌ای است، البته غلط نیست و به سهم خودش زیباست؛ اما از این زیباتر این است که بگوییم «مادر نسبت به فرزندانش احساس مسئولیت می‌کند» حالا همین مسئولیت‌پذیریِ مادر یا مسئولیت‌پذیریِ پدر را توصیف کنید. مثلاً روز پدر و روز مادر، این توصیف را در یک نامه‌ای بنویسید و به پدر و مادر خودتان بدهید، ببینید پدر و مادرتان چه حسی پیدا می‌کنند؛ یک حس تشکر عمیق! پدر و مادرتان وقتی این نوشته شما را دیدند، طبیعتاً خوشحال می‌شوند از اینکه پسرشان یا دخترشان، مسئولیت‌پذیری آنها را دیده و متوجه شده است. بعد می‌دانید برای پدر و مادرتان چه اتفاقی ممکن است بیفتد؟ می‌گویند: «خدایا من هم اگر مسئولیت‌پذیری تو را و نعمت دادن تو را ببینم، تو هم این قدر کیف می‌کنی؟»

من که خیلی کیف کردم وقتی بچه‌هایم دیدند که من چه اقداماتی برایشان انجام داده‌ام...» شاید اگر شما یک چنین نامه‌ای برای پدر و مادرت بنویسی، آنها به خدا مقرب‌تر بشوند.

باید در جامعه‌مان مسئولیت‌پذیری را توصیف کنیم / باید شخصیت افراد غیر مسئولیت‌پذیر و مسئولیت‌گریز را تقبیح کنیم

مطالبی که در توصیف یک انسان مسئولیت‌پذیر، عرض کردم، در واقع سبک زندگی خاصی را ترسیم می‌کند که یک انسان مسئولیت‌پذیر پیدا می‌کند. مسئولیت‌پذیری خیلی قابل توصیف است. ما باید در جامعه‌مان مسئولیت‌پذیری را توصیف کنیم؛ خیلی بیشتر از این چیزی که امروز داریم. و از آن طرف، باید شخصیت آدم‌هایی که مسئولیت‌پذیر نیستند را تقبیح کنیم. نه تنها بعضی‌ها مسئولیت‌پذیر نیستند، بلکه بعضی‌ها مسئولیت‌گریز هستند.

ای‌کاش فرصت داشتیم و هر شب می‌توانستیم یک بُعد از ابعاد مسئولیت‌پذیری را با هم توصیف کنیم و مسئولیت‌گریزی و انواع بی‌مسئولیتی‌ها را تقبیح کنیم، بلکه در جامعه، فرهنگ‌سازی کنیم.

بهترین راه برای مبارزه با راحت‌طلبی، مسئولیت‌پذیری است / باید بتوانی مسئولیت‌پذیری را در ذهن تو صیقل کنی و الا مسئولیت‌گریز خواهی شد!

از شما خواهش می‌کنم در همین حدی که این مطالب را از بنده می‌شنوید، متوقف نشوید، بلکه اگر این موضوع به نظرتان مهم است، خودتان مسئولانه به آن بپردازید. اصلاً همین‌جا تمرین کنید؛ البته کسی از شما امتحان نمی‌گیرد ولی باید بتوانی مسئولیت‌پذیری را در ذهن خودت به زیبایی توصیف کنی و الا مسئولیت‌گریز خواهی شد؛ چون انسان راحت‌طلب است.

دوستان من، راحت‌طلبی اولین احساسی است که انسان را در همان بدو به دنیا آمدن و ادار به حرکت می‌کند. چرا بچه گریه می‌کند؟ چون ناراحت است، چون گرسنه‌اش است. وقتی بچه ناراحت باشد گریه می‌کند. این راحت‌طلبی اولین صفت است و به این راحتی هم نمی‌شود از راحت‌طلبی نجات پیدا کرد. دائماً آدم را اسیر می‌کند. بهترین راه برای مبارزه با راحت‌طلبی، مسئولیت‌پذیری است به دلیل اینکه در مسئولیت‌پذیری، لذت‌هایی هست که هیچوقت راحت‌طلبی به گرد پایش نمی‌رسد و شما با توصیف زیبای

مسئولیت‌پذیری می‌توانید زشتی راحت‌طلبی‌ای که انسان را به مسئولیت‌گریزی وادار می‌کند، ببینید.

• انواع و مراتب مسئولیت‌پذیری

همین مقداری که به توصیف مسئولیت‌پذیری پرداختیم کفایت می‌کند، حالا اجازه بدهید به یک قسمت دیگری از بحث، بپردازیم، در این قسمت می‌خواهیم به انواع و مراتب مسئولیت‌پذیری بپردازیم. البته بعضی‌هایش را جسته‌گریخته شب‌های قبل صحبت کردیم، ولی دوازده نوع مسئولیت‌پذیری داریم. به جای دوازده نوع، دوازده مرتبه هم می‌توانید بگویید؛ چون بعضی از اینها، بعد از بعضی‌های دیگر است، هرچند بعضی‌هایش را هم می‌توانید روی حساب تنوع، شمارش بکنید.

کسانی که معلم هستند، یا کسانی که می‌خواهند برای تربیت خودشان و فرزندان‌شان برنامه‌ریزی کنند، این دوازده مورد را یادشان باشد. برای تک‌تک‌شان باید برنامه‌ریزی کرد. البته می‌شود این دوازده تا را کم و زیاد هم کرد، و حی‌مُنزل نیست. اما دین ما درباره هر دوازده تایش توصیه‌های مشخصی دارد.

۱. مسئولیت پذیری شخصی

مسئولیت پذیری شخصی را می توان اولین نوع یا اولین مرتبه از مسئولیت پذیری دانست. مثلاً اینکه من مسئولیتِ نظم خودم را دارم. یک نمونه از مسئولیت پذیری شخصی را بگویم که شاید کمتر شنیده باشید: فرموده اند هر کسی چهل سالش شد ولی نفهمید چه غذایی را بخورد برایش مفید است و اگر مریض شد چه چیزی باید بخورد تا شفا پیدا کند در این آدم خیری نیست. (در محضر آیت الله بهجت / ج ۳ / ص ۲۳۸)

تو باید مسئولیت درمان و بهداشت خودت را خودت به عهده بگیری. مدام می رود پیش آقای دکتر و می گوید: «آقای دکتر حالم بد است!» دکتر می گوید: خب چه مشکلی داری؟ یک کمی توضیح بده، چه شد که این جوری شدی؟ چند وقت یکبار این جوری می شوی؟ می گوید: گاهی می شوم. خُب مثلاً چند وقت یک بار؟ می گوید: یادم نیست! تو حتی مرض خودت را هم نمی توانی درست برای دکتر توضیح بدهی! درحالی که تو از یک زمانی به بعد، دیگر باید طبیب خودت بشوی. تو مسئولیت درمان خودت را داری. تا چهل سالگی، وقت داری طبع خودت را بشناسی و درمان خودت را بشناسی. مسئولیت پذیری شخصی یعنی این!

البته عیبی ندارد پیش دکتر هم بروی، ولی پیش دکتر یک توضیحاتی بده که دکتر اصلاً تعجب کند و بگوید «چه دقتی داری در رفتار خودت!» دکتر می‌گوید: در طی روز، مثلاً چند مرتبه دستشویی می‌روی؟ می‌گوید: نمی‌دانم؛ توجه ندارم! هر کسی باید این را توجه کند چون ممکن است علامت فلان بیماری یا مقدمه فلان بیماری باشد. این چیزها را در مدرسه باید یاد بدهند، مدرسه‌ای که این مسائل ابتدایی مربوط به جسم را به بچه‌ها یاد ندهد، چه فایده‌ای دارد؟! مدرسه‌ای که نتواند در تغذیه، انضباط شخصی، زندگی شخصی و حتی غذا پختن به دانش‌آموز، چیزهایی یاد بدهد که این دانش‌آموز مسئولیت زندگی خودش را داشته باشد و زندگی فردی خودش را اداره کند، واقعاً چه فایده‌ای دارد؟

۲. مسئولیت‌پذیری خانوادگی

بعد از مسئولیت‌پذیری شخصی، به سراغ مسئولیت‌پذیری خانوادگی می‌آییم. امام باقر(ع) می‌فرماید: من یک حج بروم از هفتاد برده‌ای که در راه خدا آزاد بکنم برایم ارزشمندتر است. (وَ اللَّهُ لَأَنْ أَحْجَّ حَجَّةً أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أُعْتِقَ رَقَبَةً وَ رَقَبَةً... وَ مِثْلَهَا حَتَّى بَلَغَ السَّبْعِينَ؛ کافی / ج ۲ / ص ۱۹۵) البته حج، در واقع مسئولیت‌پذیری دینی است

که بعداً به آن هم خواهیم رسید. این قدر ارزش حج بالاست که می‌فرماید: من اگر حج بروم ارزش‌اش بالاتر است از اینکه هفتاد برده در راه خدا آزاد کنم. معلوم است که برده در راه خدا آزاد کردن، خیلی ارزش دارد و حضرت هم این را می‌داند، ولی می‌خواهد بگوید که مسئولیت‌پذیری دربارهٔ دین چقدر قیمتش بالاست.

بعد می‌فرماید: من اگر مسئولیت یک خانواده را به عهده بگیرم و بگویم زندگی اینها را تأمین می‌کنم، تربیت بچه‌های اینها را به عهده می‌گیرم (حالا چه خانوادهٔ خودم باشد، چه مسئولیت یک خانوادهٔ دیگر از مسلمین باشد) ارزش این کار از هفتاد حج پیش من بالاتر است. (وَلَا نَأْمُرُ بِأَهْلِ بَيْتٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ أَسَدَّ جُوعَتَهُمْ وَ أَكْسَوْ عَوْرَتَهُمْ فَأَكْفَوْهُمُ عَنْ النَّاسِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أُحْجَّ حَجَّةً وَ حَجَّةً... وَ مِثْلَهَا حَتَّى بَلَغَ السَّبْعِينَ ؛ کافی / ج ۲ / ص ۱۹۵)

چرا خیلی از جوان‌های ما ازدواج را به تأخیر می‌اندازند و زیر بار مسئولیت خانواده نمی‌روند؟

الان به یک جوان می‌گویی: چرا ازدواج نمی‌کنی؟ چرا زیر بار مسئولیت یک خانواده نمی‌روی؟ می‌گویی: «هنوز نه، من نمی‌خواهم...» خُب این جوان را چه کسی این طوری

تربیت کرده است؟ بعضی وقت‌ها پدرها مقصّرند، بعضی وقت‌ها مادرها مقصّرند، بعضی وقت‌ها هر دو. متأسفانه ایرادهای جدی وارد هست و خیلی از اینها به عیب‌های پدر و مادرها برمی‌گردد.

آنهایی که متأهل هستند الآن خیلی خوشحال شدند؟ حالا برویم در مورد مسئولیت‌پذیری متأهل‌ها صحبت کنیم. شما چند سال است که ازدواج کرده‌ای؟ مثلاً هفت هشت سال هست. چند تا بچه داری؟ یک دانه. تو با خودت چه کار کردی که حاضر نیستی مسئولیت تعداد فرزندان بیشتر و تربیت تعداد فرزندان بیشتری را بپذیری؟ ضمن اینکه شما اگر می‌خواهید بچه‌هایتان مسئولیت‌پذیر باشند، یکی از بهترین راه‌ها برای مسئولیت‌پذیر شدن بچه‌ها افزایش تعدد کودکان در خانواده است؛ مخصوصاً اگر فاصله سنی این بچه‌ها با هم زیاد نباشد.

اگر پنج تا فرزند در یک خانواده باشد، می‌دانید چه اتفاقی می‌افتد؟ البته با فاصله کم، مثلاً خیلی بخواهید فاصله بیندازید سه سال. یک نتیجه‌اش این است که آخرین فرزندی که به دنیا می‌آید، اولین فرزند (دختر باشد یا پسر) در نگهداری آخرین فرزند و حتی فرزندان کوچک‌تر چقدر می‌تواند کمک کند؟ بهترین تربیت برای فرزندان

در خانواده‌های پر فرزند است و بهترین پدر و مادر، کسانی هستند که مسئولیت تربیت فرزندان بیشتری را به عهده می‌گیرند. در این مورد، مسئولیت‌گريزها چه کسانی هستند؟ طبیعتاً خانواده‌هایی که کم‌فرزند هستند.

۳. مسئولیت‌پذیری گروهی

بعد از مسئولیت‌پذیری خانوادگی، مسئولیت‌پذیری گروهی است. مسئولیت گروهی یعنی چه؟ یعنی اینکه من و شما با هم قرار می‌گذاریم یک کاری را انجام بدهیم. بهترین جای تشکیل گروه و بهترین زمان تشکیل گروه در دوران مدرسه است. در مدرسه باید بچه‌ها با هم گروه تشکیل بدهند و کار کنند. اینکه معلم با تک‌تک دانش‌آموزان ارتباط داشته باشد غلط است؛ باید بلافاصله بچه‌ها را گروه‌بندی کند؛ مسئولیت عضویت در گروه، مسئولیت گفتگو در گروه، مسئولیت توافق‌کردن، مسئولیت مقابل‌همدیگر کوتاه‌آمدن، مسئولیت به‌همدیگر کمک‌کردن، مسئولیت تلاش برای برنده‌شدن گروه در مسابقه‌ها؛ مثل طناب‌بازی، فوتبال یا هر بازی دیگری که مسئولیت گروه را به ما یادآوری کند.

کار گروهی کردن، بهترین تمرین برای مسئولیت پذیری است

اصلاً در تمرین مسئولیت پذیری می‌گویید، کار گروهی کردن بهترین تمرین برای مسئولیت پذیری است که متأسفانه کار گروهی در بین ما خیلی کم هست.

یک سؤالی را مطرح می‌کنم که شما این را از ائمه محترم جماعات مساجدتان بپرسید. از ایشان سؤال کنید: آیا این درست است که روایت داریم «العلماء ورثة الأنبياء»؟ یعنی اینکه علما جانشینان پیامبران هستند و باید کارشان شبیه کار پیامبران باشد و مسئولیت‌شان شبیه مسئولیت پیامبران الهی باشد (إِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ؛ کافی / ج ۱ / ص ۳۲) آنها هم طبیعتاً پاسخ می‌دهند: بله. این روایت را امام خمینی (ره) هم در کتاب ولایت فقیه‌شان مفصل آورده‌اند.

بعد بپرسید: آیا درست است که می‌گویند رسول خدا (ص) مردم مدینه را به گروه‌های ده نفره تقسیم کرد و گروه‌سازی راه انداخت؟ و اسم مسئول هر گروهی را «عریف» گذاشت و یک شورای مرکزی دوازده نفره که از قبل درست کرده بود بالای سر اینها قرار داد و به این صورت، کل مردم مدینه را سازماندهی کرد؟ احتمالاً بگویند: بله درست است، پیامبر اکرم (ص) در مدینه، این کار را انجام داده است.

آن وقت شما از امام جماعت محترم مسجد بپرسید: پس شما چرا ما را سازماندهی نمی‌کنید تا ما هم کار گروهی را یاد بگیریم؟

در زمینه کار گروهی می‌توانید «بسیج» را محلّ فعالیت خودتان قرار بدهید

شما در زمینه کار گروهی و در زمینه مسئولیت‌پذیری در کار گروهی می‌توانید «بسیج» را محلّ فعالیت خودتان قرار بدهید. می‌توانید به ائمه جماعاتی مراجعه کنید که این فعالیت‌های گروهی را در محله‌ها سازمان‌دهی می‌کنند.

سازمان تبلیغات اخیراً طرحی را دارد در کشور ایجاد می‌کند تحت عنوان «امام محله». نه فقط امام جماعت به این معنا که صرفاً نماز را برگزار کند. ما در زبان فارسی «امام جماعت» را غلط ترجمه کرده‌ایم و گفته‌ایم «پیش‌نماز» و معنایش این شده است که «شما نمازت را بخوان برو، کاری به بقیه چیزها نداشته باش!» نه، او در واقع «امام جماعت» است، یعنی امام گروه است. او خودش باید سازماندهی کردن را یاد بدهد.

البته مسئولیت‌پذیری گروهی با باندبازی و با اجحاف در حق دیگران به خاطر گروه، فرق می‌کند؛ اما صورت مسئله را نباید پاک کرد! آدم وقتی مسئولیت یک گروه از مؤمنین را پذیرفت یا وقتی مسئولانه عضو یک گروه شد، وظایفش را در گروه، درست انجام می‌دهد.

متأسفانه امروزه در همه‌جای دنیا، برخی از احزاب و باندهای سیاسی هستند که قدرت را به دست می‌گیرند و پشت پرده در حق مردم جنایت می‌کنند و معمولاً هم کسی متوجه نمی‌شود، چون افراد جامعه، تک‌تک دارند زندگی می‌کنند و متشکل نیستند. آن وقت یک گروه یا باند سیاسی با هم متشکل می‌شوند و این ملت را غارت می‌کنند و آنها را به بردگی می‌کشند. امروز در اندازه‌های جهانی یک گروه متشکل وجود دارد از بازرگانان و تجار جهانی به نام صهیونیست‌ها. اینها با هم یک گروه تشکیل داده‌اند که تعهد گروهی و حشتمناکی هم دارند و جهان را دارند چپاول می‌کنند. تا وقتی که مردم سازماندهی را تمرین نکنند و تشکیلات را تمرین نکنند به جایی نخواهند رسید و تحت سلطه این گروه متشکل (یعنی صهیونیست‌ها) باقی می‌مانند.

فروتنی در مقابل مؤمنین را باید در تشکیلات و کار جمعی نشان بدهیم

دربارهٔ مسئولیت‌گروهی، حرف بسیار هست. مثلاً در آیهٔ قرآن دربارهٔ مؤمنین به پیامبر (ص) می‌فرماید: «وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ» (فتح/۲۹) «رحماء بینهم» خیلی مفهوم مهمی است؛ یعنی اینها با همدیگر مهربانند، نه اینکه فقط با همدیگر مهربانند، در عرصهٔ عمل هم باید این را نشان بدهند یعنی باید با هم کار بکنند. مثلاً در زمینهٔ کار اقتصادی با هم یک تعاونی راه بیندازند و...

در آیهٔ دیگری، در مورد یاران امام‌زمان (ع) در آخرالزمان می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ» (مائده/۵۴) خداوند می‌فرماید من در آینده‌ای دور، یک گروهی را خواهم آورد که اینها این‌جوری هستند: خدا اینها را دوست دارد و اینها خدا را دوست دارند، «أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ» در مقابل مؤمنان به شدت فروتن هستند. ما این فروتنی را در تشکیلات باید نشان بدهیم و الا فروتنی قلبی خواهد بود؛ یعنی معلوم نیست که تواضع و فروتنی ما واقعی و درست باشد.

در جلسه قبل عرض کردم که در مسئولیت‌پذیری، دین می‌گوید که حتی عیب رفیقت را خودت بپذیر و حُسن خودت را به رفیقت نسبت بده. این تعلیم دین است که فراتر از آموزه‌های روان‌شناس‌ها در زمینه مسئولیت‌پذیری است. مسئولیت‌پذیری گروهی در واقع ظرف و بستر اجرای همین آموزه‌های دین است.

۴. مسئولیت فامیلی و قومی

نوع دیگر مسئولیت‌پذیری، مسئولیت فامیلی و قومی است. آدم در ارتباط با فامیلش مسئولیت دارد. صلّه رحم یک جلوه خاصی از این معناست. رسیدگی به فامیل، رسیدگی به محرومین از فامیل، شاد کردن دل فامیل. اصلاً جوامع جدید به سمتی می‌رود که فامیل دارد از بین می‌رود. خانواده‌های تک‌فرزند که در واقع قاتلان فامیل هستند. بچه تو یا نوه تو پس فردا نه عمو دارد، نه دایی دارد، نه عمه دارد. خیلی از اقسام فامیل را تجربه نمی‌کند و می‌گوید: این چیست؟! فرهنگ خاک‌برسری نئولیبرالی را بعضی‌ها در سبک زندگی ترویج می‌کنند. آن نخست‌وزیر خبیث قبلی انگلیس می‌گفت «باید کاری کنیم که مردم تنها زندگی کنند، اگر با هم باشند توطئه می‌کنند!» بله مردم علیه قدرت‌های ظالم و مستکبر توطئه می‌کنند.

ما چند نوع گروه داریم و چند نوع مسئولیت اجتماعی داریم. من می‌توانستم یک کلمه اینجا بگویم «مسئولیت‌های اجتماعی» ولی این را برای شما فرهیختگان تفکیک کردم. یک نوعش، مسئولیت فامیلی است. امیرالمؤمنین (ع) در نامه خودش خطاب به جوانان فرمود: فامیل خودت را نگه‌دار، اینها بال‌های تو هستند برای پرواز. (وَ أَكْرِمُ عَشِيرَتَكَ، فَإِنَّهُمْ جَنَاحُكَ الَّذِي بِهِ تَطِيرُ، وَأَصْلُكَ الَّذِي إِلَيْهِ تَصِيرُ؛ نهج البلاغه / نامه ۳۱) آقا یک وقت فامیل بازی نشود! حُب باید مراقب باشی که آن قدر مبالغه نکنی. فامیل بازی وقتی بد است که تو با فامیل بازی به دیگران ظلم کنی. ولی توجه به فامیل اگر اولویت کمک‌کردن تو و کمک‌گرفتن تو باشد، خیلی هم خوب است.

بعضی از فامیل‌ها با اینکه تعدادشان هم کافی است، ولی این قدر با همدیگر بد هستند که حاضر نیستند باهم یک تعاونی فامیلی راه بیندازند. چرا این قدر با همدیگر بد هستید؟ چرا این قدر با همدیگر زود دعویاتان می‌شود؟ چرا در مقابل همدیگر کوتاه نمی‌آیید؟ چرا دست فامیل فقیرتان را نمی‌گیرید؟

الان خیلی از جوان‌ها را می‌بینید که شغل‌های خودشان را از دست داده‌اند و به ناچار، مثلاً راننده تاکسی اینترنتی

یا تلفنی شده‌اند. حُب اینها می‌توانند در جمع فAMILI یا خودشان، پول‌هایشان را جمع کنند و یک تعاونی راه بیندازند و با هم کار کنند و از استعداد خودشان پول در بیاورند، اما معمولاً این کار را نمی‌کنند چون به هم اعتماد ندارند یا می‌ترسند که دعوی‌شان بشود. آیا این اخلاق است؟ آیا این دین‌داری است؟ مسئولیت فAMILI خیلی مهم است، بروید روایات را ببینید که آدم در ارتباط با فAMILIش چقدر مسئول است!

۵. مسئولیت شغلی و صنفی

مسئولیت‌پذیری بعدی، مسئولیت شغلی و صنفی است. معمولاً برای فعالیت‌های مختلفی که هست، یک گروه‌هایی شکل می‌گیرد. فعالین مشاغل مختلف، مثلاً کشاورزان، کارگران، اعضای این اداره، اعضای این گروه نظامی و... اینها یک مسئولیتی نسبت به هم‌شغلی‌های خودشان پیدا می‌کنند. همه اینها در دین ما تأیید شده است، شما باید جای این همکار خودت کار بکنی و کم‌کاری‌اش را باید بپوشانی. اصلاً این خودش یک بافت زیبای اجتماعی خاص درست می‌کند. مسئولیت‌های شغلی است و مسئولیت‌های صنفی که یک صنف را تقویت می‌کند و

نمی‌گذارد دیگران حقّ او بخورند (دیگران از قدرتمندان ثروت گرفته تا قدرتمندان دولتی)

گروه‌شدن، ممکن است آسیب‌هایی داشته باشد؛ مثل باندبازی و فامیل‌بازی

بعضی از این اصناف هستند که نسبت به صنف‌شان یک تعصبی دارند و آدم وقتی اینها را می‌بیند تحسین می‌کند. البته، هر کدام از این مسئولیت‌ها هم ممکن است یک آسیب‌هایی داشته باشد، مثلاً این‌طور نباشد که بین اعضای یک صنف، یک همگرایی نادرستی شکل بگیرد که بخواهند به اصناف دیگر ضربه بزنند.

بالاخره گروه‌شدن، آفت هم دارد، باند شدن، آفت دارد، ولی معنایش این نیست که ما مسئولیت جمعی خودمان را فراموش کنیم. فامیل‌بازی، هم خیلی بد است. ناسیونالیست‌بازی و اینکه ما به خاطر حسّ ناسیونالیستی، به ملت‌های دیگر ظلم کنیم، خیلی بد است. یعنی درباره ملت‌های دیگر، احساس مسئولیت نکنیم. اینها آفات هر کدام از این مسئولیت‌های اجتماعی است، اما راه چاره‌اش، فرار کردن از مسئولیت نیست، بلکه باید جلوی آفاتش را گرفت.

۶. مسئولیت وطنی و ملی

نوع دیگری از مسئولیت‌پذیری، مسئولیتِ وطنی و ملی است و مسئولیتی که نسبت به اُمّت اسلامی داریم، هر کسی مسلمان است ما نسبت به او یک مسئولیتی داریم. (چون فرصت نیست، فقط عنوانش را عرض می‌کنم و به تفصیل نمی‌پردازم.)

۷. مسئولیت نسبت به اُمّت اسلامی

مسئولیت بعدی ما مسئولیت نسبت به اُمّت اسلامی است. پیامبر(ص) فرمود: اگر صبح از خواب بیدار بشوی و همّت نداشته باشی برای اینکه یک مشکلی را از اُمّت اسلامی برطرف کنی، تو مسلمان نیستی (مَنْ أَصْبَحَ وَ لَمْ يَهْتَمَّ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ؛ کافی/ج ۲/ص ۱۶۴) حالا اگر برای اُمّت اسلامی یک قدمی برداری چه ثواب‌هایی خدا در نظر می‌گیرد که اصلاً غوغاست! نه فقط برای یک مسلمان، بلکه یک کاری کنی که اُمّت مسلمان و اُمّت اسلامی تقویت بشود و پرچم اسلام بالا برود.

خیلی از سیاستمداران ما در این چهل سال، از تقویت اُمّت اسلامی فرار کرده‌اند. جزئیات و نمونه‌های فراوانی هست و چند ساعت فقط باید وقت بگذاریم و از این نوع خیانت‌ها حرف بزنیم. حضرت امام(ره) در وصیتنامه خودشان

نوشتند که آبادکردن مملکت وظیفهٔ مسئولین هست، رفاه مردم وظیفهٔ مسئولین هست، اما اگر غفلت کنند از زمینه‌سازی برای ظهور- که یعنی همان مسئولیت نسبت به امت اسلامی و بلکه مسئولیت نسبت به بشریت- اینها خائن هستند. (مسئولان ما باید بدانند که انقلاب ما محدود به ایران نیست. انقلاب مردم ایران نقطه شروع انقلاب بزرگ جهان اسلام به پرچمداری حضرت حجت- ارواحنا فداه- است که خداوند بر همه مسلمانان و جهانیان منت نهد و ظهور و فرجش را در عصر حاضر قرار دهد. مسائل اقتصادی و مادی اگر لحظه‌ای مسئولین را از وظیفه‌ای که بر عهده دارند منصرف کند، خطری بزرگ و خیانتی سهمگین را به دنبال دارد؛ صحیفه امام/ ج ۲۱/ ص ۳۲۷)

چهار تا جوان پیدا بشوند و با مطالعه، این خائن‌ها را پیدا کنند و به ما معرفی کنند و مطالبه‌گری کنیم که شما چرا مسئولیت اجتماعی خودتان را اجرا نمی‌کنید؟ تا دیگر کسی جرأت نکند این‌جور سیاست‌بازی‌ها را در بیاورد.

۸. مسئولیت نسبت به جامعهٔ بشری

ما نسبت به جامعهٔ بشری هم مسئولیت داریم. یک نمونه از مسئولیت ما نسبت به جامعهٔ بشری را بگوییم. آمد گفت:

آقا امام صادق (ع)، ما که یار شما هستیم، آیا ثواب کارهای ما بالاتر است یا ثواب یاران آخرین امام وقتی پیروز شدند؟ حضرت فرمود معلوم است، شما ثواب‌تان بیشتر است. گفت: خب اگر ما ثواب‌مان بیشتر است، چرا برای ظهور دعا کنیم؟ حضرت فرمودند: تو نمی‌خواهی جهان بشریت سعادت‌مند بشوند؟ تو دلت می‌آید که مردم عالم در گمراهی بمانند؟ (أَيُّمَا أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ فِي السِّرِّ مَعَ الْإِمَامِ مِنْكُمْ الْمُسْتَتِرِ فِي دَوْلَةِ الْبَاطِلِ أَوْ الْعِبَادَةِ فِي ظُهُورِ الْحَقِّ وَ دَوْلَتِهِ مَعَ الْإِمَامِ مِنْكُمْ الظَّاهِرِ... سُبْحَانَ اللَّهِ أَمَا تُحِبُّونَ أَنْ يُظَهَرَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ الْحَقُّ وَ الْعَدْلُ فِي الْبِلَادِ وَ يُحْسِنَ حَالَ عَامَّةِ النَّاسِ وَ يَجْمَعَ اللَّهُ الْكَلِمَةَ وَ يُؤَلِّفَ بَيْنَ الْقُلُوبِ الْمُخْتَلِفَةِ ؛ کافی/ج ۱/ص ۳۳۳) این یعنی مسئولیت جهانی تو، دعا برای ظهور را اقتضا می‌کند، نه حتی مسئولیت نسبت به جهان اسلام!

۹. مسئولیت نسبت به طبیعت

نوع دیگر مسئولیت ما، مسئولیت نسبت به طبیعت است که چه مسئولیت فوق‌العاده‌ای است، ما اگر مسئولیت نسبت به طبیعت را بشناسیم می‌توانیم طبیعت ایران زمین را به کجا برسانیم!

۱۰. مسئولیت نسبت به دین

مسئولیت نسبت به دین، یک مسئولیت دیگری است که بگذارید در این باره فقط یک روایت برای شما بخوانم. رسول خدا (ص) می‌فرماید: «يَا مَعَاشِرَ قُرَّاءِ الْقُرْآنِ اتَّقُوا اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ فِيمَا حَمَلَكُم مِّنْ كِتَابِهِ فَإِنِّي مَسْئُولٌ وَإِنَّكُمْ مَسْئُولُونَ» (کافی / ج ۲ / ص ۶۰۶) ای کسانی که با قرآن آشنا هستید و قرآن را حمل می‌کنید، من مسئول هستم و شما هم مسئول هستید، باید با مسئولیت خودتان آشنا بشوید. «إِنِّي مَسْئُولٌ عَنِ تَبْلِيغِ الرِّسَالَةِ وَ أَمَا أَنْتُمْ فَتُسْأَلُونَ عَمَّا حُمِلْتُمْ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَ سُئِنِي»؛ شمایم که قرآن را می‌شناسید مسئول کتاب خدا و سنت من هستید که دارید حمل می‌کنید آیا وظیفه خودتان را انجام دادید یا نه؟

۱۱. مسئولیت نسبت به حکومت، قانون و نظم اجتماعی

یازدهمین نوع مسئولیت‌پذیری، مسئولیت نسبت به حکومت و قانون و نظم اجتماعی. از این مسئولیت هم بدون توضیح و تفصیل عبور می‌کنیم.

۱۲. مسئولیت نسبت به ولیّ جامعه دینی و مقام ولایت

دوازدهمین مسئولیت، مسئولیتی است که نسبت به ولیّ جامعه دینی و مقام ولایت داریم. سخن درباره این مسئولیت، بماند برای جلسه بعد.

برخی می‌گویند: نمی‌شود کارها را به مسئولیت‌پذیری آدم‌ها واگذار کرد

فردا شب یک سؤال را می‌خواهیم با همدیگر پاسخ بدهیم. چرا خیلی‌ها به جای اینکه دانش‌آموز یا فرزندشان را طوری تربیت کنند که مسئولیت‌پذیر بار بیاید، سعی می‌کنند با زور و جبر او را وادار به یک رفتارهایی بکنند؟ چون می‌گویند مسئولیت‌پذیری ریسک دارد؛ اگر به عهده خودش بگذاریم و اجرا نکند چه؟

می‌دانید چرا در جامعه، گاهی از اوقات این قدر قانون زیادی گذاشته می‌شود و بروکراسی خفه‌کننده می‌آید جلوی تربیت احساس مسئولیت و رشد حسّ مسئولیت‌پذیری را می‌گیرد؟ برای اینکه می‌گویند: نمی‌شود به مسئولیت‌پذیری آدم‌ها واگذار کرد. ما اینها را در سازمان‌های اداری به عنوان

وظیفهٔ اداری تعریف می‌کنیم چون ممکن است که مردم، مسئولیت‌پذیرانه عمل نکنند.

ریسک عدم مسئولیت‌پذیری مردم را چه کسی جواب می‌دهد؟

در حکومت‌ها هم معمولاً به همین دلیل است که کارها را به مردم واگذار نمی‌کنند. بحث مسئولیت‌پذیری دربارهٔ حاکمیت و مسئولیت‌پذیری دربارهٔ ولایت را فردا صحبت خواهیم کرد. ولی شما اگر بخواهید به مسئولیت‌پذیری مردم، بها بدهید، در آن ریسک هست. ریسکش این است که ممکن است مردم به مسئولیت خودشان اقدام نکنند. آن وقت چه خواهد شد؟ حالا ریسک این مسئولیت‌پذیری را چه کسی جواب می‌دهد؟ ان شاءالله فردا شب دربارهٔ پاسخ این سؤال صحبت خواهیم کرد.

خیلی‌ها در این مدت سؤال کردند: شما که این قدر، دم از استقلال می‌زنی، خُب این افراد اگر خودشان مستقل شدند، آسیب ندارد؟ مثل همین آفاتی که برای تجمع صنفی و تجمع گروهی و فامیل‌بازی و... وجود دارد. شما که به مسئولیت‌های گروهی بها می‌دهی و می‌گویی «بروید گروه تشکیل بدهید» آفات اینها را چه کسی جمع می‌کند؟

نئولیبرال‌ها رسیدند به اینکه چون نمی‌شود جلوی این آفات را گرفت، پس کلاً قید مسئولیت را بزنیم! (البته ممکن است آفاتی که برای آنها دارد متفاوت باشد) آنها می‌گویند: مسئولیت‌پذیری یک امر اخلاقی است و ما نمی‌توانیم منتظر اخلاق مردم بمانیم، لذا این را با قانون جبران می‌کنیم... حُب راه حلِ ما چیست؟ ما باید چه کار کنیم؟ این آسیب مسئولیت‌پذیری را چطور باید جلویش را گرفت؟ پاسخ این سؤال را هم جلسه بعد، عرض می‌کنیم.

جلسه دهم |

مسئولیت پذیری؛ راز ولایت مداری

چرا دیکتاتورها ظاهراً نسبت به ولایت موفق تر بودند؟
چرا توده مردم، معاویه را یاری کردند اما علی (ع) را یاری نکردند؟

طرح یک سؤال برای ورود به بحث «رابطه مسئولیت پذیری و ولایت مداری»

در ادامه بحث شب‌های قبل درباره مسئولیت‌پذیری، امشب رابطه بین مسئولیت‌پذیری و ولایت‌مداری، رابطه بین مسئولیت‌پذیری و احساس مسئولیت نسبت به ولی، ولایت و امام جامعه دینی را مورد بحث قرار می‌دهیم. اما بنده می‌خواهم این بحث را از جای دیگری شروع کنم؛ یک

سؤال مطرح می‌کنم و از شما می‌خواهم دربارهٔ این سؤال بیندیشید و پاسخی را که در نهایت، بنده عرض خواهم کرد مورد نقد و بررسی قرار بدهید.

باید دقت کرد که بعضی از پاسخ‌های مشهور برای این سؤال، پاسخ‌های درستی نیستند و برخی از پاسخ‌های مشهور به این سؤال البته پاسخ‌های درستی هستند اما کامل نیستند، بعضی از پاسخ‌ها هم پاسخ‌های درستی هستند اما سطحی هستند و از لایه‌های روئین پاسخ این سؤال حکایت می‌کنند، درحالی‌که پاسخ به این سؤال، لایه‌های زیرین دیگری دارد که بسیار عمیق است و بنده شما را به پاسخ‌های عمیق‌تر و کامل‌تر دعوت می‌کنم.

چرا حکومت امیرالمؤمنین(ع) بعد از ۵ سال، به‌ظاهر شکست خورد و کار به‌دست معاویه افتاد؟

سؤال بنده این است که امیرالمؤمنین علی(ع) که حدود پنج سال خلافت کردند، چرا در پایان این دورهٔ پنج ساله از خلافت یا حکومت ایشان، درواقع دولت ایشان علی‌الظاهر شکست خورد؟ تا می‌گوییم «شکست خورد» بعضی‌ها یک دفعه‌ای به غیرت‌شان برمی‌خورد و می‌گویند:

«أمیرالمؤمنین(ع) که هیچ‌وقت شکست نمی‌خورد! چرا شکست ظاهری را به معنای شکست واقعی می‌گیری؟»

بله ما می‌دانیم که أمیرالمؤمنین علی(ع) بلکه أباعبدالله‌الحسین(ع) پیروز همیشه‌تاریخ هستند، در زمان خودشان هم شکست نخوردند، بلکه دشمن ایشان بود که شکست خورد. اما بنده دارم ظاهر ماجرا را می‌گویم، بالاخره کار به دست معاویه افتاد یا نه؟ حالا ممکن است شما بگویید که این اسمش شکست نیست و اسمش پیروزیِ حقیقی است. به تعبیر دیگر، سؤال بنده این است: چرا أمیرالمؤمنین علی(ع) حکومتش به معاویه واگذار شد؛ علی‌رغم همه پیروزی‌های حق بر باطلی که در زمان خودش و در زمان‌های آینده ایجاد کرد. می‌خواهیم ببینیم چه مشکلی پیش آمد که حکومت به دست معاویه افتاد؟

آیا أمیرالمؤمنین علی(ع) «لِيُظْهَرَهُ عَلَى الدِّينِ كَلِّهِ» را محقق کرده بود؟ اگر محقق کرده بود، پس چرا ما الان منتظر ظهور حضرت مهدی(عج) هستیم؟ آن‌همه غربت أمیرالمؤمنین(ع)، آن‌همه ناله‌ها و دردهایی که أمیرالمؤمنین(ع) از دست مردم می‌کشید برای چه بود؟ من به آن گلایه‌های سال آخر أمیرالمؤمنین(ع) کار دارم، اینها اسمش چیست؟ عدم موفقیت دولت ایشان، یا

عدم تداوم دولت ایشان یا هرچیزی که شما اسمش را می‌گذارید... بالاخره دولت به معاویه واگذار شد؛ اینکه دیگر معلوم است! چرا دولتِ امیرالمؤمنین علی (ع) به این فرجام نامطلوب رسید؟ سؤال ما این است.

مگر عدالت علی (ع) بیشتر به نفع توده مردم نبود؟ پس چرا مردم در یاری علی (ع) کم گذاشتند؟

حالا بگذارید این سؤال را تقویت کنم: مگر امیرالمؤمنین علی (ع) عالی‌ترین حکومت عادلانه و سرشار از عدل را برقرار نکرد؟ آیا حکومت عدل، باید فرجامش این جور باشد که بیفتد دست حکومت ظلم؟ مگر مردم از عدالت خوش‌شان نمی‌آید؟ اگر بگویید: «آن منافقانی که از خواص و نخبگان بودند و از عدالت خوش‌شان نمی‌آمد، آنها کار حکومت امیرالمؤمنین (ع) را خراب کردند» بنده می‌گویم: مگر مردم مرده بودند؟ خب خود امیرالمؤمنین (ع) هم یکی از خواص بودند، چرا اثر امیرالمؤمنین (ع) در این جامعه کم است ولی اثر ابوموسی اشعری بالا است؟

امیرالمؤمنین (ع) که عدالتش بیشتر به نفع توده مردم بود، پس توده مردم کجا بودند که در یاری علی (ع) کم گذاشتند؟ درباره مردمی صحبت می‌کنیم که بخش بسیار

ظالمی از این مردم نسبت به امیرالمؤمنین(ع) اتفاقاً از اهالی دیاری بودند که به دست امیرالمؤمنین(ع) مسلمان شده بودند و در طول تاریخ هم ما آنان را به عنوان عاشقان امیرالمؤمنین(ع) می‌شناسیم (اهل یمن) قوم یاجوج و ماجوج که نبودند، جانیان بالفطره و دشمنان علی(ع) که نبودند!

برخی از پاسخ‌های مشهور که نادرست یا ناقص هستند:

برخی در پاسخ این سؤال، می‌گویند: «خب امیرالمؤمنین(ع) خیلی‌های‌شان را کشته بود!» علی(ع) خیلی از قریش را کشته بود، اهل یمن را که نکشته بود! اما ببینید اکثر خوارج از اهل کجا بودند؟

برخی می‌گویند: مردم بغض علی(ع) را به سینه داشتند! این بغض هم مربوط به مدینه بود و مالِ قریشی بود که امیرالمؤمنین(ع) فامیل‌های‌شان را در جنگ‌ها کشته بود. امیرالمؤمنین(ع) از انصار که کسی را نکشته بود، آنها چرا علی(ع) را تنها گذاشتند؟

برخی می‌گویند: «مردم جاهل بودند!» نه؛ البته می‌توان گفت که مردم شام، جاهل بودند اما مردم کوفه که جاهل نبودند! مردم بصره که جاهل نبودند! مردم مدینه - که

بعد از رحلت پیامبر(ص)، علی(ع) را یاری نکردند- که جاهل نبودند!

شاید بگویید: «تبلیغات دشمن علیه امیرالمؤمنین(ع) سنگین بود!» ابدأً این طور نیست، این هم جزو پاسخ‌های غلط است. آن زمان که ماهواره و رادیو تلویزیون و این‌همه چاپ کتاب و فضای مجازی و... که وجود نداشت. تبلیغات آن موقع، وسیله‌اش سخن بود که این هم بیشتر در اختیار علی بن ابیطالب(ع) بود، معاویه کجا سخن‌آوری امیرالمؤمنین(ع) را داشت؟! اتفاقاً تبلیغات امیرالمؤمنین(ع) قوی‌تر بود.

اگر بگویید: «امکانات دشمن قوی‌تر بود» نه اتفاقاً امکانات معاویه ضعیف‌تر از امکانات امیرالمؤمنین(ع) بود، کل خراج مملکت در دست امیرالمؤمنین(ع) بود، معاویه فقط منطقه شام را در اختیار داشت؛ هرچند منطقه شام، بزرگ و ثروتمند بود، ولی معلوم است که بودجه امیرالمؤمنین(ع) بیشتر بود.

اگر بگویید نیروی نظامی معاویه بیشتر بود، نه، اتفاقاً نیروی نظامی امیرالمؤمنین(ع) بیشتر بود چون شهرهای بیشتری در اختیار داشت. الان دشمنان ما نیروی نظامی‌شان

بیشتر است، نیروی اقتصادی‌شان بیشتر است، نیروی تبلیغاتی‌شان بیشتر است و اگر ما در مقابل دشمن ببازیم، تا حدّی قابل پیش‌بینی است، ولی اینکه امیرالمؤمنین (ع) در مقابل استاندار خودش (یعنی معاویه) کار را واگذار کند که در همهٔ زمینه‌ها ضعیف‌تر است، چیز عجیبی است و باید دید که دلیل چیست؟ باید دید که چرا این‌طور شد؟

برخی پاسخ‌های مشهوری که معمولاً دقیق بیان نمی‌شود:

راحت نگوئیم: «مردم بصیرت نداشتند!» مردم به چه چیزی بصیرت نداشتند؟ یعنی نمی‌دانستند که امیرالمؤمنین (ع) اهل زهد است؟ بله می‌دانستند. آیا نمی‌دانستند که معاویه کاخ سبز را از پول بیت‌المال و مردم ساخته است؟ بله می‌دانستند. یک کلمه نگوئید «بصیرت» و عبور کنید و بروید! البته این جواب درست است، ولی باید دقیق بگوئید که مردم نسبت به چه چیزی بصیرت نداشتند؟ صورت مسئله را برای خودت راحت حل نکن!

راحت نگوئیم: «مردم دین نداشتند» مگر مردم معاویه دین داشتند؟ برای چه این قدر معاویه را یاری می‌کردند ولی مردم علی (ع) او را این قدر یاری نکردند؟ من قبول نمی‌کنم که بگویی مردم دین نداشتند. کجای دین را

نداشتند؟ مردم معاویه چه دینی داشتند که معاویه را خوب کمک می‌کردند؟

راحت نگوییم: «ولایت مدار نبودند!» ولایت مدار یعنی چه؟ آیا مردم نمی‌دانستند که علی (ع) شایستهٔ خلافت است؟ می‌دانستند. آیا مردم نمی‌دانستند که معاویه شایستهٔ خلافت نیست؟ می‌دانستند. بله؛ مردم علی (ع)، ولایت مدار نبودند، شیعهٔ حقیقی نبودند، اما مگر مردم معاویه شیعهٔ حقیقی معاویه بودند؟ پس چطور است که معاویه، برای خودش می‌تواند شیعه درست بکند اما امیرالمؤمنین (ع) نمی‌تواند شیعه درست بکند؟ شیعه درست کردن مگر چگونه است؟

برخی از پاسخ‌های مشهور که باید به عمق آن برسیم:

برخی می‌گویند: خواص و نخبگان جامعه با امیرالمؤمنین (ع) نبودند، اما جامعهٔ معاویه، خواص و نخبگان، سر سپرده بودند و با معاویه همراه بودند. این هم جزء جواب‌هایی است که البته بد نیست، اما بروید به عمق جواب برسید.

شاید امیرالمؤمنین (ع) در دین داری سخت می‌گرفت و معاویه سهل می‌گرفت، ولی مگر همهٔ مردم هرزه بودند؟ مثلاً آیا خوارج

هرزه بودند؟ امیرالمؤمنین(ع) مگر کجا سخت می‌گرفت؟ گنه‌کاری می‌آمد اعتراف بکند، حضرت قبول نمی‌کرد و به او سهل می‌گرفت. سابقه امیرالمؤمنین(ع) نشان می‌دهد که وقتی ایشان می‌رفت جایی که گنه‌کارانی بودند، دست به دیوار می‌کشید و چشمش را می‌بست و می‌آمد بیرون می‌فرمود: من گنه‌کار ندیدم. (تحفة الاخوان فی خصائص الفتیان، کاشانی / ص ۲۴۶) و (روایت مشابه: مستدرک الوسائل / ج ۱۲ / ص ۴۲۶) کجا امیرالمؤمنین سخت‌گیر بود؟ ایشان کلی اعدای از دست خلفای دیگر نجات داده بود. چیزی که در تاریخ نبوده، چرا به امیرالمؤمنین(ع) می‌بندیم؟

چرا امیرالمؤمنین(ع) فرجام حکومتش این شد؟ آیا مردم تصور غلطی از امیرالمؤمنین(ع) داشتند؟ نه، اصلاً تصور غلط یعنی چه؟ مگر مردم آنجا چند نفر بودند که امیرالمؤمنین(ع) را ندیده باشند؟ امیرالمؤمنین(ع) بین این مردم زندگی می‌کرد، و مردم زندگی زاهدانه او را می‌دیدند، وقتی که می‌خواست از بصره بیاید بیرون یک کیسه کوچکی را حضرت نشان داد و فرمود: من از بیت‌المال شما چیزی نبردم، همه مردم می‌دانستند که ایشان راست می‌گوید. فرمود: این کیسه هم آذوقه بین راه من است که از باغ‌های خودم در مدینه برداشت کرده‌ام. آیا این امیرالمؤمنین(ع)

دوست داشتنی نیست؟ (وَ أَشَارَ إِلَى صُرَّةٍ فِي يَدِهِ فِيهَا نَفَقَتُهُ فَقَالَ وَ اللَّهُ مَا هِيَ إِلَّا مِنْ غَلَّتِي بِالْمَدِينَةِ فَإِنِ أَنَا خَرَجْتُ مِنْ عِنْدِكُمْ بِأَكْثَرِ مِمَّا تَرَوْنَ فَأَنَا عِنْدَ اللَّهِ مِنَ الْخَائِنِينَ؛ الجمل و النصره/ ص ۴۲۲)

چرا مردم معاویه او را یاری کردند ولی مردم علی (ع) ایشان را یاری نکردند؟

باز برای تقویت سؤال به‌گونه دیگری باهم بحث را مرور کنیم؛ این امیرالمؤمنین (ع) است که می‌فرماید: حاضر هستم ده نفر از یاران خودم را بدهم یک نفر از یاران معاویه را بگیرم (لَوَدِدْتُ وَ اللَّهُ أَنَّ مُعَاوِيَةَ صَارَفَنِي بِكُمْ صَرَفَ الدِّينَارِ بِالذَّرْهِمِ فَأَخَذَ مِنِّي عَشْرَةَ مِنْكُمْ وَ أَعْطَانِي رَجُلًا مِنْهُمْ؛ نهج البلاغه / خطبه ۹۷) چرا این‌طور بود؟ سربازان معاویه کجا این‌همه اطاعت را فرا گرفته بودند؟ امیرالمؤمنین علی (ع) بر سر مردم خودش فریاد می‌زد «يَا أَشْبَاهَ الرِّجَالِ وَ لَا رِجَالٍ» (نهج البلاغه / خطبه ۲۷) چرا این جور مشکلات را معاویه نداشت؟

اگر بگویید: دلیلش این بود که مهر علی (ع) را در دل نداشتند، قبول نمی‌کنم. مگر مردم عاشق معاویه بودند؟! اگر بگویید: مردم صبر نداشتند؛ چون امیرالمؤمنین (ع)

به آنها فرمود «لَا يَحْمِلُ هَذَا الْعِلْمَ إِلَّا أَهْلُ الْبَصْرِ وَ الصَّبْرِ» (نهج‌البلاغه / خطبه ۱۷۳) بنده می‌گویم: مردم پای رکاب معاویه در جنگ صفین، هفتاد هزار کشته دادند، چطور آنها صبر داشتند، ولی مردم پای رکاب علی (ع) سی هزار کشته دادند و این قدر صبر نداشتند؟ معاویه که بیشتر کشته داده بود ولی مردمش مقاومت کردند. لشکر امیرالمؤمنین (ع) کمتر از نصف کشته‌های لشکر معاویه را داشتند ولی مردم می‌گفتند: وای بی تاب شدیم، همه مُردند، نابود شدیم...» چرا آن طرف در لشکر معاویه این چیزها را نمی‌گفتند؟

نمی‌شود به این سؤال، به سادگی جواب داد. بگذارید یک سؤال دیگری مطرح کنم. شما گفتید که امیرالمؤمنین علی (ع) را دوست نداشتند، من که این حرف را قبول نمی‌کنم. چه کسانی ایشان را دوست نداشتند؟ نخبگانی از خواص جامعه، به ویژه از قریش، و آنهایی که حق‌شان از بیت‌المال قطع شده بود مخالف علی (ع) بودند. پس آن مردمی که حق‌شان از بیت‌المال فراوان‌تر شده بود، آنها کجا بودند که از علی (ع) حمایت کنند؟ آنها چرا علی (ع) را یاری نمی‌کردند؟

اگر بگویی بصیرت نداشتند، می‌گویم به چه چیزی بصیرت نداشتند؟ مگر یاران معاویه خیلی بصیرت داشتند؟! یاران

علی (ع) به چه چیزی بصیرت نداشتند؟ مردم می دانستند که علی (ع) عادل است، زاهد است، مجاهد است، مخلص است، عالم است، حکیم است، باصفا است، دیگر چه چیزی بود که آنها ندانند؟ پس چرا کار امیرالمؤمنین (ع) نگرفت؟ از شما خواهش می کنم ساده از کنار این سؤال نگذرید.

سؤال دوم: چرا فرجام حکومت پیامبر (ص) آن طور که ایشان می خواست نشد؟

اگر کسی این سؤال را پراهمیت می داند، سؤال پراهمیت تری را به او هدیه کنم: حُب امیرالمؤمنین (ع) مشکل داشت؛ پیامبر اکرم (ص) چطور؟ ایشان چه مشکلی داشت؟ چرا فرجام حکومت ایشان آن چنان شد که نمی شود همه اش را گفت؟ فاطمیه یادت هست؟ چه کسی مقابل پیامبر (ص) بود که حضرت بخواهد از او شکست بخورد؟ کسانی که مسیر پیامبر (ص) را تغییر دادند، آنها چه قدرت اقتصادی، نظامی، تبلیغاتی خاصی داشتند؟ آیا مردم نسبت به رسول خدا (ص) بصیرت نداشتند؟ چرا حکومت رسول خدا (ص) این چنین شد؟

درباره امیرالمؤمنین (ع) ممکن است بعضی ها هر توجیهی بیاورند و ساده از کنارش رد بشوند، اما درباره رسول

خدا(ص) چطور؟ برای امیرالمؤمنین(ع) پنج سال تجربه طولانی‌ای نیست که مردم عاشق او بشوند و مردم، لایق او بشوند. اما رسول خدا(ص) که بیست و سه سال بین مردم زندگی کرد و ده سال هم حکومت کرد، کار ایشان چه ایرادی داشت؟ چرا حکومت ایشان آن‌طور که فرموده بود، ادامه پیدا نکرد؟

نگویید: چون مردم، علی(ع) را دوست نداشتند، لذا حکومت پیامبر(ص) توسط ایشان ادامه پیدا نکرد! در غدیر خم، رسول خدا(ص) فرمود که عده‌ای تصمیم گرفتند بعد از من، اجازه ندهند راه من ادامه پیدا کند. (بِاللَّهِ مَا عَنِيَ بِهَذِهِ الْآيَةِ إِلَّا قَوْمًا مِنْ أَصْحَابِي أَعْرِفُهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ وَ أُنْسَابِهِمْ، وَقَدْ أَمَرْتُ بِالصَّفْحِ عَنْهُمْ... إِنَّهُ سَيَكُونُ مِنْ بَعْدِي أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يُنصَرُونَ. مَعَاشِرَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ وَأَنَا بَرِيئَانِ مِنْهُمْ... أَلَا إِنَّهُمْ أَصْحَابُ الصَّحِيفَةِ... وَ سَيَجْعَلُونَ الْإِمَامَةَ بَعْدِي مُلْكًا وَ اغْتِصَابًا؛ خطبه غدیر) کسانی که بر خلاف علی(ع) عمل کردند قبل از ایشان، خلاف رسول خدا(ص) هم عمل کردند. خُب آنها با رسول خدا(ص) چه مشکلی داشتند؟ رسول خدا(ص) هم فرمود: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ» آنهايي که مولايي علی(ع) را نپذیرفتند در واقع مولايي پیامبر(ص) را نپذیرفته

بودند و این هم علنی بود. مثلاً می‌گفتند: یا رسول‌الله (ص) این دستور خدا است یا دستور خود شما است؟ اگر دستور شما است ما حرف داریم و نمی‌پذیریم!

طلایی‌ترین سربازان رسول خدا (ص) سیصد و سیزده نفر اصحاب او در بدر بودند، اما بعد از جنگ، رسماً حرف پیغمبر (ص) را گوش نکردند (و بر خلاف نظر پیامبر، اسرای جنگ بدر را در مقابله فدیة، آزاد کردند) در جنگ احد هم بعضی از یاران حضرت، امر ایشان را اجرا نکردند و «تنگه رارها کردند. مشکلاتی که پیامبر (ص) با منافقین داشتند هم معلوم است.

مشکل این بود که به علی (ع) می‌گفتند: «تو مدیریت بلد نیستی!»

کمی به پاسخ نزدیک‌تر بشویم؛ مشکل این بود که به علی بن ابی‌طالب می‌گفتند «تو سیاست و مدیریت بلد نیستی!» و جالب است به شما عرض کنم که طبق آیه قرآن، همین حرف را به پیغمبر هم زدند. در آیه قرآن هست که به رسول خدا (ص) گفتند: او ساده لوح است، دهن بین است، «أَذُنٌ» است و راحت می‌توان او را فریب داد! (وَمِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أَذُنٌ ؛ توبه/۶۱)

بعضی‌ها پشت سر پیغمبر (ص) هر حرفی می‌زدند و هر کاری می‌کردند و می‌گفتند: اگر پیامبر (ص) هم بفهمد، می‌رویم به او می‌گوییم «نه، به خدا قسم که این طور نیست!» و او هم قبول می‌کند. رسول خدا (ص) هم قبول می‌کرد. آنها با این حرف، در واقع مدیریت رسول خدا (ص) را زیر سؤال می‌بردند. قرآن می‌فرماید: اینک پیامبر (ص) «أذن» باشد یا «زودباور» باشد و حرف شما را خوش دلانه بپذیرد، برای شما بهتر است. (قُلْ أَذُنٌ خَيْرٌ لَّكُمْ...)

شاید بگویید: «این جوری که نمی‌شود حکومت کرد!» حُب نشد دیگر! نکند امیرالمؤمنین (ع) هم همین قدر بزرگوارانه برخورد می‌کرد؟ بله (کم‌کم داریم به جواب نزدیک‌تر می‌شویم) حُب این طوری که نمی‌شود. بله؛ حُب نشد دیگر! چقدر از کلمات امیرالمؤمنین (ع) در این باره برای شما بخوانم؟ مثلاً آنجایی که امیرالمؤمنین (ع) سؤال می‌کند: چرا یاران معاویه برای او خوب کار می‌کنند، اما شما برای من خوب کار نمی‌کنید. چرا آنها از امام باطل اطاعت می‌کنند، شما از امام حق اطاعت نمی‌کنند. (صَاحِبُكُمْ يُطِيعُ اللَّهَ وَ أَنْتُمْ تَعْصُونَهُ وَ صَاحِبُ أَهْلِ الشَّامِ يَعْصِي اللَّهَ وَ هُمْ يُطِيعُونَهُ لَوَدِدْتُ وَ اللَّهَ أَنْ مَعَاوِيَةَ صَارَفَنِي بِكُمْ صَرْفَ

الدِّينَارِ بِالذِّرْهَمِ فَأَخَذَ مِنِّي عَشْرَةَ مِنْكُمْ وَ أَعْطَانِي رَجُلًا مِنْهُمْ؛ نهج البلاغه / خطبه ۹۷

امام باطل، امر حکومت را به مسئولیت‌پذیری مردم واگذار نمی‌کند؛ بلکه با زور کار خودش را پیش می‌برد

علی‌جانم، این سؤال‌ها را برای چه با صدای بلند مطرح می‌کنی؟ شاید برای اینکه در تاریخ ثبت بشود و به ما برسد. اگر در همین سؤال، دقت کنیم می‌بینیم که پاسخش هم هست. چرا آنها از امام باطل اطاعت می‌کنند و شما از امام حق اطاعت نمی‌کنید؟ یعنی در امامت حق، در ولایت حق، یک رازی هست که موجب اطاعت نکردن مردم می‌شود، ولی در امامت باطل، مرضی هست که مردم را وادار به اطاعت می‌کند. مرضِ امامت باطل این است که به انسان‌ها احترام نمی‌گذارد، انسان‌ها را اداره می‌کند. امر حکومت را به مسئولیت‌پذیری مردم واگذار نمی‌کند.

اما علی بن ابیطالب (ع) منتظر می‌شود که ببیند آیا مردم خودشان احساس مسئولیت می‌کنند که حرکت کنند؟ طبق برخی از اصول مدیریت که بعضی‌ها در ذهن‌شان دارند، مدیریت امیرالمؤمنین (ع) صحیح نبود! و این را هم به علی (ع) می‌گفتند که «شما مدیریت بلد نیستی!»

يَقُولُونَ إِنَّ عَلِيًّا كَانَ لَهُ جَمْعٌ عَظِيمٌ فَفَرَّقَهُ وَ حِصْنٌ حَصِينٌ فَهَدَمَهُ... إِذَنْ كَانَ ذَلِكَ هُوَ الْحَزْمُ؛ وقعه صفین / ص ۵۲۹) و
 (وَ اللَّهُ مَا مُعَاوِيَةُ بِأَدَهَى مِنِّي وَ لَكِنَّهُ يَغْدِرُ وَ يَفْجُرُ وَ لَوْلَا كَرَاهِيَةُ
 الْغَدْرِ لَكُنْتُ مِنْ أَدَهَى النَّاسِ؛ نهج البلاغه / خطبه ۲۰۰)

امیرالمؤمنین (ع) به آنها می‌فرمود: این طور نیست، من می‌دانم چجوری شما را درست کنم. (وَ إِنِّي لَعَالِمٌ بِمَا يُضْلِحُكُمْ وَ يُقِيمُ أَوْدَكُمْ وَ لَكِنِّي وَ اللَّهُ لَا أَضْلِحُكُمْ بِإِسَادِ نَفْسِي؛ الغارات / ۲ / ۴۲۸) من می‌دانم آن چیزی که شما را درست می‌کند شمشیر است! (وَ لَقَدْ عَلِمْتُ أَنَّ الَّذِي يُضْلِحُكُمْ هُوَ السَّيْفُ؛ ارشاد مفید / ۱ / ۲۸۱) اما من با شمشیر، شما را درست نکردم، من برای درست کردن شما به شمشیر دست نمی‌زنم، من شما را مثل بچه‌هایم تربیت کردم (قَالَ وَ قَدْ عَاتَبْتُكُمْ بِدِرَّتِي الَّتِي أُعَاتِبُ بِهَا أَهْلِي فَلَمْ تُبَالُوا وَ ضَرَبْتُكُمْ بِسَوْطِي الَّذِي أَقِيمُ بِهِ حُدُودَ رَبِّي فَلَمْ تَرْعَوْا أَوْ تُرِيدُونَ أَنْ أَضْرِبَكُمْ بِسَيْفِي؛ کافی / ج ۸ / ص ۳۶۱)

چرا یاران معاویه بهتر اطاعت می‌کردند و یاران علی (ع) اطاعت نمی‌کردند؟

امیرالمؤمنین (ع) در کلام دیگری می‌فرماید: اراذل و اوباش از معاویه اطاعت می‌کنند در حالی که معاویه به آنها پول

نمی دهد. اما شما آدم های محترم، از من تبعیت نمی کنید در حالی که من از شما تشکر هم می کنم و پول هم به شما می دهم. (أَ وَ لَيْسَ عَجَبًا أَنْ مُعَاوِيَةَ يَدْعُو الْجَفَاةَ الطَّغَامَ فَيَتَّبِعُونَهُ عَلَى غَيْرِ مَعُونَةٍ وَلَا عَطَاءٍ وَ أَنَا أَدْعُوكُمْ وَ أَنْتُمْ تَرِيكَةُ الْإِسْلَامِ وَ بَقِيَّةُ النَّاسِ إِلَى الْمَعُونَةِ أَوْ طَائِفَةٌ مِنَ الْعَطَاءِ فَتَفَرَّقُونَ عَنِّي وَ تَخْتَلِفُونَ عَلَيَّ ؛ نهج البلاغه / خطبه ۱۸۰)

بینید این حرف های حضرت چقدر حکیمانه و چقدر عمیق است. فقط برطرف کنندگان غیبت امام زمان (ع) و فراهم آورندگان مقدمات ظهور، این حرف ها را می فهمند. ۱۴۰۰ سال است که این حرف ها فهمیده نشده است. بینید امیرالمؤمنین (ع) چه می گوید؟ می فرماید: معاویه، اراذل و اوباش را به کار می گیرد، پول هم به ایشان نمی دهد ولی آنها برایش می دوند و می جنگند، من آدم های محترم را به کار می گیرم، پول هم می دهم ولی نمی آیند کمک کنند! یک کمی روی این حرف فکر کنید، واقعاً چرا این گونه است؟

علی جانم، خُب مسئله این است که تو احترام می گذاری و اینها را آدم حساب می کنی، طرف مقابل هم (اگر آدم مسئولیت پذیری نباشد) می بیند که اگر نباید طوری نمی شود و او هم تنبلی می کند و نمی آید. اما معاویه، مردم را می ترساند و به بردگی می کشاند و با این روش

می‌تواند اراذل و اوباش را به‌کار بگیرد. علی جان، شما نمی‌توانی اراذل و اوباش را به‌کار بگیری؛ اصلاً هرکسی که سربازت می‌شود، خودبه‌خود برای خودش «آقا» و باشخصیت می‌شود.

شیوه برخورد معاویه با مردم چه تفاوتی با شیوه برخورد علی(ع) با مردم داشت؟

یکی از اطرافیان معاویه، به او گفت: می‌دانی تو چرا موفق شدی و علی(ع) موفق نشد؟ چون تو یک کاری کرده‌ای و طوری با مردم برخورد کرده‌ای که وقتی حرف می‌زنی، مردم از ترس، سکوت می‌کنند و جرأت نمی‌دهی کسی حرف بزند، حتی وقتی حرف هم نمی‌زنی، مردم سکوت می‌کنند، اگر سؤال بکنی باز هم مردم سکوت می‌کنند، اگر جواب هم بدهی مردم سکوت می‌کنند، اجازه نطق کشیدن به کسی نمی‌دهی... اینها یعنی معاویه، دیکتاتور است و معمولاً هم در طول تاریخ، دیکتاتورها به ظاهر موفق بوده‌اند نسبت به ولایت. (أَنْتِي أَخْبِرُكَ، أَنَّكَ تَقْوَى بَدُونِ مَا يَقْوَى بِهِ عَلِيٌّ لِأَنَّ مَعَكَ قَوْمًا لَا يَقُولُونَ إِذَا سَكَتَتْ، وَ يَسْكُتُونَ إِذَا نَطَقَتْ وَ لَا يَسْأَلُونَ إِذَا أَمَرَتْ وَ مَعَ عَلِيٍّ قَوْمٌ يَقُولُونَ إِذَا قَالَ وَ يَسْأَلُونَ إِذَا سَكَتَ فَفَلْيَلِكْ خَيْرٌ مِنْ كَثِيرِهِ ؛ اخبار الطوال / ص ۱۵۵)

اما علی بن ابیطالب (ع) وقتی حرف می زد، مردم هم در مقابلش راحت حرف می زدند، وقتی سکوت می کرد هم مردم راحت حرف می زدند و وقتی هم جواب می داد باز هم مردم راحت حرف می زدند. مثلاً یک بار حضرت بالای منبر بود، یک زنی بلند شد- و با تعابیر خاصی - گفت که یا علی، تو مدیریت بلد نیستی، تو در مشکلات می نشینی و ناله می زنی... (جَاءَتْ امْرَأَةٌ مِنْ بَنِي عَبْسٍ وَعَلِيٌّ عَ عَلَى الْمُنْبَرِ فَقَالَتْ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ثَلَاثٌ بَلْبُلُنَ الْقُلُوبَ قَالَ: وَمَا هُنَّ؟ قَالَتْ رِضَاكَ بِالْقَضِيَّةِ وَأَخْذُكَ بِالِدَّيْنِيَّةِ وَجَزْعُكَ عِنْدَ الْبَلِيَّةِ؛ الغارات / ج ۱ / ص ۲۵) خُب حضرت باید چه کار کند؟ با این مردمی که حرفش را گوش نمی کنند، چگونه باید برخورد کند؟ ایشان مثل پدر است، مثل مادری است که موعظه می کند و دلسوزی می کند و می خواهد «تو خودت باشی!»

مشکل خوارج درواقع با نحوه مدیریت علی (ع) بود؛ می گفتند به ما زور بگو، تا اطاعت کنیم!

می دانید خوارج به علی (ع) چه گفتند؟ گفتند ما مدیریت تو را نمی پسندیم، باید یک کسی باشد مثل خلیفه دوم، خودش ببرد و بدوزد و جلو برود، ما آن را می خواهیم، تو زیاد قاطعانه عمل نمی کنی! (فاستخلف عمر، فکان من

سیرته ما أنت عالم به، لم تأخذه في الله لومة لائم... ؛
 انساب الاشراف / ج ۲ / ص ۳۷۰

می دانید عصاره داستان خوارج چه بود؟ مشکل خوارج در واقع با نحوه مدیریت علی (ع) بود، آنها در واقع به علی (ع) می گفتند که به ما زور بگو، ما اطاعت می کنیم، چرا زور نمی گویی؟! برخی می گویند: «خوارج شیعه نبودند» اصلاً شیعه نبودند یعنی چه؟ یعنی اصول و عقائد بلد نبودند؟ شما فکر می کنید این درس های اصول عقائد ما که «امام اول علی، امام دوم حسن، امام سوم حسین...» این بحث های اعتقادی را نخوانده بودند و بلد نبودند؟ اگر این بحث های اعتقادی را درباره علی (ع) نخوانده بودند، لااقل درباره رسول خدا (ص) که خوانده بودند و بلد بودند! ولی آنها از ذیل مدیریت رسول خدا (ص) هم بیرون رفتند، چون رسول خدا (ص) هم زور نمی گفت!

ولایت دیکتاتور نیست؛ ولایت یعنی حفظ کننده استقلال و عزت و کرامت انسان ها

امام صادق (ع) فرمود: امامت بنی امیه با شمشیر است، ولی امامت ما با رفق و مدارا است. (أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ إِمَارَةَ بَنِي أُمَيَّةَ

كَانَتْ بِالسَّيْفِ وَالْعَسْفِ وَالْجَوْرِ وَأَنَّ إِمَارَتَنَا بِالرِّفْقِ وَالتَّأَلُّفِ وَ
الْوَقَارِ؛ خصال / ج ۲ / ص ۳۵۵

ولایت دیکتاتور نیست؛ اینکه بعضی‌ها چهل سال است در این کشور، دارند ولایت را به عنوان دیکتاتور معرفی می‌کنند و دموکراسی غربی را احترام‌گذارنده به شأن و استقلال مردم معرفی می‌کنند، برای این است که از اول، ولایت به درستی توضیح داده نشده است که جمعی از روشنفکران ما چنین غلط فاحشی پیدا کرده‌اند.

ما تا به حال نتوانسته‌ایم ولایت را برای روشنفکرهای عاشق دموکراسی غربی، جا بیندازیم. وقتی از ولایت حرف می‌زنیم، می‌گوید «مگر ما یتیم صغیر هستیم که تو قیم ما باشی؟!» اصلاً می‌فهمی ولایت یعنی چه؟ ولایت یعنی ایجادکننده کرامت و استقلال و عزت انسان‌ها، ولایت یعنی حفظ‌کننده استقلال و عزت و کرامت انسان‌ها، ولایت یعنی افزایش‌دهنده استقلال و عزت انسان‌ها، ولایت پای استقلال و عزت انسان‌ها تا جان خود ایستاده است.

حضرت امام (ره) فرمود: «ولایت فقیه، ضد دیکتاتوری است؛ نه دیکتاتوری» (صحیفه امام / ج ۱۰ / ص ۳۱۱) چندتا کتاب به من نشان بدهید که این را برای جوان‌های امروز

جا بیندازد، این را برای عاشق‌های نادان دموکراسی جا بیندازد؛ دموکراسی‌ای که حضرت علامه طباطبائی فرمود «از دیکتاتوری بدتر است» (ترجمه تفسیر المیزان / ج ۴ / ص ۱۹۴) چرا بدتر است؟ چون با پنبه سر می‌برد و با فریب، بر انسان‌ها سلطه پیدا می‌کند.

دیکتاتوریِ رضاخانی با اسلحه است، اما دیکتاتوری دموکراسی غربی با رسانه‌هاست. دموکراسی خواهانِ غرب‌زدهٔ ولایت‌نفهم را ببینید که چقدر راحت در روزنامه‌های‌شان دروغ می‌گویند؛ عین آب خوردن! خبرنگارهای‌شان رذیلانه دروغ می‌گویند؛ عین آب خوردن. اینها ابزار دیکتاتوری دموکراسی فریب‌کاری هستند که همین دیکتاتوری نوین است.

چرا خیلی‌ها که در چهل سال اخیر، چوب لای چرخ انقلاب گذاشتند، به پست‌های اصلی کشور رسیدند؟ آیا رهبر نمی‌تواند جلوی اینها را بگیرد؟

خیلی‌ها در این کشور در این چهل سال اخیر، در زمان حضرت امام و بعد از ایشان، چوب لای چرخ حرکت انقلاب گذاشتند و رسماً به پست‌های اصلی سیاسی کشور هم رسیدند، چرا؟ آیا رهبری نمی‌تواند جلوی اینها را بگیرد؟ گاهی

رهبری عزیز انقلاب می فرمود که بعضی ها را من نمی خواهم افشاء کنم که چه زمانی چه حرف هایی می زدند و الان چه ادعاهایی می کنند... گاهی اگر رهبری دوتا سخنرانی بکند برای برملا شدن چهره واقعی برخی از جریان های سیاسی کافی است؛ ولی ایشان این کار را نمی کند.

امیرالمؤمنین (ع) کسی مثل اشعث پای رکابش، بالاترین خیانت ها را کرد. خوارج می گفتند که لااقل این اشعث را کنار بزن، او دارد به تو خیانت می کند... و آنها راست می گفتند؛ اشعث کسی بود که دخترش امام حسن (ع) را کشت و پسرش هم جزو قاتلین امام حسین (ع) بود، ابن ملجم هم از خانه او با شمشیر زهردار بیرون آمد و علی (ع) را به شهادت رساند. اشعث در واقع باید اعدام می شد. ولی امیرالمؤمنین (ع) این کار را نکرد و فقط آن اواخر، گاهی اشعث را نفرین می کرد، فقط همین!

چرا فکر می کنید مهم ترین مفهوم در کنار ولایت، اطاعت است؟ مگر ولی به این سادگی ها دستور می دهد؟!

چرا خیلی ها فکر می کنند که مهم ترین مفهوم در کنار ولایت، اطاعت است؟ ولی خدا مگر به این سادگی ها دستور می دهد؟ اتفاقاً بیشتر از اینکه دستور بدهد، رو می دهد!

بیشتر از اینکه دستور بدهد، از شما انتظار «تشخیص» دارد، بیشتر از اینکه دستور بدهد، شما را آدم حساب می‌کند. اگر دستور هم بدهد، شما را هُل نمی‌دهد، اگر دستور هم بدهد، شما را هول نمی‌کند که دستپاچه بشوید و اطاعتش کنید.

ولایت به این سادگی‌ها دستور نمی‌دهد، بلکه بیشتر می‌گوید «خودت تشخیص بده وظیفه‌ات چیست؟» در بحث مسئولیت‌پذیری و استقلال، طبیعتاً این موضوع برای شما آشناست که «یک انسان مسئولیت‌پذیر، کسی است که باید وظیفه خودش را درست تشخیص بدهد.» در جلسات قبل، درباره همین موضوع صحبت کردیم.

مسئولیت‌پذیری، راز ولایت‌مداری است

چرا بنده با هر بوروکراسی‌ای که کارمند، دانش‌آموز، طلبه یا دانشجو را برده بار بیاورد و احساس مسئولیتش را کم بکند مخالف هستیم؟ مثلاً گاهی به «کارت ساعت‌زنی» گیر می‌دهم، گاهی به «امتحان دادن»، گاهی به «مشروط کردن دانشجو با سه غیبت» و... چرا به اینها گیر می‌دهم؟ چون اینها حس مسئولیت‌پذیری افراد را پایین می‌آورد، مسئولیت‌پذیری راز ولایت‌مداری است. مگر ما نمی‌خواهیم

برای حکومت امام زمان (ع) ولایت مدار درست کنیم؟ حُب راهش همین است.

حالا سراغ آیات قرآن برویم. یکی از آیات مسئولیت پذیری، این آیه است که می فرماید «وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ» (حدید/۲۵) تا خدا ببیند چه کسی خدا و پیغمبرش را کمک می کند؛ «بالغیب»! کمک کردن «بالغیب» یعنی چه؟ معنایش این نیست که پیغمبر با صدای بلند به تو امر کند و تو هم بگویی «چشم» و انجام بدهی. بلکه فرض کن اصلاً تو یک جای دیگری هستی، اما خودت داری تلاش می کنی و مسئولیت پذیرانه برای خدا و پیغمبر، می دوی و کار می کنی.

شیوه حکمرانی ولایت، بر مسئولیت پذیری مردم استوار است نه اطاعت از دستور

حکومت دینی، جامعه ولایی و شیوه حکمرانی ولایت، بر اطاعت استوار است یا بر مسئولیت پذیری؟ اگر صبر و بصیرت لازم است این مسئولیت پذیری است که اقتضای صبر و بصیرت دارد.

ویژگی های انسان مسئولیت پذیر را دیشب عرض کردم. عمق ولایت مداری، کرامت انسان است، عمق ولایت مداری،

مسئولیت پذیری انسان است، چه کسانی با ولایتمداری مخالف هستند؟ طرفداران بردگی نوین. آنها ولایی نیستند، چون می دانند جایگاه ولایت هرچه مستحکم تر بشود، به انسانها احترام بیشتری می گذارد. اینها برای انسانها احترام قائل نیستند، اگر احترام قائل بودند تبلیغات اغواگرانه نمی کردند.

معاویه بعضیها را تطمیع می کرد؛ مثل گوسفندی که تطمیعش می کنند و علف جلوی دهنش می گیرند و آن را به جایی که می خواهند می برند. امیرالمؤمنین (ع) حاضر نشد به این شیوه عمل کند، بلکه به افراد احترام می گذاشت، می فرمود من با پول، کسی را تطمیع نمی کنم. من نمی خواهم این بحثها را بیاورم در روزگار خودمان؛ شما خودتان مصادیقش را متوجه می شوید. شما می توانید در این چهل سال انقلاب، خائنین به ولایت و ولایت گریزان یا ولایت ستیزان را در عرصه سیاسی تشخیص بدهید.

آیه ای که احترام ولی خدا را به مسئولیت پذیری مردم نشان می دهد: اَنْزَلْمُكُمُوهَا وَاَنْتُمْ لَهَا كَارِهُونَ

بگذارید یک آیه بخوانم که احترام ولی خدا به مسئولیت پذیری مردم را نشان می دهد. می فرماید: «اَنْزَلْمُكُمُوهَا وَاَنْتُمْ لَهَا

کارهُونَ» (هود/۲۸) حضرت نوح به مردم فرمود: شما فکر می‌کنید ما شما را وادار می‌کنیم به چیزی که دوست ندارید؟ نه؛ ما شما را وادار نمی‌کنیم.

این سخنان را حضرت زهرا(س) به مردم مدینه هم فرمود. همین آیه قرآن را امام حسن مجتبی(ع) هم به مردم مدینه فرمود. و شبیه همین سخنان را امام حسین(ع) شب عاشورا به یارانش فرمود؛ البته این آیه را نخواند اما در واقع آن را اجرا کرد و فرمود: هرکسی می‌خواهد، برود؛ ما کسی را مجبور نمی‌کنیم...

جلسه بعد، درباره سؤالی که دیشب مطرح کردیم، صحبت خواهیم کرد. بحث سر این بود که واگذاری کارها به مسئولیت‌پذیری مردم، ریسک دارد. وقتی این قدر نقش مسئولیت‌پذیری مردم را بیشتر می‌کنید و آن را مهم‌تر از مدیریت با زور و فریب و فشار از بالا قرار می‌دهید، خُب این ریسک دارد، حالا آمدیم و طرف مسئولیت‌پذیر نبود. ریسکش را چه کار می‌کنید؟ اگر واگذار کنید به مسئولیت‌پذیری مردم، حالا آمدیم و مردم مسئولیت‌پذیر نبودند، آن وقت چه می‌شود؟

اگر درس خواندنِ دانش‌آموز را به مسئولیت‌پذیری خودش واگذار کردیم، آمدیم و مسئولیت‌پذیر نبود و درس نخواند! آن وقت چه کار کنیم؟ ما می‌گوییم لااقل طلبه را این جوری با بوروکراسی، اداره‌اش نکن، به مسئولیت‌پذیری خودش واگذار کن... می‌گویند: «آمدیم و درس نخواند!» خُب اگر نخواند، اتفاقاً بهتر است؛ شمشیر را دست زنگی مست ندهیم که بهتر است!

شب عاشورا، امام حسین (ع) سخنی گفت که در واقع ترجمهٔ این آیهٔ قرآن بود که فاطمهٔ زهرا (س) قرائت کرد و امام حسن مجتبی (ع) هم قرائت کرد؛ «أَنْزَلْنَاهُ لَكُمْ وَمَا وَأَنْتُمْ لَهَا كَارِهُونَ» (هود/۲۸) شما فکر می‌کنید ما شما را وادار می‌کنیم؟ ما دیکتاتور نیستیم، ما جریان‌مان جریان ولایت است...

شکایت علی (ع) از مردمی که مسئولیت‌پذیر نبودند...

امیرالمؤمنین (ع) هم همین حرف را به یک زبان دیگری فرمود. ایشان رسول خدا (ص) را در خواب دید و در عالم رؤیا با او درد دل کرد. امیرالمؤمنین (ع) که هنگام به خاک سپردن فاطمهٔ زهرا (س) صدا زد «یا رسول الله صبرم کم شده است اما تحمل می‌کنم...» بعد از پنج سال خلافتش فرمود که دیگر تحمل ندارم... چرا؟ چون مردم، نوع مدیریت او را درک

نمی‌کردند، مردم به دیکتاتوری خو کرده بودند و می‌گفتند «یک کسی ما را اداره کند» بحث اعتقادی هم زیاد نبود. این خوی بردگی که این قدر در قرآن روی این موضوع بحث می‌شود، همه‌اش بحث ولایت است.

در آیات کریمه قرآن می‌فرماید «چرا عبد طاغوت می‌شوید؟» ببینید در تفاسیر چه آورده‌اند. أمير المؤمنین علی (ع) که فاطمه را به خاک می‌سپرد، می‌فرمود «یا رسول الله (ص) صبرم تمام شده است اما تحمل می‌کنم.» در عالم رویا بعد از پنج سال اداره این مردم، صدا زد یا رسول الله (ص) از دست این امت، دیگر تحمل ندارم، رسول خدا (ص) در عالم رؤیا فرمود: علی جان نفرین کن! علی نفرین کرد، اما نفرین کردنش را ببینید؛ صدا زد: خدایا، علی را از این مردم بگیر و آن کسی که اینها لایقش هستند به ایشان بده. (مَلَکْتِنِي عَيْنِي وَ اَنَا جَالِسٌ فَسَنَحَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ص فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَاذَا لَقِيتُ مِنْ أُمَّتِكَ مِنَ الْأُودِ وَاللَّدَدِ فَقَالَ ادْعُ عَلَيْهِمْ فَقُلْتُ أَبَدَلْنِي اللَّهُ بِهِمْ خَيْرًا مِنْهُمْ وَ أَبَدَلَهُمْ بِي شَرًّا لَهُمْ مِنِّي؛ نهج البلاغه / خطبه ۷۰) حضرت در یکی از سخنان خودش به مردم فرموده بود که بعد از من با شمشیر شما را اداره خواهند کرد، شما چنین مدیریتی می‌خواهید.

شب عاشورا امام حسین (ع) به یارانش فرمود: اگر می خواهید، بروید، من شما را وادار نمی کنم که بمانید... مسئولیت پذیری یعنی چه؟ یعنی خودت تشخیص بدهی، حتی اگر امامت گفت برو، خودت بفهمی که باید بمانی. آفرین به آن یاران مسئولیت پذیری که دور حسین (ع) ماندند...

جلسه یازدهم |

پذیرفتن «مدیریت ولایی» چه سختی‌ای دارد؟

چرا خیلی‌ها شیوه مدیریت ولایی را نمی‌پسندند؟
اگر سختی مدیریت ولایی، به خاطر «اعتقاد» و «اطاعت» نیست،
پس به خاطر چیست؟

مسئله اصلی پیامبران، به‌ویژه آخرین پیامبر، مسئله اعتقاد به خدا نبود

مسئله اصلی پیامبران الهی «اعتقاد داشتن به وجود خدا»
نیست، مخصوصاً آخرین پیامبر که مبعوث شد، رسالت
خود را در منطقه‌ای آغاز کرد که مردم، شاهد خانه کعبه
بودند، معجزه الهی «نابود شدن سپاه ابرهه» را دیده بودند

و اهل عبادت هم بودند؛ حج می‌کردند، طواف می‌کردند و صاحبان ادیان مختلف در آن منطقه، منتظر آخرین پیامبر بودند. البته طبیعتاً به خاطر فاصله‌ای که بین پیامبران گذشته تا آخرین پیامبر افتاده بود، تحریفاتی در عبادت و نوع دین‌شان صورت گرفته بود.

مسئله اصلی پیامبران، به ویژه آخرین پیامبر، مسئله اعتقاد به خدا نبود. غیر از اعتقاد به خدا، اعتقاد به نبوت هم مسئله پیامبران نبود؛ یعنی مردم می‌دانستند که این فرد، شخصیت برتری است و اکثراً برتری او را هم قبول داشتند. حتی ابوجهل درباره رسول خدا(ص) می‌گفت: ایشان که ادعای پیغمبری می‌کند، می‌دانیم که دروغ نمی‌گوید، چون شخصیتش را می‌شناسیم که صادق است. اگر او می‌گوید من پیغمبر هستم، پس حتماً پیغمبر است. (آن رسول الله ص لقي أبا جهل فصافحه أوجهل فقیل له في ذلك فقال و الله إني لأعلم إنه صادق؛ مجمع البیان / ج ۴ / ص ۴۵۵)

چرا مخالفین پیامبر نمی‌خواستند زیر بار اطاعت از خدا و رسول بروند؟

مشکل این بود که آنها می‌خواستند زیر بار اطاعت پیامبر نروند. وقتی می‌خواستند زیر بار اطاعت پیامبر نروند،

به جایش چه کار می‌کردند؟ یک مناسبات اجتماعی‌ای داشتند که همان اطاعت از رؤسای قوم و قبیله‌شان بود و این برای‌شان نسبت به اطاعت از پیامبر، راحت‌تر بود. آنها که قبلاً در خلأ نبودند؛ آنها به یک چیزی چسپیده بودند و نمی‌خواستند از آن جدا بشوند و بیایند از پیامبر(ص) اطاعت کنند، چیزی که به آن چسپیده بودند چه بود؟ «اطاعت از غیر خدا و اطاعت از غیر رسول خدا»

مگر اطاعت از غیر خدا و غیر رسول خدا، شیرین‌تر است؟ مگر پرسودتر است؟ مگر جذاب‌تر است؟ مگر اینها مریض هستند که می‌خواهند از شخصیت نازنین و خوبی مثل رسول خدا(ص) اطاعت نکنند و به جایش از دیگران اطاعت کنند؟ مگر اعتقاد آنها به غیر خدا و غیر رسول خدا(ص)، اعتقاد قوی‌تری است؟ مگر علاقه‌شان به آن زیادتر است؟

جلسه قبل، این سؤال را دربارهٔ امیرالمؤمنین علی(ع) مطرح کردیم که «چرا فرجام حکومت‌شان آن‌طور شد؟» و بعد هم سؤال را بزرگ‌تر کردیم و گفتیم «اصلاً چرا رسول خدا(ص) هم فرجام حکومت‌شان به غربت منجر شد؟» به حدی که فرمود: اسلام غریبانه آغاز شد و بعد دوباره غریب می‌شود. «إِنَّ الْإِسْلَامَ بَدَأَ غَرِيبًا وَ سَيَعُودُ غَرِيبًا كَمَا بَدَأَ» (جعفریات/۱۹۲) چرا از اول، رسول خدا(ص) غریبانه آغاز

کرد؟ چرا سیزده سال پیغمبر(ص) در مکه شکنجه شد؟ رسول خدا(ص) این قدر شخصیت برجسته و فهمیده‌ای بود که برایش کاری نداشت همه را دور خودش جمع کند و همه را تابع خودش بکند. ایشان اگر می‌خواست، می‌توانست شبیه ابوجهل و ابوسفیان سیاست‌ورزی کند یا شبیه معاویه، سیاست‌ورزی کند؛ بلکه خیلی زیرکانه‌تر از آنها. امیرالمؤمنین(ع) هم به مردم فرمود که من اگر می‌خواستم، خیلی زیرکانه‌تر از معاویه می‌توانستم سیاست‌ورزی کنم... (وَ اللَّهُ مَا مُعَاوِيَةُ بِأَذْهَى مِنِّي وَ لَكِنَّهُ يَغْدِرُ وَ يَفْجُرُ وَ لَوْ لَا كَرَاهِيَةُ الْغَدْرِ لَكُنْتُ مِنْ أَذْهَى النَّاسِ؛ نهج البلاغه / خطبه ۲۰۰)

چرا مردم مدیریت رسول خدا(ص) را نمی‌پذیرفتند با اینکه برتری شخص ایشان را قبول داشتند؟

چرا مردم مدیریت رسول خدا(ص) را نمی‌پذیرفتند؟ (دقت کنید؛ «مدیریت» ایشان را نمی‌پذیرفتند، اما برتری شخص پیامبر را قبول داشتند) برخی در پاسخ به این سؤال می‌گویند: «این به خاطر حسادت بود» آیا مشرکین مکه نسبت به هم‌دیگر حسادت نداشتند و فقط نسبت به پیغمبر حسادت داشتند؟ اگر اینها حسود هستند، حُب نسبت به هم‌دیگر هم حسادت دارند. آیا ابوجهل

و ابوسفیان و دیگر مشرکین مکه، نسبت به هم حسادت نداشتند؟ آیا همه باهم رفیقِ شفیق بودند و فقط نسبت به رسول خدا(ص) حسادت داشتند؟

یکی از سران مشرکین-به نام «عتبه»- که تا حدی نسبت به پیامبر(ص) برخورد ملایم‌تری داشت، در جنگ بدر کشته شد، اتفاقاً او می‌خواست جلوی جنگ بدر را بگیرد اما از سر حسادتی که ابوجهل نسبت به او داشت و عداوتی که بین آنها بود (برای اینکه در مقابل ابوجهل، کم نیاورد و موقعیت خودش را بین مردم از دست ندهد) آمد و جنگ را شعله‌ور کرد. (ثم جلس عتبه علی جملة فسار فی المشرکین من قریش یقول یا قوم أطيعونی و لا تقاتلوا هذا الرجل و أصحابه... فحسده أبوجهل حین سمع خطبته و قال إن یرجع الناس عن خطبة عتبه یکن سید الجماعة؛ شرح نهج البلاغه ابن‌ابی‌الحدید/ ج ۱۴/ ص ۱۲۴)

پس ببینید؛ مسئله صرفاً با موضوع حسادت، تمام نمی‌شود، مسئله صرفاً با عدم اعتقاد تمام نمی‌شود، مسئله صرفاً با یک کلمه «اطاعت» تمام نمی‌شود. مسئله چیست؟

چرا مشرکین از غیرخدا اطاعت می‌کردند ولی از رسول خدا اطاعت نمی‌کردند؟

به مشرکین مکه نگوئید که «بیایید از خدا و رسول خدا اطاعت کنید» چون آنها مشکل‌شان دقیقاً این نیست، البته این هم هست منتها باید دید که آنها به چه چیزی چسبیدند که حاضر نیستند از رسول خدا اطاعت کنند؟ بله؛ آنها به اطاعت از سران خودشان چسبیده بودند؛ منتها سؤال این است که آنها چه مرضی داشتند که از غیرخدا اطاعت می‌کردند ولی از رسول خدا اطاعت نمی‌کردند. درواقع حرفشان این بود: «چون این رئیس قبیله، به من زور می‌گوید ولی رسول خدا به من زور نمی‌گوید! این من را فریب می‌دهد اما پیامبر، من را فریب نمی‌دهد، این من را تطمیع می‌کند اما پیامبر، من را تطمیع نمی‌کند»

دیشب از شما سؤال کردم چرا رسول خدا(ص) بعد از آن ده سالی که در مدینه حاکم بودند، حکومت‌شان به غربت و کوچه‌بنی‌هاشم کشیده شد؟ چون پیغمبر(ص) زور نمی‌گفت، چون ولایت داشت؛ ولایت درواقع یک نوع مدیریت است با ویژگی‌های خاصی که جلسه قبل عرض کردیم.

آیا پیامبر (ص) نمی‌توانست از همان اول، کاری کند که همه مطیع او بشوند؟

مطلبی که در این جلسه می‌خواهم اضافه کنم این است: در همان ده سالی هم که رسول خدا (ص) در مکه بودند، نخواستند به شیوهٔ مکارانه، سیاست‌ورزانه و به روش‌های مختلف دیگر، کسی را به اطاعت از خدا دعوت کنند، و الا برای ایشان کاری نداشت که مثلاً یک ذره با امثال ابوجهل و ابوسفیان، کنار بیاید و آنها را همراه خودش کند.

الان به شما بگویم، پیامبر اکرم (ص) چه کاری می‌توانست بکند که ده سال در مکه شکنجه نشود؟ پیغمبر (ص) چه کاری اگر انجام می‌داد، از همان اول که دعوتش را شروع کرد، کارش می‌گرفت؟ من یک طرح به شما بگویم؛ ایشان در آن جلسهٔ فامیلی‌ای که برگزار کرد، در همان جلسه نمی‌فرمود که بعد از من، علی (ع) جانشین است، بلکه مثلاً می‌فرمود: بیاید همین الان بنشینیم دربارهٔ جانشین بعد از من صحبت کنیم، آن وقت هرچه شما بگویید، همان بشود...

منتها ایشان در همان اول کار، امید همه را ناامید کرد و فرمود «بعد از من، علی جانشین است» مشرکین هم گفتند: او می‌خواهد قدرت بگیرد و از همین الان برای خودش جانشین تعیین کرده است... اگر ما بودیم شاید

به پیامبر(ص) پیشنهاد می‌دادیم: «حُبَّ فِعْلًا تَطْمِيعِ شَانِ كُنْ، سرشان را شیره بمال، تبلیغات کن، فریب بده!» پیامبر(ص) هم می‌توانست این کارها را انجام بدهد و این شیوه هم برای جامعه و قوم ایشان عادی بود، اما پیامبر(ص) این کار را نکرد.

امیرالمؤمنین(ع) می‌توانست با زد و بند، همه را مطیع خود کند، اما شیوه مدیریت ولایی این نیست

امیرالمؤمنین(ع) هم می‌توانست، بلافاصله بعد از پیغمبر(ص)، با دو سه تا تماس و دو سه تا زد و بند، کار خودش را پیش ببرد. اتفاقاً یکی از کسانی که پای رکاب علی(ع) آمد، ابوسفیان بود، او به علی(ع) گفت: من می‌توانم به شما کمک کنم به قدرت برسی، من از همه اینها باعرضه‌تر هستم، اینها که آمدند جانشین پیامبر شدند شایستگی این کار را ندارند؟ البته من از اساس، تو را قبول ندارم، ولی تو نسبت به اینها برتر هستی... (قَدْ كَانَ أَبُو سُفْيَانَ جَاءَ إِلَى بَابِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَعَلِيٌّ وَالْعَبَّاسُ مُتَوَفِّرَانِ عَلَى التَّنْظِيرِ فِي أَمْرِهِ، فَنَادَى: بَنِي هَاشِمٍ لَا تُطْمِعُوا النَّاسَ فِيكُمْ... أَمَا وَاللَّهِ لَئِنْ شِئْتُمْ لَأَمْلَأَنَّهَا خَيْلًا وَرَجُلًا! فَنَادَاهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: ارْجِعْ يَا أَبَا

سُفِيَانُ، فَوَاللّٰهِ مَا تُرِيدُ اللّٰهَ بِمَا تَقُولُ، وَمَا زِلْتَ تَكْيِدُ الْإِسْلَامَ وَ
أَهْلَهُ ؛ الْإِرْشَادُ/ ج ۱/ ص ۱۹۰

امیرالمؤمنین (ع) هم می توانست بگوید: ابوسفیان، بیا اینجا
با هم قرار بگذاریم و کار را تمام کنیم! اگر امیرالمؤمنین (ع)
می خواست از این زد و بندها انجام بدهد، به راحتی
می توانست کارها را سامان بدهد اما ایشان نمی خواست به
این شیوه، کار را درست کند.

حتی بعد از اینکه امیرالمؤمنین (ع) به خلافت رسید، برخی
از اطرافیان حضرت - به تعبیر بنده - به ایشان گفتند:
یاعلی تو چرا سیاست نداری؟ حالا فعلاً حرفی درباره معاویه
نزن و بگذار او یک مدت دیگری هم مثل قبل، والی شام
بماند، وقتی که خوب مستقر شدی و پایه های حکومت
محکم شد، بعد می توانیم معاویه را کنار بزنیم. (فَقَالَ لَهُ:
يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، إِنَّ مُعَاوِيَةَ مَنْ قَدْ عَرَفْتَ وَ قَدْ وُلَّاهُ الشَّامَ
مَنْ قَدْ كَانَ قَبْلَكَ، فَوَلَّاهُ أَنْتَ كَيْمًا تَتَّسِقُ عُرَى الْأُمُورِ ثُمَّ
أَعْرَلَهُ إِنَّ بَدَا لَكَ. فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَتَضْمَنُ
لِي عُمْرِي يَا مُغِيرَةَ فِيمَا بَيْنَ تَوَلِيَّتِهِ إِلَى خَلْعِهِ قَالَ لَا. قَالَ:
لَا يَسْأَلُنِي اللّٰهُ عَنْ تَوَلِيَّتِهِ عَلَى رَجُلَيْنِ مِنَ الْمُسْلِمِينَ لَيْلَةً
سَوْدَاءَ أَبَدًا: امالی، شیخ طوسی / ص ۸۷)

ولایت یک نوع مدیریت است و دعوا هم سر همین «نوع مدیریت ولایت» است. به خاطر نوع این مدیریت است که خیلی‌ها از ولایت، اطاعت نمی‌کنند. وقتی شما همین جوری به یک جوان می‌گویید: «باید از رسول خدا(ص) اطاعت کنی، باید از امیرالمؤمنین(ع) اطاعت کنی، می‌بینی که چقدر ایشان عظمت دارد، باید اعتقاد داشته باشی و اطاعت کنی...» این جوان می‌گوید: «خُب آنهایی که در صدر اسلام بودند، مگر عقل و شعور نداشتند و نمی‌فهمیدند که ایشان این قدر برتر است؟» بله می‌فهمیدند. می‌گوید: «خُب آیا عاشق کسی دیگر بودند؟» نه نبودند! آیا از رسول خدا(ص) تنفر داشتند؟ نه نداشتند! پس چرا اطاعت نمی‌کردند؟ مشکل‌شان چه بود؟

کسانی که مسئولیت‌پذیر هستند، «مدیریت ولایی» را می‌پسندند و با آن همراه می‌شوند

خُب این طوری، جوان من گیج می‌شود، فکر می‌کند که رسول خدا(ص) و امیرالمؤمنین(ع) با یک قوم یا جوج مآجوج، نادان و بی‌عقلی مواجه بودند که شبیه آنها دیگر نیست! بگذار جوان من نسبت به تاریخ، واقع‌بین بشود. باید بگوییم: رسول خدا(ص) یک جوری دستور می‌داده و یک جوری بدون دستور، مدیریت می‌کرده که مردم

سخت‌شان بوده با این مدیریت کنار بیایند، چون در این صورت باید مسئولیت‌پذیری می‌شدند. مردم در شرایطی این نوع مدیریت را می‌پسندند و با آن همراه می‌شوند که خودشان مسئولیت‌پذیر باشند.

آن وقت جوان می‌گوید «این مسئولیت‌پذیری چیست؟» شما هم این مسئولیت‌پذیری را برایش توضیح می‌دهید و مثلاً می‌گویید: مسئولیت‌پذیری یعنی اینکه معلم امتحان نگیرد و تو خودت درس بخوانی، حضور و غیاب نکند اما تو به موقع، حاضر بشوی، مسئولیت‌پذیری یعنی اینکه نسبت به غیبت هم‌کلاسی‌ات، احساس مسئولیت کنی. مسئولیت‌پذیری یعنی اینکه خودت به برنامه و کارهای خودت نظم بدهی و... آن وقت این جوان می‌گوید: «خُب این جوروی که اکثر آدم‌ها مسئولیت‌پذیر نیستند!» بله؛ پس حالا فهمیدی قصه چطور بوده؟ فهمیدی غربت پیغمبر (ص) و امیرالمؤمنین (ع) سر چه چیزی بوده است؟

ولایت یعنی اینکه یک‌کسی بالای سرت باشد که تطمیعت نکند، تو را نترساند، فریبت ندهد، مجبورت نکند، بلکه خودت بفهمی و احساس مسئولیت کنی و کارهای لازم را انجام بدهی. حاضر هستی این جوروی زندگی کنی؟ علت عدم اطاعت خیلی‌ها از پیامبر (ص) و امیرالمؤمنین (ع)

همین بود که مخاطب باید خودش بفهمد. اینکه «خودش باید بفهمد» یکی از عناصر مسئولیت‌پذیری است.

برخی آموزش‌ها دربارهٔ ولایت، اتفاقاً ضدولایت درست می‌کند!

می‌دانی ولایت یعنی چه؟ آموزش‌هایی که قبلاً دربارهٔ ولایت دیده‌ای را کنار بگذار، من دارم می‌بینم بعضاً این آموزش‌ها دارد ضدولایت درست می‌کند، یا بی‌تفاوت نسبت به ولایت درست می‌کند، ولی عاشق ولایت، درست نمی‌کند.

ولایت معنایش این نیست که شما صرفاً برتری این آقا را بپذیری. ولایت معنایش این نیست که صرفاً اطاعت از این آقا را بپذیری. بله، البته اطاعت هم توی آن هست، پذیرش برتری هم توی آن هست، اما مسئله اصلی ولایت‌مداری این است که «این نوع مدیریت را بپذیری» این نوع مدیریت، ریسکش بالا است چون تو را خیلی آزاد می‌گذارد. «کیست مولا، آن‌که آزادت کند؛ بند رقیّت ز پایت برکند!» این را مولوی می‌گوید.

«اگر ولایت، ما را آزاد بگذارد، این طوری که مملکت به هم می‌ریزد و هرج و مرج می‌شود!» نه؛ اگر شما مسئولیت‌پذیر باشید، این طور نمی‌شود. «خُب اگر من مسئولیت‌پذیر

باشم ولی بقیه مسئولیت پذیر نباشند چه؟» امشب قول دادیم به این سؤال، پاسخ بدهیم که «ریسک این نوع مدیریت در چیست و چگونه باید این را حل کرد؟»

پس مسئله اصلی ولایت «پذیرفتن برتری‌ها و فضائل امیرالمؤمنین(ع)» نیست، «پذیرفتن اطاعت مطلق از او» هم نیست، او گاهی از اوقات به تو دستور نمی‌دهد و باید خودت تشخیص بدهی، گاهی از اوقات، حتی اگر از او سؤال می‌کنی هم جوابت را نمی‌دهد، گاهی از اوقات، حتی برعکسش را می‌گوید؛ مثل شب عاشورا که امام حسین(ع) به یارانش فرمود «بروید» درحالی‌که آنها باید می‌ماندند. اینکه فرمود «بروید» درواقع یعنی نباید بروید!

ولایت، نوعی مدیریت است که پذیرفتنش سخت است / پذیرفتن مدیریت ولایتی، چه سختی ای دارد؟

چرا پس از ده سال حکومت پیامبر(ص) و در آغاز ولایت امیرالمؤمنین(ع) و پس از پنج سال حکومت ایشان، مردم نتوانستند ولایت را درست و حسابی بپذیرند؟ چون ولایت، نوعی مدیریت است که پذیرفتن آن سخت است. چه سختی ای دارد؟ خب، این قسمت دوم صحبت است که الان می‌خواهیم درباره‌اش توضیح بدهیم:

پذیرفتن ولایت چه سختی‌ای دارد؟ آدم‌ها آزادی را دوست دارند ولی می‌دانی چیست؟ آدم‌ها یله و رها بودن و ول بودن را دوست دارند ولی می‌دانی چیست؟ آدم‌ها دوست دارند در اختیار خودشان باشند ولی می‌دانی چیست؟ کاش حاضر نبودند آزادی و استقلال‌شان را یک‌ذره هم به کسی وام بدهند! مشکل این است که آدم‌ها خیلی راحت حاضر می‌شوند «یک‌ذره آزاد باشند، یک‌ذره برده باشند» یعنی حاضرند در مقابل یک‌ذره آزادی و اختیاراتی که به آنها می‌دهند، برده بشوند تا یک‌کمی راحت زندگی کنند.

چرا آدم‌ها معمولاً شیوه مدیریت ولی خدا را نمی‌پسندند؟

آدم‌ها آزادی را دوست دارند، راحتی را هم دوست دارند، این دوتا را اگر در کنار همدیگر بگذاری، یک‌دفعه‌ای نتیجه‌اش این می‌شود که آدم‌ها دنبال ولی خدا نمی‌روند، چرا؟ چون ولی خدا می‌خواهد کامل به تو احترام بگذارد و استقلال تو را رعایت بکند، اما یک کسی دیگر که رقیب این ولایت است، برعکس عمل می‌کند؛ یعنی تو را به بردگی می‌کشد؛ حالا یا کامل به بردگی می‌کشد یا ناقص! اگر ناقص و نصفه هم تو را که به بردگی کشید، در واقع تو عبد او هستی و دیگر عبد خدا نمی‌شوی.

مثال بزخم؛ فرض کنید یک معلم، سر کلاس رفته است و می‌گوید: من می‌خواهم این شیوهٔ مدیریت ولایی را سر کلاس اجرا کنم؛ بچه‌ها را مجبور نمی‌کنم به حرف‌هایم گوش بدهند، بچه‌ها را مجبور نمی‌کنم درس بخوانند، سعی می‌کنم حسِ مسئولیت‌پذیری را در بچه‌ها بالا ببرم، اما یک بچهٔ تُخس و سرکشی سر این کلاس هست که دارد با ترساندن بچه‌ها و تمسخر کردن بچه‌ها و تطمیع کردن بچه‌ها و زورگفتن به بچه‌ها، این دانش‌آموزان من را به یک طرف دیگری می‌برد، من چه کار کنم؟

أمیرالمؤمنین(ع) می‌خواهد آزادمنش رفتار کند و به انسان‌ها، احترام بگذارد، برای استقلال آنها ارزش قائل بشود، اما یک کسی دیگر از راه می‌رسد و با روش‌های دیگری مثل فریب، تهدید، تطمیع و زورگویی، انسان‌ها را به سمت خودش می‌برد و آنها را بردگی می‌کشد؛ همان کاری که معاویه انجام می‌داد. او افراد را با ترساندن یا با تطمیع کردن، به سمت خودش می‌کشاند، مثلاً می‌گفت: اگر به طرف ما بیایی، صد هزار دینار به تو می‌دهم...

یا علی(ع) تو با ترساندن یا به طمع انداختن و... آدم‌ها را به بردگی نمی‌کشی، ولی معاویه از آن طرف، این کارها را می‌کند، مثلاً افراد را می‌ترساند. معاویه به آن کشاورزی

که سر راه مالک اشتر قرار گرفته بود، گفت: اگر مالک اشتر از اینجا خواست عبور کند، او را می‌کشی و الا تو را خواهم کشت! او هم به مالک اشتر، شربت آلوده به زهر داد و او را به شهادت رساند.

خب یا علی، تو هم این طرف چند نفر را تهدید کن، یا تطمیع کن... می‌فرماید «نه، من این کار را نمی‌کنم» خب این طوری که نمی‌شود و کارها پیش نمی‌رود! بله، خُب همین‌طور هم شد. این درواقع جواب سؤالی بود که جلسه قبل مطرح کردیم که امیرالمؤمنین (ع) فرمود: چرا یاران معاویه از معاویه حرف گوش می‌کنند اما شما از من حرف گوش نمی‌کنید؟ (صَاحِبُكُمْ يُطِيعُ اللَّهَ وَأَنْتُمْ تَعْصُونَهُ وَصَاحِبُ أَهْلِ الشَّامِ يَعْصِي اللَّهَ وَهُمْ يُطِيعُونَهُ؛ نهج البلاغه / خطبه ۹۷) چون یاران معاویه عادت کرده‌اند به بردگی، حاضر هستند تطمیع بشوند، حاضر هستند بترسند و کار بکنند، حاضر هستند نصف اختیارات و نصف استقلال‌شان را از دست بدهند.

خیلی‌ها با تطمیع و تهدید، حاضرند بردهٔ دیگران بشوند و استقلال خود را از دست بدهند

الان هم خیلی‌ها حاضر هستند این کار را بکنند، یعنی حاضرند تن به بردگی بدهند، تطمیع بشوند و استقلال خودشان را از دست بدهند. الان به بردگی تن دادن، نرخ رایج فرهنگ جاری جامعهٔ جهانی است. سلاطین غربی مگر همهٔ آزادی را می‌گیرند؟ نه، یک مقدار از آزادی تو را می‌گیرند و یک مقدار هم تو را می‌ترسانند، کافی است یک بار به آنها بگویی «چشم» آن وقت می‌شوی بردهٔ آنها. آیا این یک مسئلهٔ اعتقادی است؟ به ظاهر نه، ظاهراً اعتقاد شما هم درست است و معتقدی که خدا خوب است، امام زمان (ع) خوب است، امام حسین (ع) خوب است، اما زندگی‌ات را که نگاه می‌کنی، می‌بینی که بردهٔ دیگران هستی.

ولایت مسئلهٔ اصلی‌اش، به نوع مدیریت برمی‌گردد. ولایت‌گریزی هم مسئلهٔ اصلی‌اش برمی‌گردد به اینکه اولاً آن کسی که ولایت‌گریز است، درواقع این‌همه آزادی و استقلالی که پیغمبر به او می‌دهد را نمی‌تواند تحمل کند، یعنی ظرفیتش را ندارد و رویش نسبت به پیغمبر، زیاد می‌شود. ثانیاً یک کسی دیگر از سر راه می‌رسد و این آدم

ولایت‌گریز را تطمیع می‌کند و می‌ترساند و او هم یک ذره می‌گوید «چشم» و تمام! به همین سادگی برده می‌شود.

آنهايي که روحیه بردگی دارند، ولایت‌گریز می‌شوند

حالا ببینیم قرآن چه می‌فرماید؟ نقطه مقابل ولایت‌مداری چیست؟ بردگی، دشمن ولایت‌مداری چیست؟ بردگی. دیدی بعضی‌ها یک ژستی هم می‌گیرند و می‌گویند «نه، ما از آن حزب‌اللهی‌هایش نیستیم که ولایت‌مدار باشیم!» خُب اینکه خیلی بد است؛ این یعنی برده هستی! آنهايي که روحیه بردگی دارند، ولایت‌گریز هستند.

در کدام‌یک از کتاب‌های درسی به شما این‌طوری آموزش دادند؟ این همان معنایی است که بنده تأکید می‌کردم «بیاایم مسائل اعتقادی را به صورت کارکردگرایانه توضیح بدهیم» مثلاً اگر می‌خواهیم ولایت را توضیح بدهیم، باید اثر اجتماعی‌اش را بگوییم که مخاطب ما بفهمد مسئله چیست؟ و الا خواهد گفت: «این یک مسئله اعتقادی است و من به این جور مسائل، اعتقاد ندارم!»

مشکل ضدولایت‌ها، سر عدم اعتقاد نیست

بسیاری از سکولارها و ضدولایت‌ها هستند که اگر به آنها بگویید: «یک مجلسی هست که مدح علی(ع) یا مدح حسین(ع) می‌گویند...» در جواب می‌گویند: خیلی خوب است، من خیلی آقا را قبول دارم، اصلاً من خودم بهتر از تو مدحش را می‌گویم و فضایلش را می‌دانم... خیلی از این سکولارها اگر مدح علی‌ابن‌ابیطالب و فضائل امیرالمؤمنین(ع) را بگویند، با یک دانه‌اش هم مخالفت نمی‌کنند، بلکه از مدح اهل‌بیت(ع)، لذت می‌برند.

در زمان خود امیرالمؤمنین(ع) هم، همین‌طور بود. حتی معاویه وقتی خبر شهادت امیرالمؤمنین(ع) را شنید، گریه کرد و گفت: آخر نمی‌دانید او کیست... حتی امام حسین(ع) به شمر ملعون فرمود: می‌دانی من کی هستم؟ گفت «آره می‌دانم. تو پسر پیغمبر هستی، من تو را می‌کشم و می‌روم جهنم...» پس مشکل اعتقادی نبود.

مشکل عمر سعد، چه بود؟ او را هم تطمیع کرده بودند و هم ترسانده بودند. به او گفتند که اگر به جنگ با امام حسین(ع) بروی، حکومت ری را به تو می‌دهیم و اگر این کار را نکنی، خانه‌ات را آتش می‌زنیم... او هم روحیهٔ بردگی داشت نه روحیهٔ مسئولیت‌پذیری. روحیهٔ مسئولیت‌پذیری یعنی

اینکه روی پای خودت بایستی، اما مشکل خیلی‌ها این است که روحیهٔ مسئولیت‌پذیری و استقلال ندارند.

متأسفانه سبک زندگی ما با این بروکراسی‌های غیرانسانی، سرشار از بردگی است

ببینید امیرالمؤمنین علی (ع) چطور توضیح می‌دهد؟ می‌فرماید: «فَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى بَعَثَ مُحَمَّدًا ص بِالْحَقِّ لِيُخْرِجَ عِبَادَهُ مِنْ عِبَادَةِ عِبَادِهِ إِلَىٰ عِبَادَتِهِ وَمِنْ عُهُودِ عِبَادِهِ إِلَىٰ عُهُودِهِ وَمِنْ طَاعَةِ عِبَادِهِ إِلَىٰ طَاعَتِهِ وَمِنْ وَّلَايَةِ عِبَادِهِ إِلَىٰ وَّلَايَتِهِ» (کافی / ج ۸ / ص ۳۸۶) خداوند پیامبر را مبعوث کرد تا بندگان را از بندگی دیگران در بیاورد و آنها را به سوی بندگی خدا بیاورد...

الان امام حسین (ع) موفق شده است ما را از بردگی دیگران در بیاورد؟ متأسفانه سبک زندگی ما سرشار از بردگی است؛ با این بروکراسی‌های غیرانسانی و کثیف. ما سبک زندگی مان خراب است. سبک تعلیم و تربیت مان غلط است. آن وقت فرموده‌اند که اگر حرف کسی را گوش کنی، در واقع بندهٔ او شده‌ای (مَنْ أَضَعَىٰ إِلَىٰ نَاطِقٍ فَقَدْ عَبَدَهُ ؛ کافی / ج ۶ / ص ۴۳۴) خُب ما که اصلاً اطاعت نکردیم، فقط به حرفش گوش کردیم و مثلاً گفتیم «بدک نمی‌گویند» آیا او حرف خدا

را زد؟ نه، حرف خودش را زد. حُب تو عبدش شدی. ببینید آدم چقدر راحت، عبد دیگران می شود!

موضوع «بندگی خدا» نیست، موضوع «بندگی نکردن غیرخدا» است. اصول دین چند تا است؟ نمی دانم چند تا است، اما اولی اش این است که «بندگی غیرخدا نکنی» اولی اش توحید نیست، اولی اش «لا اله» است. مگر پیغمبر، اول از خدا صحبت نکرد؟ نه، پیغمبر گفت «لا اله...»، اول باید سر این «لا اله» صحبت کنیم. مسئله اول این است که «عبد کی هستی؟» تو بگو چطور زندگی می کنی و سبک زندگی ات چگونه است، تا من بگویم عبد کی هستی یا نه؟ مسئله اول این است: «خودت باش، مستقل باش، مسئولیت پذیر باش، زشت است برده کسی دیگر باشی» مگر من برده هستم؟ الان برایت توضیح می دهم که برده هستی یا نه.

لیبرال ها و غریزده ها، مردم را به «بردگی نوین» دعوت می کنند / علامت بردگی نوین چیست؟

امام صادق (ع) فرمود: «مَنْ أَطَاعَ جَبَّاراً فَقَدْ عَبَدَهُ» (مجمع البیان / ج ۸ / ص ۷۷۰) کسی که از یک فرد زورگو اطاعت کند او را عبادت کرده و عبد او شده است. الان

ما چه مشکلی داریم؟ الان مسئلهٔ بردگی نوین مطرح است. بردگی نوین چیست؟ این دموکراسی، این نظام سرمایه‌داری و لیبرالی، و این فضایی که در جهان هست، در واقع فضای بردگی نوین است. غریزده‌هایی که در جامعهٔ ما هستند، در واقع مردم را به بردگی نوین دعوت می‌کنند.

علامت بردگی چیست؟ در عرصهٔ سیاست، وقتی سیاست‌بازی می‌شود، وقتی اغواگری می‌شود، وقتی به مردم بهای لازم داده نمی‌شود، همان بردگی نوین است. وقتی سطح مشارکت مردم در ادارهٔ زندگی خودشان پایین است، وقتی زندگی جمعی نداریم، اینها صورت‌هایی از بردگی نوین است. تازه باید یک بحثی آغاز بشود تحت عنوان «نفی بردگی نوین». ویژگی‌های بردگی نوین چیست؟ مثلاً این نتولیبرالیسم که اوج بردگی نوین است، می‌گوید: «اصلاً نباید بگذاریم مردم زیاد با هم ارتباط داشته باشند! باید هرکدام تنها زندگی کنند!»

آیا شما با همدیگر کار کرده‌اید که مثلاً یک تعاونی‌ای راه بیندازید و یک کار اقتصادی جمعی انجام بدهید؟ نه! خُب این هم یک وجهی از تن دادن به بردگی نوین است. وجوه دیگرش چیست؟ آیا در عرصهٔ سیاسی، رسانه‌ها و ژورنالیسم سیاسی، دروغ هم می‌گویند؟ بله، تا دلت بخواهد، دروغ

می‌گویند و تهمت می‌زنند! خبرنگار کذاب هم داریم که همین طوری دروغ می‌گوید... خُب اینها نمادهای بردگی نوین است. یا مثلاً بروکراسی و قانون، شما را اکثراً به یک سلسله رفتارهایی وادار می‌کند، این هم نماد بردگی نوین است. الان بردگی دیگر مثل زمان فرعون که نیست که شلاق بزنند، همین نمونه‌هایی که گفتیم، از نمادهای بردگی نوین هستند.

«هیئت» نماد بردگی نوین نیست؛ نماد ولایت‌مداری است

الان هیئت نماد چیست؟ هیئت نماد بردگی نوین نیست، چون چهار تا دانشجو جمع شده‌اند، با همدیگر این هیئت را راه انداخته‌اند، نه مقام مسئولی به ایشان گفته است که بیایید هیئت راه بیندازید، نه شاید از ایشان تقدیر کنند و بگویند «آفرین». پولش را هم باید خودشان جور کنند، یا از مردم جمع می‌کنند یا از جیب خودشان می‌گذارند. هیئت نماد ولایت‌مداری است، چرا؟ چون نوع مدیریتیست تابع بروکراسی نیست، نوع مدیریتیست کار جمعی است، نوع مدیریتیست مسئولانه است.

اگر این جوان‌ها برای هیئت کار نکنند چه می‌شود؟ خودبه‌خود هیئت تعطیل می‌شود، دیگر هیئتی نخواهد

بود. اینجا بوی آزادی می‌آید، چون کار مسئولیت‌پذیرانه است.

امام(ره): تربیت‌یافتگان شرق و غرب، برپادارنده سلطه ابرقدرت‌ها هستند / بردگی یعنی بخشی از استقلال و آزادی خود را بدهی برای یک منفعت حداقلی و بی‌ارزش

ببینید حضرت امام(ره) چه می‌فرماید: «ما از شرّ رضاخان و محمدرضا خلاص شدیم، لکن از شرّ تربیت‌یافتگان غرب و شرق به این زودی‌ها نجات نخواهیم یافت» (صحیفه امام / ج ۱۵ / ص ۴۴۷) تربیت‌یافتگان شرق و غرب، بدی‌شان چیست؟ امام(ره) در جمله بعدی، همین را توضیح می‌دهد و می‌فرماید: «اینان برپادارندگان سلطه ابرقدرت‌ها هستند.» (همان)

تربیت‌شده غرب و شرق، برپادارنده سلطه ابرقدرت‌ها است. چنین کسی در مواضع سیاست خارجی هم می‌گوید که در مقابل آمریکا باید کوتاه بیاییم. حالا شما هرچقدر بگویید که «ما این همه امکانات داریم و می‌توانیم بزنیم و مقاومت کنیم و...» او می‌گوید: نه، منطقی نیست!

بردگی یعنی اینکه بخشی از استقلال و بخشی از احساس مسئولیت و بخشی از آزادی خود را بدهی برای یک

منفعت حداقلی و بی ارزش. خداوند در آیات قرآن، انسان را از این کار نهی می فرماید و خلاصه اش این است که می فرماید اگر چنین کاری بکنی، خودم نابودت می کنم! در این هشت سال اخیر هم دیدید که ملت ما کم اذیت نشد؛ چون بوی تئوری های بردگی نوین، زیاد استشمام می شد.

در جامعه ولایتی تمام مراتب مدیریت باید از نوع مدیریت ولایتی باشد / استانداردی که به جوان ها و نخبه ها میدان ندهد، استاندار نظام ولایتی نیست

ولایت، نوعی مدیریت است و در جامعه ولایتی، تمام مراتب مدیریت باید همین طور باشد؛ نه اینکه فقط ولایت پیغمبر یا ولایت امام معصوم یا ولایت فقیه، باید این گونه باشد.

من از ریاست محترم جمهور، و از وزیر محترم کشور تقاضا دارم وظائف استاندارها را یک بار بازنگری کنند. استانداری که استعداد های استانش را رو نیاورد، به جوان ها و نخبه ها میدان ندهد و حس مسئولیت پذیری را در استان پخش نکند، این استاندار یک نظام ولایتی نیست، بلکه استاندار نظام بردگی نوین است.

چگونه بچه‌ام را ولایت‌مدار بار بیاورم؟ او را مسئولیت‌پذیر بار بیاور

در این نوع مدیریت (یعنی مدیریت ولایی) بار، روی دوش مسئولیت‌پذیری آدم‌ها است و مسئولیت‌پذیری آدم‌ها یکی از لوازمش، قدرت تشخیص بالاست، یکی از لوازمش، کار جمعی است، یکی از لوازمش، انگیزه درونی برای حرکت است (یعنی همان توضیحاتی که در جلسات قبل درباره‌ی مسئولیت‌پذیری داده شد).

من می‌خواهم بچه‌ام را ولایت‌مدار بار بیاورم، چه‌کار کنم؟ او را مسئولیت‌پذیر بار بیاور. من تا حالا فکر می‌کردم بچه‌ام را باید مطیع بار بیاورم! نه؛ راهش این نیست، البته اطاعت را نفی نمی‌کنم؛ اما اطاعت در چه مدیریتی؟ اطاعت در مدیریت دیکتاتوری هم داریم که خیلی راحت است. اطاعت در مدیریت برده‌داری نوین هم داریم که خیلی راحت است، اصلاً ممکن است مستقیم هم به تو دستور ندهد اما یک جوری با قوانین، مجبورت می‌کند و استقلال را از تو می‌گیرد که مجبور هستی اطاعت کنی.

چرا اطاعت در موضوع ولایت سخت است؟ چون لازمه اش مسئولیت پذیری است

اما اطاعت در موضوع ولایت سخت است، چرا؟ چون نوع مدیریتش فوق العاده انسانی، آزادمنشانه و زیبا است که البته لازمه اش مسئولیت پذیری است.

نکته حساس و مهم در مسأله ولایت، نوع مدیریت ولایت است که امیرالمؤمنین (ع) می فرمود: من به خاطر تقوایی که دارم، دست از این نوع مدیریت برنمی دارم حتی اگر حکومتم شکست بخورد (لَوْ لَا التُّقَى لَكُنْتُ أَذْهَى الْعَرَبِ ؛ کافی / ج ۸ / ص ۲۴) (وَ اللَّهُ مَا مُعَاوِيَةُ بِأَذْهَى مِنِّي وَ لَكِنَّهُ يَغْدِرُ وَ يَفْجُرُ وَ لَوْ لَا كَرَاهِيَةُ الْعَدْرِ لَكُنْتُ مِنْ أَذْهَى النَّاسِ ؛ نهج البلاغه / خطبه ۲۰۰) و همین طور هم شد، یعنی علی الظاهر ایشان موفق نبود و کارها به غم و اندوه و غربت ختم شد. هرچند به قول خیلی ها ایشان در تاریخ، پیروز شد و اسوه عالم شد. کما اینکه امام حسین (ع) هم - اگر این طور بخواهیم بگوییم - در واقع پیروز شد، ولی درباره امام زمان (ع) بنا نیست دوباره این اتفاق بیفتد و به غربت و مظلومیت ایشان منتهی شود. حُب برای اینکه این اتفاق نیفتد، باید نوع مدیریت ولایتی شناخته بشود.

مشکلِ مدیریتِ ولایّی «عدم مسئولیت‌پذیری» است نه «عدم اطاعت» یا «عدم اعتقاد» / مدیریتِ ولایّی به مسئولیت‌پذیری مردم وابسته است

خُب یک قسمت دیگر از بحث، باقی مانده است که باید خدمت‌تان عرض کنم و بحث را تمام کنم:

همان‌طور که بیان شد، مدیریتِ ولایّی به مسئولیت‌پذیری مردم وابسته است. ما تا حالا فکر می‌کردیم مشکلِ مدیریتِ ولایّی، اطاعت است و چون خیلی‌ها نمی‌توانند اطاعت کنند لذا به مشکل می‌خورد. درحالی‌که مشکلش اطاعت نیست. چطور اینها از معاویه و یزید و خیلی‌های دیگر، می‌توانند اطاعت بکنند، و فقط از علی (ع) نمی‌توانند اطاعت بکنند؟

ما تا حالا فکر می‌کردیم ولایت‌مداری مشکلش اعتقاد است و چون اینها اعتقاد ندارند به مشکل می‌خورند! نه، مشکل و چالش اصلی ولایت‌مداری اعتقاد نیست، مگر اینهایی که از معاویه اطاعت می‌کنند، به معاویه اعتقاد دارند؟ هیچ‌کدام اعتقاد ندارند. چطور آنجا خوب اطاعت می‌کنند، ولی اینجا اطاعت نمی‌کنند؟

مشکل اول: ولایت وقتی بزرگوارانه برخورد می‌کند، برخی سوءاستفاده می‌کنند

پس مشکل و چالش اصلی ولایت‌مداری نه اعتقاد است نه اطاعت، پس مشکل چیست؟ نوع مدیریت ولایتی این قدر در متنش کرامت هست، آزادی هست، انسانیت و بزرگواری هست که یک اثر منفی‌اش این می‌شود که بعضی‌ها رو پیدا می‌کنند و این قدر روی‌شان زیاد می‌شود که می‌خواهند پیغمبر(ص) و امیرالمؤمنین(ع) را بکشند. کمااینکه یکی از فرماندهان اصلی سپاه امیرالمؤمنین(ع) بود که اقدام به ترور حضرت کرد؛ یعنی کسی به نام «اشعث» یک تروریست پیدا کرد به نام «ابن ملجم» و او را برای ترور امیرالمؤمنین(ع) تحریک و ترغیب کرد. پس یک مشکلش این است که ولایت وقتی بزرگوارانه برخورد می‌کند، بعضی‌ها پررو می‌شوند و سوءاستفاده می‌کنند. مشکل دیگرش چیست؟

مشکل دوم: رقیب ولایت، به وسیله تهدید و تطمیع، افراد را مطیع خود می‌کند

مشکل بعدی این است که در کنار ولایت، یک رقیبی هم هست که او بزرگوارانه برخورد نمی‌کند، بلکه می‌ترساند و تطمیع

می‌کند، و با این شیوه، مردم را به سمت خودش می‌کشد،
 حُب مدیریت ولایی با این دو تا مشکل چه کار می‌کند؟

ما با این مشکلات، چطور باید برخورد کنیم؟ دیدید که
 حکومت امیرالمؤمنین (ع) نگرفت. حالا که می‌گویید ما
 می‌خواهیم به سمت حکومت ولایی برویم، حُب این
 مشکلات را چگونه حل کنیم؟ ریسکش را چطور برطرف کنیم؟

دو اقدام مهم برای برطرف‌شدن ریسک مدیریت ولایی:

برای برطرف شدن ریسک یا خطراتی که این نوع مدیریت
 دارد، دو تا کار باید کرد: یکی اینکه فهم مردم باید نسبت
 به مسئولیت‌پذیری افزایش پیدا کند و تربیت شخصیت
 افراد برای مسئولیت‌پذیر شدن باید انجام شود و همچنین
 زشت بودن مسئولیت‌پذیر نبودن و زشت بودن «بردگی
 نوین» درک بشود (که مظاهر بردگی نوین را اجمالاً عرض
 کردیم؛ هرچند نتوانستیم در این باره مفصل صحبت کنیم)

بصیرت و فهم و تربیت و فرهنگ مردم نسبت
 به مسئولیت‌پذیری باید افزایش پیدا کند؛ البته
 مسئولیت‌پذیری با همهٔ مختصات که عرض کردم. از شما
 می‌خواهم بروید کتاب‌هایی را که در این زمینه هست،
 بخوانید. یکی از این کتاب‌ها «مسئولیت و سازندگی» اثر

مرحوم آقای «علی صفایی» است. البته کتاب‌های خوب دیگری هم در این باره هست که روانشناس‌های محترم نوشته‌اند، مثل کتاب «مسئولیت‌پذیری، فضیلت‌گم‌شده»)

اگر در یک جامعه‌ای از نظر فرهنگی، مسئولیت‌پذیری یک ارزش برتر بشود، دین هم می‌آید این مسئولیت‌پذیری را فربه می‌کند، عمیق می‌کند، تثبیت می‌کند؛ با همان اعتقادات. بعضی‌ها نگویند که «تو در این بحث، زیرآب اعتقادات را زدی!» نه، اتفاقاً اعتقادات، همین اندیشه بشری را که نسبت به مسئولیت‌پذیری حساس شده است، تثبیتش می‌کند، تقویتش می‌کند و آن را توسعه می‌دهد. بنده اعتقادات را نفی نمی‌کنم، زمان پرداختن به اعتقادات و مکان و کاربردش را دارم عرض می‌کنم.

اینکه ما بدانیم خدا هست، مشکل را حل نمی‌کند؛ مگر اینکه یک کسی این قدر با ظرفیت باشد که وقتی شنید و فهمید که «خدا هست» تا آخرش برود. ولی آدم‌ها که معمولاً این جور نیستند.

ریسک مدیریت ولایی را چگونه باید برطرف کرد؟

ریسک مدیریت ولایی (یعنی خطرات ناشی از عدم مسئولیت‌پذیری مردم) را چگونه باید برطرف کرد؟ یکی

اینکه مسألهٔ مسئولیت‌پذیری را باید در جامعه جا انداخت و همچنین نوع زندگی و سبک زندگی نوین را از بین برد. دیگر باید چه کار کنیم؟ طرفداران ولایت باید خیلی پای ولایت بایستند. ولایت زور نمی‌گوید و به‌طور طبیعی، وقتی زور نگوید، نمی‌تواند اداره کند. اما محبتش در سینه‌های ما این قدر باید محکم باشد که خودبه‌خود خیلی از مسائل حل بشود؛ امام زمان (ع) همین‌طوری جهان را اداره می‌کند.

فکر می‌کنید امام زمان (ع) با میلیون‌ها پلیس و سازمان‌های اطلاعاتی عریض و طویل و هزاران قانون و نظارت و هزاران دوربین کنترل‌کننده، جهان را اداره خواهد کرد؟ نه، امام زمان (ع) را یک آدم حسابی‌هایی این قدر دوستش دارند که کسی جرأت تخطی نمی‌کند؛ به عبارت دیگر، عقلانیت ولایی این قدر در جامعه افزایش پیدا می‌کند که کسی جرأت تخطی پیدا نمی‌کند. همین جلسات روضه امام حسین (ع)، جرأت خیلی از مزاحمت‌های بیخود علیه مجلس امام حسین (ع) را از بین می‌برد و باعث می‌شود فقط اگر کسی حرف عقلانی علیه مجلس امام حسین (ع) دارد، بیاید مطرح کند که البته حرف عقلانی‌ای علیه مجلس امام حسین (ع) وجود ندارد.

گفت «ای مگس عرصه سیمرغ نه جولانگه توست ؛ عرض خود می بری و زحمت ما می داری»

اگر شما محبین امام حسین (ع) این قدر پای امام حسین (ع) محکم نبودید بعضی ها اصل روضه ابا عبدالله الحسین (ع) و همه این مسائل را زیر سؤال می بردند. ولی از ابهت محبت شما به ابا عبدالله الحسین (ع) خیلی از مزاحمت ها کم می شود.

ما چرا باید عاشق ولایت باشیم؟ چون عاشق ولایت یعنی عاشق کسی که به تو آزادی می دهد، عاشق کسی که برای انسانیت تو احترام قائل است، عاشق کسی که تو را کریمانه تربیت می کند، عاشق کسی که خطای تو را جبران می کند، مثل یک مادر مهربان، مثل یک مربی توانمندی که می تواند کاری کند تو روی پای خودت بایستی. خُب چرا عاشقش نباشی؟! کلمات امام رضا (ع) را درباره امامت بخوانید ((الإمام... كالأُمِّ الْبَرَّةِ بِالْوَلَدِ الصَّغِيرِ؛ تحف العقول / ص ۴۳۹) زیارت جامعه را ببینید که درباره امامت چه تعابیری دارد!

یک آدم مسئولیت‌پذیر، دیگران را به مسئولیت‌پذیری دعوت می‌کند

حالا اگر یک جامعه‌ای، مسئولیت‌پذیر نبود، یا مثلاً اگر رفقای ما مسئولیت‌پذیر نبودند و فقط ما خودمان مسئولیت‌پذیر بودیم، آن وقت باید چه کار کنیم؟ یکی از عناصر مسئولیت‌پذیری این است که یک آدم مسئولیت‌پذیر، دیگران را به مسئولیت‌پذیری دعوت می‌کند. در اسلام اسمش را امر به معروف و نهی از منکر گذاشته‌اند که در واقع یک نوع سبک زندگی جمعی و مسئولیت اجتماعی است.

جهاد فی سبیل‌الله که این قدر ارزشمند است در مقابل ارزش امر به معروف و نهی از منکر مانند یک قطره است در مقابل دریا. (وَمَا أَعْمَالُ الْبِرِّ كُلُّهَا وَالْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ عِنْدَ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَالتَّهْمِي عَنِ الْمُنْكَرِ إِلَّا كَنْفَثَةٌ فِي بَحْرِ لُجِّي؛ نهج البلاغه / حکمت ۳۷۴) ارزش جهاد فی سبیل‌الله که در آن شهادت هم هست، نسبت به ارزش امر به معروف و نهی از منکر - که در واقع یک احساس مسئولیت اجتماعی است - مانند یک قطره است در مقابل دریا. چرا امر به معروف و نهی از منکر این قدر مهم شده است؟ برای اینکه

احساس مسئولیت جمعی، احساس مسئولیت اجتماعی و احساس مسئولیت نسبت به جامعه را رواج بدهد.

محبت ما به أباعبداللہ الحسین (ع) باید ما را به سمت این احساس مسئولیت اجتماعی بکشاند و باید ما را از انواع بردگی‌های کهن و نوین، آزاد کند. اگر گریه ما برای امام حسین (ع) ما را به مسئولیت‌پذیری اجتماعی (یعنی به عمق ولایت‌مداری) نکشاند و اگر این محبت، ما را از انواع بردگی‌ها نجات ندهد، خیلی برای ما بد است. مردم کوفه هم محبت به حسین (ع) داشتند و حتی برای حسین (ع) گریه کردند؛ وقتی سر بریده امام حسین (ع) را به کوفه آوردند، خیلی‌ها گریه کردند...